از کتابفروشی خان بابایی
خیابان ناصر خسرو
۱۳۳۹

کتابخانه رستار
@RastarLib

سفرنامهٔ

ابو معین حمید الدین ناصر بن خسرو

قبادیانی مروزی

باحواشی و تعلیقات و فهارس اعلام و لغات

۹۱۰۷/۴

بکوشش

محمد دبیر سیاقی

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
تاریخ ۱۳۰۲ هجری شمسی

اهدائی
بوسیله آقای رحیمیان
در تاریخ ۹۲/۱۱/۲۴

از انتشارات کتابفروشی زوار
تهران
آبان ماه ۱۳۳۵ خورشیدی

چاپ سپهر

مقدمه

دربارهٔ دانشمند پرمایه و سخنور فرزانه ابومعین حمیدالدین ناصربن‌خسرو قبادیانی مروزی، حجت خراسان، متولد ذی‌القعدهٔ‌سال ۳۹٤ هجری قمری درقبادیانِ بلخ و متوفی بسال ٤۸۱ دریمگانِ بدخشان، گفتنی بسیارست تاآنجاکه ازاحوال و اقوال‌وی، بجوانی روزتا پیرانه سری، کتابی عزیز و پر ارج که هر طالب علمی رابکار آید توان پرداخت، وهم بدان شرط که شامل همهٔ آثار ممتع و پر ارج حکیم باشدو چیزی فروگذار نشود، چون آن در میان آثار یکه تازان میدان سخن و شعر وحکمت کمترتوان یافت.

درین مختصرسخن بر سر مردیست دبیرپیشه متصرّف‌دراعمال واموال‌سلطانی که میل حقیقت جویی واستعداد جبلّی‌وی، بسبب خوابی،دری پیش چشمش بفراخنای روشن بینی گشوده و مبدأ انتباه و سلسله جنبان درك حقایقی بزرگ گشته‌و کششی او را در مقام کوششی درآورده است تا بحدّی که برآنش داشته که ازشغل دیوان و نعمت الوان کناره جوید، سفرگزیند تا قدر پدیدآرد، گرم وسرد روزگار بکشد و شیرین و تلخ دهر بچشد، نرم و درشت ببیند و تن در آسیای زمان هر چه تنگتر بساید، برجان بلرزد و بجان شیفته گردد، از امن و راحت و آبادی ونعمت گشاده خاطر و از جور و ستم و ویرانی و فقر بسته خاطر شود. نیك وبد بسنجد وشادی و سوك ببیند تا ازکورهٔ روزگار زرّی زده وسیمی سره برآید، مردی شود کامل، با خردی تمام و ذوقی سرشار و دمی گرم وزبانی گشاده. در فضل وکمال آنجا رسد که تواند گفت:

نماند از هیچگون دانش که من زان
نکردم استفـادت بیش و کمتـر

چون شعر سراید چنانکه دانی پر مغز و نادره، و چون نکته گوید چنین که بینی نغز و تازه.

در نوشتن این مقال خویشتن را نیازمند آن ندیدم که بجزئیات احوال واشعار ناصر خسرو بپردازم ، آنکه جویای اطلاع بر تولد و وفات و جوانی و پیری و تحصیلات و مسافرتها و انقلاب درون و آرامش برون و بازگشت بوطن و تبعید از زادبوم و تألیفات و مقام شاعری و پایهٔ نویسندگی اوست بمقدمهٔ دیوان ومتن آثار او که خوشبختانه‌غالب آنها طبع ونشرشده است مراجعه کند و آنکه‌خواستار آگاهی از رؤس مطالب سفرنامه است بمقدمهٔ چاپ برلین بنگرد ، اما پژوهندهٔ‌وصف‌دلکش و شرح سودمند بخشی از دنیای آباد قرن پنجم هجری، با تمامی احوال اجتماعی و سیاسی و طبیعی آن ، و تشنهٔ رشحهٔ قلم توانای ناصرخسرو، باید بخواهش دل و نیاز درون از زبان کلك خود ناصر جواب گوید، چه‌من درشناساندن این کتاب کاری بس دشوار وبس آسان بگردن‌دارم: دشوار بدانجهت که عطّارم،و آسان از آن‌روی که‌متاع مشك بویا دارم .

آنچه توانم گفت اینکه سفرنامه از امّهات کتب نثر فارسی است که از تطاول زمان رسته وپرمایگی زبان‌شیرین‌فارسی‌رابدست ما رسیده است، این کتاب‌ره‌آورد سفر شاعریست بلند پایه وادیبی متفکرودینداری راسخ عزم ومسافری بصیرو کنجکاو وقاضیی‌ازجانبداری دور و بیننده‌یی به‌گزین و ژرف بینی ببیان دیده ها و شنیده‌های خود قادر . وسعت مشاهده و قدرت استنباط و قوّت درك و توانایی بیان وشیرینی وصف ناصرخسرو مایهٔ شگفتی و تحسین است ، شرحی که در توصیف مصر و قاهره نگاشته‌است ووصفی که از فتح خلیج‌داردیا آنجاکه ازمکه ومراسم حج گفتگومیکند و از بیت‌المقدس سخن میدارد درحدّ اعتلای فصاحت‌وقدرتست. توجه بظواهر حیات و زیباییهای مصنوع دست بشر ، اجتماع عصر و روابط مردمان و زندگی افرادواقوام و قبایل و آداب وسنن ورسوم متفاوت آنان، سرمایهٔ سمع وبصر تیز واندوختهٔ‌حافظهٔ نیرومند ناصرخسروست. استادی ترسیم‌دیده‌وشنیده‌برصفحه‌وفصاحت‌وشیوایی کلمات و عبارات چندانست که خواننده می‌پندارد که منظره را پیش چشم دارد و حظ بصر میبرد، یا نکته‌ها رابگوش می‌شنود و فربهی‌می‌یابد .

کوتاهترین عبارت در شناساندن این کتاب و نویسندهٔ آن اینکه جهاندیده‌یی

دوراز آنچه‌جهاندیدگان راصفتست، آیینهٔ تمام نمایی ازجهانی که دیده ساخته است.

☆☆☆

اما اساس کار من در تصحیح و تنقیح چاپ حاضر بر آن بوده است که نخست چاپهای گوناگون این کتاب راگردآورم وآنان را با یکدیگر بسنجم وبراساس‌نسخه های چاپ پاریس و هند و دو چاپ طهران و چاپ برلین به‌گزینی‌ترتیب‌دهم، وضمن مراجعه بمراجع و مآخذ متقن ، صحیح را از سقیم باز شناسم و بمواضع مشکوك اشارت‌کنم تا راه تحقیق خوانندگان باز باشد و تصحیحات و توضیحات چاپ‌انتقادی برلین را بعینه نقل و در صورت لزوم نقد کنم‌تا رعایت امانت شده باشد. چنین‌کردم و چاپ برلین راکه توسط یکی از فضلا (که نامش معلومم نگشت) مرتب ومصحح گشته و بضمیمهٔ روشنایی‌نامه و سعادت نامه و مقدمه‌یی ممتع درشرح حال و آثار وکیفیت تصحیح‌کتاب و نسخهٔ چاپ پاریس و طهران، از مرحوم غنی‌زاده در مطبعهٔ کاویانی بسال ۱۳٤۱ هجری قمری بطبع رسیده است بعلامت « ب » نمودم و حواشی وتوضیحات بیرون از متن آنرا پس ازنقل بعلامت (حاشیهٔ ب) ازحواشی‌و توضیحات خود ممتاز ساختم ، چاپ هند را علامت « ه » و چاپ اول طهران ضمیمهٔ دیوان سال۱۳۱۲ را نشانی «ط»دادم وچاپ دوم طهران سال۱۳۱۲راکه مبتنی‌برچاپ نخست بود فروگذاردم و چون تکیهٔ کار برچاپ برلین بود ازنشانیهای اختصاری‌قرار دادی‌آن بعینه پیروی‌کردم بدین معنی‌که نشانی « متن مطبوع » را برای‌چاپ پاریس که مستشرق شهیرشفر (Schefer) در ۱۸۸۱ میلادی در ۹۷ صفحه طبع وباترجمهٔ فرانسه و تعلیقات و فهارس منتشر ساخته است و نشانی « نپ »را برای نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس برجای‌گذاردم اما از ذکر این نکته ناگزیرم‌که‌نسخهٔ «نپ» در بسیاری موارد نسبت بنسخهٔ انتخابی چاپ برلین وچاپ پاریس وجز آن برتری دارد و بساکه ضبط آن نسخه را بمتن‌آورده وضبط نسخه‌های‌دیگررا بحاشیه‌برده‌ام. وبااینکه امتیاز به‌گزین حاضررابرچاپهای‌دیگربی‌هیچ‌خودنمایی‌نادیده نمیتوان‌گرفت اقرار دارم‌که هنوز از موارد مشکوك خالی نیست وجزپیداشدن نسخی‌قدیم وصحیح ازسفرنامه نیزراهی‌برای تنقیح کامل آن نمی‌شناسم.

بدنبال این مقال مقدمهٔ ممتع چاپ برلین و مقدمهٔ چاپ نخست وهم چاپ دوم

طهران، ومنقولات آغاز و انجام مانند چاپ هند را افزوده‌ام، که با در دست بودن نسخهٔ حاضر از آن چهارچاپ بی‌نیازی حاصل آید. در پایان کتاب فهرستی ازاعلام تاریخی و جغرافیایی و نسبتها و کتابها و فرقه‌ها و نیز فهرست دیگری ازلغات وترکیبات افزوده‌ام که مفید فایدت بیشتر باشد.

نکتهٔ گفتنی اینکه در فاصلهٔ چاپ سفرنامهٔ برلین تاکنون دیوان ناصر خسرو باهتمام مرحوم حاج سید نصرالله تقوی وامعان نظر دانشمند ارجمند مجتبی مینوی و مقدمهٔ فاضلانه و ممتع جناب آقای تقی زاده وحواشی وتعلیقات سودمنداستاددهخدا با ضمائمی در طهران بسال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷ چاپ ودرین اوان نیز بعینه تجدیدشده‌است و نیز آثار دیگری ازحکیم چون: گشایش ورهایش، توسط استادنفیسی درهند، وخوان اخوان توسط دانشمند مصری یحیی الخشاب در مصروجامع الحکمتین توسط آقایان دکتر محمدمعین وهانری کربن درتهران وجز آن بزیورطبع درآمده. بازپسین سخن گفتنی آنکه متن سفرنامه را فرزانهٔ مصری یحیی الخشاب بعربی ترجمه و در مصر بچاپ رسانیده است.

تهران. آبان‌ماه ۱۳۳۵ خورشیدی.

محمد دبیر سیاقی

۱ـ مقدمهٔ چاپ برلین

حکیم ناصرخسرو که در ابتدای سفرنامه اسم خود را ابومعین [الدین] ناصربن خسرو القبادیانی المروزی مینویسد یکی ازپیشروان ادبیات فارسی وازجملهٔ متکلمین و شعرای متقدم ایرانست که شخص و آثار او بغایت شایان دقت و تتبع میباشد. ولی جای خیلی افسوس است که تـا کنون از طرف فضلا و نویسندگان ایرانی نه اینکـه راجع بهوّیت و مصنفات او چیزی که آنها را بدرستی معرفی نماید نوشته‌نشده، بلکه بواسطهٔ بی مبالاتی و اهمالکاری بعضی از صاحبان تذاکر شعرا، حکایات و روایاتی افسانه مانند بشرح زندگانی او داخل شده است که بهیچوجه مقارن واقـع نبوده و جـویندگان حقایق را کفایت نمیدهد که سهلست، بلکه آنها را براه نامستقیمـی دلالت مینماید.

گرچه اخیراً بواسطهٔ جمعی از علما وفضلای مستشرقین فرنگی کیفیت زندگانی وهمچنین بعضی از مصنفات ناصرخسرو بمعرض مدّاقه در آمده و تا یك اندازه هـم حلاجی شده است[1]، ولی صرفنظر از اینکه تدقیقات و تتبعات ایشان در بعضی موارد با همدیگر مطابقت نداشته و خصوصاً بعضی نقاط هنوز بطور کامل بوضوح نپیوسته است، چون این مباحث همه بزبانهای فرانسوی و انگلیسی و آلمانی وغیره نـوشته شده‌اند لهذا برای فارسی زبانان که بیش ازهمه اولوّیت فهم ودرك آنها رادارندفایدهٔ آنها بغایت محدود وتنها منحصربیك شرذمهٔ قلیلی است که یك یابیشتر از زبان های مذکوررا بلدبوده ودارای ذوق علمی وادبی میباشند.

---

۱ – از جمله استاد فاضل آقای « ادوارد برون - E. G. Browne » انگلیسی در کتاب موسوم به «تاریخ ادبیات ایران – Literary History of Persia» جلد۲ صفحهٔ ۲۲۲-۲۴۶ و علامهٔ متوفی « هرمـان اته – Herman - Ethe » آلمانی در کتاب موسوم بـه « اساس فقه‌اللغهٔ ایرانی – Grundriss der Iranischen Philologie » جلد۲ صفحـهٔ ۲۷۸ – ۲۸۲ شرحی بغایت مدققانه درخصوص شرح حال وآثار ناصرخسرو نوشته‌انـدکه خیلی جامعتر ومفصلتر ازآن سایرین‌است، هرکس بخواهد بکتابهای مذکوررجوع کند.

ولی این اوقات که مطبعهٔ شریفهٔ « کاویانی » که بواسطهٔ هیئتی از منسوبین و هواخواهان علم و ادب در شهر برلین پایتخت دولت آلمان برای ترویج و احیای علوم و خصوصا ادبیات فارسی تأسیس یافته و بنشر یك سلسله از مصنفات ناصرخسرو همت گماشته و ابتدائاً بطبع سه کتاب از مومی‌الیه که عبارت از «سفرنامه» و «روشنائی نامه» و « سعادتنامه » باشند مبادرت نموده است ، این بندهٔ بی‌مقدار بامر و اشارهٔ مؤسسین این مطبعه وادار بدان شدم که در موضوع شرح حال صاحب ترجمه و آنچه متعلق باوست تدقیقی نموده ومختصری دراین باب برشتهٔ تحریر آورده برای ازدیادبصیرت خوانندگان بطورمقدمه بسفرنامهٔ ناصرخسرو بیفزایم .

گرچه من این مایه ندارم وخود را بهیچوجه شایستهٔ این کارستر گ نمیپندارم و خصوصاً وقت مساعد وفرصت کافی که برای تتبع و استقصاء و رجوع بمآخذوتحری وثائق و غور در دقائق این کار را درخورست برای بنده میسر و مقدور نیست ولی علاوه بر ضرورت امتثال امر و تشویق و تشجیع دوستان عزیز، دو چیزدیگر بر آنم واداشت که قدمی فراتر گذاشته و باندازهٔ وسع و اقتدار خویش در این موضوع کار کنم : یکی از آن دو امید بسیار ضعیف یك خدمت ناچیزیست نسبت بعالم علم و ادبیات فارسی ؛ و دومی در دست بودن قسمتی از مصنفات ناصر خسرو که عبارت از « سفرنامه » و « روشنائی نامه » و « سعادتنامه » و « زادالمسافرین » و یك مطالعهٔ سطحی « دیوان اشعار » مومی‌الیه که در این اواخر بیك وسیلهٔ مستحسنه نگارنده را اتفاق افتاد زیرا که یقین است هیچ چیز مانند مؤلفات خودصاحب ترجمه هوّیت و شرح زندگانی اورا نمیتواند معرفی کرده وبرای ما روشن نماید .

از تطویل بی لزوم و نقل بیفایدهٔ روایات بی‌اصل واساس که درشرح زندگانی ناصر خسرو وارد آمده و تفصیل اختلافات نظری که در بعضی نقاط آن میانهٔ فضلای فرنگی موجود ست حتی‌الامکان صرفنظر مینمایم و آنچه راکه اساتذهٔ مومی الیهم و از آنجمله استاد فاضل ادوارد برون دامت توفیقاته و استاد « اته » نوشته و استقصاء نموده و در واقع نیز جامعترین اثری از آنچه تا حال درخصوص ناصرخسرو نوشته شده است از خود بیادگار گذاشته و ایرانیان را رهین امتنان فرموده‌اندبمرتبهٔ

تالی میگذارم الا باستثناء که تدقیقات و تتبعات فاضلانهٔ ایشان را مستند قرارمیدهم وگرنه درکلیه استناد این سطور بآثارخود صاحب ترجمه‌است که نقداً دردست میباشند واینست بیاری خدا شروع بمقصد مینمایم ومن‌الله‌التوفیق .

☆☆☆

چنانکه مقدمتاً ذکر شد ناصر خسرو خودش در ابتدای سفرنامه اسم خودرا ابومعین [الدین] [1] ناصربن خسرو القبادیانی المروزی مینویسد ، مشارالیه یکی از بزرگترین مفاخر ایرانیان و در عداد حکما و شعرای درجهٔ اول دورهٔ بعد از تسلط اعراب بایران میباشد . اندازهٔ تسلط و تبحر او را خصوصا در حکمت الهیات کتاب موسوم به « زادالمسافرین » اوکه چاپش در مطبعهٔ « کاویانی » قریب باتمامست برای ما روشن ومدلل میدارد . پایهٔ بلندی که درشعردارد هیچیك ازشعرا وسخن سرایان سلف را حاصل نبوده، طرز و اسلوب بدیع و ممتاز اوکه اختصاص بخود اودارد بهیچ وجه تقلید بردار نیست و از اینروست که شاید میشود گفت دیوان اشعار ناصرخسرو مانند سایرین مخلوط نبوده و آن غیربدان داخل نشده‌است .

نسب ناصر خسرو ، اینکه مینویسند در هشتم پشت بامام علی‌بن موسی‌الرّضا علیه آلاف‌التحیةوالثناء میرسد مدلل نیست واضافت «علوی» در حق اوکه‌مشهورست پایهٔ محکمی ندارد و خود او هیچوقت بشرافت حسب و نسب خویش نمیبالدسهلست بلکه خودش را مایهٔ شرف وافتخارخانوادهٔ خودمیشمارد چنانکه درجایی خطاب بیکی ازمعارضین خودکرده گوید :

گر تو بتبار فخرداری　　من مفخر گوهر تبارم. [2]

هم گوید :

من شرف وفخر آل خویش وتبارم　　گر دگری راشرف بآل وتبارست. [3]

و ازکسی مثل ناصر خسرو که اینهمه اخلاص و ارادت نسبت بخانوادهٔ عصمت و طهارت دارد گمان نمیرود که خود منسوب بآن خانواده بوده و بعد خودرا مفخر

۱ــ درچاپ حاضر: حمیدالدین. ۲ــ دیوان ص ۲۰۸ چاپ طهران ظاهراً سنهٔ ۱۱۳٤ (صحیح ۱۳۱۲) (وص ۲۸۷ چاپ مجدد تهران سال ۱۳۰٤ــ۱۳۰۷). ۳ــ دیوان چاپ طهران ص ۳٦ (وچاپ مجددص ٥).

آن توصیف کند و بلکه او خود را « بنده‌ای ازبندگان خاندان رسول خدا» میخواند[1] و بدوستی و تبعیت خود بآل پیغمبر افتخار میکند ولی بهیچوجه خودرا ادنی نسبتی بآنها نمیدهد . و علاوه بر این ناصر خسرو در اشعار خویش از آنجائیکه دشمنان و معارضین زیاد داشته است اغلب بعلم و فضل حتی مصنفات خود می بالد و ازآن جمله گوید :

ز تصنیفات من زاد المسافر — که‌معقولات‌رااصلست وقانون
اگر برخاك افلاطون بخوانند — ثنا خواند مرا خاك‌فلاطون[2].

ناصر خسرو بنا بقول خود او که در ابتدای « سفرنامه » بدان اشارت میکند از قبادیان می‌باشد که قصبه‌ایست در حوالی مرو شاهجان[3] از توابع خراسان ولی با وجوداین نمیشود حکم کرد که مسقط‌الرأس اومطلقاً قبادیان بوده است زیرا که سند قطعی در این باب در دست نداریم و در تصانیف او هم راجع باین مسئله صراحتی نیست ، بعضی از علمای فرنگ و ازآن جمله استاد « اته » بر آنند که ناصرخسرواز بلخ بوده است[4] و مبنای این عقیده گویا بر آن باشد که مومی‌الیه در بلخ‌سکنی‌داشته است ، لیکن این بنده نتوانستم تصمیم قطعی دراین باب بگیرم ، بهرصورت خراسانی بودن او گویا محل‌تردید نباشد وبدین‌معنی‌در آثارواشعاراوصراحة و کنایة بسیارست ازآن جمله دریك قصیدهٔ غرّائی که مطلعش :

گشتن این گنبد نیلوفری — گرنه‌همی‌خواهدگشت‌اسپری

است ،گوید :

گرچه مرا اصل خراسانیست — از پس پیری و مهی و سری
دوستی عترت و خانهٔ رسول — کرد مرا یمگی و مازندری.

و نیز شکی نیست در اینکه نشو ونمای او در خراسان بوده و دورهٔ جوانی‌وتحصیل خود را درآنجاگذرانده و پس از مراجعت از سفر مکه مجبور بجلای وطن و ترك دار و دیار خودگشته است ، خصوصا هنگام انزوای خود در « یمگان » همیشه در

۱ ــ رجوع کنید بزادالمسافرین ص۲۲۸ چاپ کاویانی. ۲ــدیوان چاپ طهران‌ص۳۳۷(وچاپ‌مجدد تهران ص ۳۳۰) .
۳ ــ اصل‌شاهجهان. (م.د.) .
٤ ــ اساس‌فقه‌اللغهٔ ایرانی ص۲۷۸، Grundriss der Iranischer. Philologie S. 278

مفارقت خراسان بیقرار بوده ودرین معنی شعرهای مؤثروغمناك سروده‌است که‌حاکی ازشدت‌آرزو واشتیاق اونسبت بخراسان میباشد ازآنجمله است :

که پرسد زین غریب خوار محزون — خراسان را که بی من حال تو چون
مرا باری[1] دگرگونست احوال — اگر تو نیستی بی من دگرگون[2].

همچنین :

بگذر ای‌باد دل افروز خراسانی — بریکی مانده بیمگان‌دره‌زندانی
اندرین تنگی بیراحت بنشسته — خالی‌ازنعمت‌وازضیعت[3] دهقانی.[4]

و نیز :

سلام کن ز من ای باد مر خراسانرا — مراهل فضل وهنررا نه‌عام‌ونادانرا[5].

مجملا ناصرخسرو درسال سیصد ونود وچهار(۳۹٤) تولد یافته چنانکه گوید:

بگذشت زهجرت‌پس‌سیصد نود وچار — بگذاشت مرا مادر بر مرکز اغبر[6]

و این تاریخ مطابقت تام دارد با تاریخ مسافرت او بطرف مکه درششم‌جمادی الآخرهٔ‌سال‌چهارصد وسی‌وهفت(٤۳۷)چنانکه درجای دیگرازدیوان درقصیدهٔ‌مطولی که با مطلع :

« ای خوانده بسی علم و جهان‌گشته سراسر »

شروع کرده و با بیت فوق‌الذکراز تولدخودگرفته وبا تفصیلی‌طی‌مدارج‌سن‌تارسیدن بحدّ کمال و میل درك حقایق که باعث مسافرت او شده و کیفیت پیدا کردن مرشد و مراد خویش که بدون ذکر صریح نام او مثل سایر معانی قصیدهٔ مذکور اغلب‌برمز وکنایه میگذرد ، اشاره بخوابی که مبدأ انتباه او بوده و کسی او را در عالم رؤیا وادار بترك خوردن شراب و جستجوی حقیقت و مسافرت مکه نموده است[7] کرده و می گوید :

۱ ــ شاید : بی‌تو(؟) (حاشیهٔ‌ب) (نسخه بدل‌چاپ مجددتهران نیز بی‌تواست .م.د.).
۲ ــ دیوان ص ۲۳٦ چاپ طهران (ص۳۲۸ چاپ مجدد) .
۳ ــ (درمتن صنعت چاپ‌شده‌است اصلاح شد . م. د.) .
٤ ــ دیوان ص ۳۰۹ (ص٤۲۹ چاپ مجدد) .
۵ ــ دیوان‌ص‌چاپ‌طهران (ص۸چاپ مجددتهران) . ٦ــ دیوان‌ص۱۳٤(ص۱۷۲چاپ‌مجددتهران).
۷ ــ رجوع کنید بسفر نامه ص۳ چاپ کاویانی (ص۱و۲چاپ حاضر) .

پیموده شد از گنبد بر من چهل و دو
جویای خرد گشت مرا نفس سخنور[1]

و اینکه در سفرنامه در این موقع می‌گوید: «با خود گفتم که ازخواب دوشین بیدار شدم باید که ازخواب چهل ساله نیز بیدار گردم» ظاهراً با عدد چهل خواسته است عدد کاملی بیان کند، چنانکه معمول و متداولست که دراین گونه موارد اغلب آحاد را انداخته و بذکرعشرات واعداد کامل اکتفا میکنند.

کیفیت تحصیل ناصرخسرو واینکه کجا وپیش که بوده‌است ازتصانیف‌اودرست استنباط نمیشود ولی از مطالعهٔ «زاد المسافرین» معلوم میگردد که توغل زیاد با فلسفه داشتند و اغلب کتب فلاسفهٔ یونانی را مثل سقراط و افلاطون وارسطاطالیس و فلس و غیرهم با دقت تتبع نموده[2] و خود «زاد المسافرین» که تقریبا شاهکار ست میرساند که ید طولائی درفلسفه داشته وخود ازبزرگان فلاسفهٔ آن عصر بشمارمیرفته و حکیم نامیده میشده است ولی در اینکه صحبت ابوعلی سینا[3] را دریافته‌است‌درست محقق نیست. همچنین در علوم هندسه و فلکیات بطوریکه خواه از «سفرنامه» و خواه از «زادالمسافرین» مستفاد میشودتبحّری بسزا داشته است، ولی‌در این دو موضوع اخیر کتابی از مومی‌الیه بنظر این بیمقدار تا بحال نرسیده است.

ناصر خسرو قبل از مسافرت مکه درعهد امارت ابوسلیمان جغربیك[4] داودبن میکائیل بخراسان مدتی بکارهای دیوانی مشغول بوده ومیان‌اقران شهرتی بسزاداشته است[5] وبعضی اشعاراومیرساند که خیلی‌هم صاحب عزّت واحترام بوده‌وبااسباب‌تجمل زندگانی کرده، چنانکه گوید:

یکچند پیشگاه همیدیدی — در مجلس ملوك و سلاطینم
آزرده این وآن‌بحذر از من — گویی که از نژادهٔ تنیّنم[6]
آهو خجل ز مرکب رهوارم — طاوس زشت پیش نمد زینم[7]

۱ – دیوان چاپ طهران (ص۱۷۳چاپ‌مجدد).
۲ – رجوع کنید به زادالمسافرین چاپ کاویانی ص ۲۵٤ و ۲۵۸ و ۳۱۸.
۳ – ابوعلی حسین بن عبدالله[بن‌سینا] متولد ۳۷۰ومتوفی ٤۲۸ هجری.
٤ – برادر طغرل بیك معروف مؤسس سلطنت سلاجقه در ایران.
۵ – سفرنامه چاپ کاویانی ص ۲ (ص ۱ چاپ حاضر).
٦ – (اصل تنبینم. اصلاح‌شد. م.د.). ۸ – دیوان‌چاپ‌طهران ص۱۹۱ (وص۲۷۰چاپ‌مجدد)

و نیز:

بسی دیدم اعزاز و اجلالها — زخواجهٔ‌جلیل و ز میراجل[1].

همچنین:

همان ناصرم من که‌خالی‌نبود — زمن مجلس‌میروصدر ووزیر.

و همچنین:

عزّ و ناز و ایمنی دنیا بسی دیدم کنون
رنج و بیم وسختی اندر دین‌ببینم یك[2] ندب[3].

تا در سال چهار صد و سی وهفت (٤۳۷) چنانکه خود می نویسد در جوزجانان خوابی‌دیده است که‌کسی او رااز خوردن شراب که بدان مداومت‌داشته است منع کرده و بطلب چیزی که خرد و هوش را بیفزاید وادار و او را بسفر مکه تشویق نموده است، در اثر این خواب انتباهی بروی عارض شده و بترك‌شراب گفته و روزپنجشنبه ششم جمادی‌الآخرهٔ سال ٤۳۷ نیمهٔ دی ماه چهار صد وده یزدجردی[4] عزم مسافرت‌کرده و نخست بمرو شده وازشغل دیوانی که درعهده داشته‌است‌استعفاء نموده و بجز اندکی ضروری از تمام دار و ندار خود دست برداشته و بیست و سوم شعبان سال مذکور از مرو حرکت نموده و در یازدهم شوّال وارد نیشابورشده‌است، بعد از بیست روز اقامت درآنجا دوم ذی‌القعده باتفاق خواجه موفق[5] بیرون آمده و بشرحی که در سفرنامه مذکورست براه سمنان و ری و قزوین بآذربایجان رفته ودر

۱ – دیوان چاپ طهران ص ۱۷۷ (چاپ‌مجدد ص۲۵۰)
۲ – اصل بدب (م.د).
۳ – دیوان چاپ طهران ص ۲٦ (ص۳٦ چاپ‌مجدد).
٤ – رجوع کنید سفرنامه چاپ‌کاویانی ص ۳ (چاپ حاضر ص ۲). ولی این تاریخ یعنی چهار صد و ده یزدجردی ظاهراً غلطست زیراکه آنرا مطابقه میدهد با هشتم جمادی الآخرة ٤۳۷ هجری در صورتیکه در صفحهٔ ۵ از سفرنامه (چاپ حاضر ص ٤) پنجم محرم سال ٤۳۸ را مطابقه میدهد با دهم مرداد ماه چهارصد و پانزده یزدجردی و در همین سال که به جبیل رسیده (ص ۱۹) (ص۱۵ چاپ حاضر). باز می‌گوید که پنجم اسفندارمذ ماه قدم سال بر چهارصد و پانزده از تاریخ عجم بود، پس تاریخ چهارصد و ده در صفحهٔ ۳ (ص ۲ چاپ حاضر) لابد غلطست و باید چهارصد و چهارده باشد. (ما درچاپ‌حاضر چهارصد و چهارده را در مورد اول انتخاب‌کردیم واین‌انتخاب مبتنی برتطبیق سالهای یزدجردی وهجری است‌م.د.).
۵ – امام موفق نیشابوری، بنا بر معروف معلم عمرخیام بوده است.

تبریز قطران شاعر را دیده است ، پس از آنجا براه مرند و خوی بشهر وان و ازوان براه اخلاط و بطلیس و میافارقین و آمد وحرّان وسروج بشامات شده ودرموقعیکه هنوز ابوالعلاء معرّی[1] زنده بوده است بمعرّةالنعمان رسیده و اگر چه شرحی از وی تعریف و تمجید میکند ولی ظاهراً با اوملاقی نشده است ، از معرّةالنعمان براه طرابلس و صیدا بفلسطین رفته و در پنجم ماه رمضان ٤٣٨ وارد بیت المقدس شده و بعد از دو ماه و اندی اقامت درآنجا نیمهٔ ذی‌القعده حرکت نموده و بمکه رفته وپس ازادای حج دوباره بقدس برگشته و در پنجم محرم ٤٣٩ وارد آنجا شده است . مدتی بعد خواسته است براه دریا بمصر و ازآنجا باز بمکه برود ولی بواسطهٔ باد معکوس مجبور شده است که براه خشکی به طینه و ازآنجا باکشتی بتونس و از تونس بمصر برود .

شکوه و عظمت مصر و دبدبه واحتشام خلیفهٔفاطمی المستنصر بالله[2] و انتظام لشکر و امنیت کشور او را بکلی مجلوب ساخته وبتقریبی‌مجلس خلیفه‌را که بجهت عید فطر آراسته بوده‌اند دیده، ولی‌خیلی جالب دقتست که در تمام سفرنامه خواه در ضمن شرح مشبعی راجع بتعریف و توصیف از مصر و تفصیل ادارهٔ فاطمیّون که‌باتمام تفرّعاتش می‌انگارد و خواه درجاهای دیگر این کتاب باستثنای یك موقع آنهم بطور غیر مستقیم[3] از خلیفه المستنصر بالله که در « زاد المسافرین» او را « خداوند زمان » خود[4] نامیده ویك قسمت عمدهٔ اشعارخودش راباسم اوساخته است ابداً اسمی نمیبرد وبا وجود این محققست که هم در مصر طریقهٔ فاطمیون را که مذهب شیعهٔ اسمعیلیه باشد اختیارکرده و امر بدعوت بطریقهٔ مذکوررا درایران بعهده گرفته است.

غرّهٔ ذی‌القعدهٔ سال چهار صد و سی و نه (٤٣٩) مرتبهٔ دوم بعزم زیارت‌مکه براه مدینه از مصر حرکت نموده و بعد از زیارت مدینه در ششم ذی الحجه بمکه رسیده و بمناسبت‌قحطی که آن‌سال در مکه‌بوده است چندان توقف نکرده‌وبلافاصله

۱ ــ ابوالعلاء احمد بن عبدالله المعری (۳٦۳ــ٤٤۹هجری) .
۲ ــ ابو تمیم معدبن علی ، مدت خلافتش از سال ٤۲۸ تا ٤۸۷ است .
۳ ــ سفرنامه چاپ کاویانی ص ۱٤۰ (ص۱۲٦چاپ حاضر) .
٤ ــ رجوع کنید بزادالمسافرین چاپ کاویانی ص ٤

پس از ادای حج راه مصر را پیش گرفته و بعد از دو ماه ونیم تمام یعنی هفتاد و پنج روزه بمصر رسیده است . در سال (٤٤۰) که خلیفهٔ مصر بازبواسطهٔ قحطی‌درحجاز رفتن حجاج را مناسب ندیده است ، باز او بهمراهی قاضی عبدالله که ازطرف خلیفهٔ فاطمی حامل پوشش حرم بوده است مرتبهٔ سوم‌بمکه رفته وپس از موسم‌حج‌بازبمصر برگشته و سال چهارصد وچهل ویك را بحج نرفته یعنی آخرین مرتبه‌در۱٤ذی‌الحجهٔ آن سال (٤٤۱) مصر را وداع گفته و در سلخ جمادی‌الآخرهٔ سال دیگرمرتبهٔ‌چهارم بمکه وارد شده و قریب ششماه در حرم مجاور بوده تا اینکه پس از آخرین مرتبه ادای حج در نوزدهم ذی‌الحجهٔ سال چهار صدو چهل و دو (٤٤۲) بطائف رفته و ازآنجا براه تهامه و یمن بلحساء شده و ترتیبات قرامطه را که هنوز در تحت ادارهٔ اخلاف ابوسعید قرمطی[1] بروی‌کار بوده است مشاهده کرده و پس ازکمی توقف از آنجا حرکت کرده و در بیستم شعبان سال چهار صد و چهل و سه (٤٤۳) وارد بصره شده و قریب دو ماه یعنی تا نیمهٔ شوال سال مذکور در همانجا اقامت‌نموده‌بعد با کشتی به مهروبان و از آنجا به ارجان رفته و اول محرّم سال چهار صد و چهل و چهار (٤٤٤) ازآنجا حرکت کرده، هشتم‌صفر باصفهان رسیده و بیست روز هم در آنجا مانده بعد براه نائین و تون و قائن و سرخس در بیست و ششم جمادی‌الآخرة با برادرش ابوسعید وارد بلخ وبرادردیگرش ابوالفتح عبدالجلیل راملاقی‌شده‌است.

ناصر خسرو در این سفر گرفتار متاعب و مصائب فوق‌العاده شده وسختی‌بسیار کشیده و درآن بیابانهای بی‌آب و علف میان اعراب بادیه نشین همیشه در مخاطره و بیم بوده و از خوردن سوسمار ببار درختان که شبیه دانهٔ ماش بوده است پناه برده و در موقعی فلج نام در وسط بیابانی که از هر طرف دویست فرسنگ دورازآبادانی بوده است چهار ماه لنگ نموده و این مدت را بخوردن خرما زیسته و راهها پیموده که مردم آنجا ها سالی یکمرتبه روی آب نمیدیده‌اند، خلاصه‌بوضع بسیارغریبی‌ببصره رسیده چنانکه خود مینویسد : « چون بآنجا رسیدیم‌ازبرهنگی وعاجزی‌بدیوانگان مانندبودیم و سه ماه بودکه موی سر باز نکرده بودیم و خواستم‌که درگرمابه روم

۱ ــ اسمش حسن‌بن بهرام جنابی از اهل‌موقعیست مرسوم به‌جناب‌درساحل‌بحرعمان‌ــدرسال ۳۰۱ بدست یکنفر از غلامان خودکشته‌شد.

باشد که گرم‌شوم که هوا سرد بود و جامه نبودمن و برادرم هریك بلنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌ای در پشت بسته از سرما، گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؟ خرجینکی بود که کتاب در آن می‌نهادم بفروختم و از بهای آن درمکی چند سیاه‌در کاغذی کردم که بگرمابه‌بان دهم تا باشد که ما رادمکی زیادت‌تر درگرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم، چون آن درمکها پیش او نهادم درنگریست پنداشت که ما دیوانه‌ایم گفت بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می‌آیند و نگذاشت که بگرمابه بدر رویم، از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و بشتاب برفتیم کودکان بر در گرمابه بازی میکردند پنداشتند که‌ما دیوانگانیم، درپی‌ما افتادند وسنگ‌میانداختند و بانگ میکردند ما بگوشه‌ای بازشدیم وبتعجب بر کاردنیا مینگرستم[1]».

ظاهراً رنج و مشقت این مسافرت که هفت سال تمام طول داشته‌است اثر بسیار غریبی در مزاج ناصر خسرو کرده و اینست که این مرتبه او را در وطن خود بکلی جور دیگر می‌یابیم یعنی مثل اینکه ازتمام دنیا قطع علاقه نموده و خویشتن رابکلی وقف مجادلات مذهبی کرده و یك داعی و مبلّغ آتشین خلفای فاطمی‌مصر شده است ولی مشارالیه در تصانیف خودش تاآنجاکه بنظر این بی‌مقدار رسیده بهیچوجه‌اسمی ازاسمعیلیه‌نبرده‌بلکه همیشه خودرا «فاطمی» و«حجت‌مستنصری» یا «حجت‌خراسان» یا اینکه تنها «حجت» مینامد و گوید:

فاطمیم فاطمیم فاطمی — تاتوبمیری‌ز غم ای‌ظاهری[2]

. . . . . .

مرعقلا را بخراسان منم — بر سفها حجت‌مستنصری[3].

همچنین:

ای‌حجت‌زمین‌خراسان، تو — هرچندقهر کردهٔ غوغایی[4]

هم گوید:

۱ ـ سفرنامه چاپ کاویانی ص ۱۲۹ (ص ۱۱۴و۱۱۵ چاپ حاضر).
۲ ـ اصل: طاهری. (م. د.). ۳ ـ دیوان ص ۲۹۳ چاپ طهران. (ص ۴۱۲ و ۴۱۳ چاپ مجدد). ۳ ـ دیوان چاپ طهران ص ۲۸۳. (ص۴۰۲ چاپ مجدد).

ای حجت علم وحکمت‌لقمان — بگزار[1] بلفظ خوب حسّانی[2]

نیز گوید:

وانکه می‌گوید که حجت گر حکیمستی چرا
در درهٔ یمگان نشسته مفلس و تنهاستی
نیست آگه زانکه گر من فتنهٔ دنیی بدم
پشت من چون پشت او پیش شهان دوتاستی[3].

و از این قبیل اشعار او زیاد است.

بهر صورت پس از مراجعت ناصر خسرو بوطن خودش عقیدهٔ جدید او که با یك حرارت فوق‌العاده شروع بترویج و انتشار آن کرد اصلا برخلاف میل و مصلحت امرای خراسان و برضد عقاید طایفهٔ علمای اهل سنت بود، و بدین جهت در انظار خوش ننمود و امرای خراسان که متابع ظاهری خلفای بغداد بودند و خود را هنوز مولی امیرالمؤمنین مینامیدند از پیشرفت نفوذ و رواج امر فاطمیون مصر که همان اوقات در حوالی عمان و بصره و سوادکم کم بالا میگرفت خیلی اندیشه داشتند و همین سبب شد که ناصر خسرو بعد از مدّت بسیار کمی مجبور بترك دارو دیار خود گردید یعنی تبعیدش کردند[4] وشاید تبعید اوبامرواشارهٔ خلیفهٔ بغدادبوده‌است‌چنانکه دریکی ازشعرهایش اشاره بدان کرده وگوید:

ای خداوند این کبود خراس — برتو از بنده صد هزار سپاس

. . . . . .

داد من بیگمان بحق بدهی — روز حشر از نبیرهٔ عباس
وزگروهی که‌با رسول‌وکتاب — فتنه‌گشتند بر یکی فرناس[5].

وآنچه معلوم میشود و تا حال هم هیچیك از فضلای فرنگی متعرّض آن نشده اند اینست که ناصر خسرو بعد از سفر مکه و مهاجرت از خراسان مدّتی در مازندران

۱ ـ اصل: بگذار. ۲ ـ دیوان چاپ‌طهران‌ص ۲۹۶ (ص۴۱۵چاپ مجدد). ۳ ـ دیوان‌چاپ‌طهران ص ۳۲۱ (ص ۴۴۱ چاپ مجدد). ۴ ـ رجوع کنید بزادالمسافرین چاپ کاویانی ص۴۰۲.
۵ ـ دیوان چاپ طهران ص ۱۴۶ (ص۲۰۶ چاپ مجدد).

متواری یا مقیم اجباری بوده است چنانکه در دو جای دیوان خود باین اشاره کرده و گوید :

برگیر دل ز بلخ و بنه تن زبهردین چون‌من‌غریب‌وزار بمازندران‌درون.[1]

همچنین :

دوستی عترت‌وخانهٔ رسول کرده‌مرایمگی ومازندری.[2]

و بقول بی‌سند شمس‌الدین سامی مؤلف قاموس‌الاعلام ترکی اقامتگاه او در قریهٔ رستمدارگیلان بوده است و ازآنجاییکه محققاً آخرین مسکن اویمگان‌است لهذا باید گفت اقامت او در مازندران بهر صورت قبل از اقامت دریمگان‌بوده‌وطولی هم نداشته است ولی‌دریمگان بهمه حال بیش‌ازپانزده‌سال‌اقامت داشته‌واین‌صریحست چنانکه خودگوید :

پانزده سال برآمد که بیمگانم چون و از بهرچه،زیرا که‌بزندانم.[3]

و این شعر آخرین تاریخیست از زندگی او که از اشعارش بدست میآید یعنی‌وقتیکه این شعر راگفته اقلا بیش از شصت و پنجسال داشته است چه وقتی که او ازسفرمکه بایران برگشت محققاً چهل و نه یا پنجاه ساله بوده و این در صورتیست که اقامت مختصر او را در وطن خود و در مازندران اصلا داخل حساب نکرده وتصورکنیم که بلافاصله به‌یمگان رفته باشدولی آنچه دراشعارخویش صراحتاً اشاره‌بسن‌خودمیکند هیچوقت بالاترازشصت ودو نمیرود و گوید :

شصت ودو سالست که‌کوبدهمی روز و شبان در فلکی هاونم.[4]

هم‌گوید :

گر برآیم ز بن چاه چه باکست که من

شصت ودوسال برآمدکه‌درین ژرف‌گوم.[5]

وآنچه شصت سالگی خود راکه شاید اغلب بازعدد کامل یا بنا بضرورت شعرآورده است، در اشعار او بیشتر ازپانزده‌جاست.

۱ ــ دیوان چاپ طهران ص ۱٦٤ (ظاهراًازقصیدهٔص۳٦۳ - ۳٦٤چاپ‌مجدد وقافیهٔ شعر«دوان» است). ۲ــ دیوان چاپ طهران ص ۲۰۲ (ص ۳۱٤چاپ مجدد). ۳ ــ دیوان چاپ طهران ص ۲۰۲ (ص ۲۸۱ چاپ مجدد). ٤ ــ دیوان ص ۲۰۲ (ص۲۸۱ چاپ مجدد) .٥ــ دیوان ص ۲۰۹ (ص۲۸۷ چاپ مجدد).

در تاریخ وفات ناصر خسرو اختلاف خیلی زیاد است وبنا برمعروف‌اویکصد وچهل سال زندگی کرده که بی‌شبهه از قبیل همان‌افسانه‌هاست، وکوتاهترین‌مدتی که برای زندگی او نوشته‌اندآن‌تقویم‌التواریخ است که وفات اورادرچهارصد وهشتاد و یك مینویسد و ازین قرار ناصرخسرو هشتاد و هفت‌سال عمر داشته است ولی آنچه ذهن نگارنده را میزند اینست که ناصر خسرو تا شصت و دو سالگی خود که قریب پانزده مرتبه سن وسال خود را در اشعار خود ذکر میکند چطور میشود که‌تاهشتاد و هفت سالگی خود یعنی بیست وپنجسال تمام بهیچوجه دومرتبه ذکری‌ازآن‌نکرده باشد الا اینکه باید تصور کنیم که بعد از شصت و دو یا اقلا شصت و پنجسالگی اصلا شعری نساخته و یا اینکه قسمت عمده‌ای ازدیوان اشعاراوازمیان رفته وبکلی مفقود شده باشد .

ناصر خسرو دورهٔ اخیر زندگانی خود راکاملا وقف مجادلات مذهبی نموده و ایام انزوای او در یمگان فعالترین دورهٔ زندگانی او میباشد ، مشارالیه یك‌قسمت عمدهٔ تصنیفات خود را درآن گوشهٔ تنهایی بوجود آورده ، زادالمسافرین که ازحیث حجم بزرگترین آثار اوست در تاریخ چهار صد و پنجاه سه[1] نوشته شده و مثنوی روشنایی‌نامه نیز محصول‌همان‌دورهٔ انزوا میباشدوخود درهمین‌مثنوی باین‌معنی‌اشاره کرده و گوید :

ز حجت این سخن‌را یادمیدار که در یمگان نشسته پادشه وار[2]

همچنین قسمت غالب اشعار او بنظر می‌آید که در یمگان ولامحاله بعدازچهل و دو سالگی برشتهٔ نظم کشیده شده،باین معنی که قبل از این تاریخ یعنی حصول انتباه در وی و مسافرت مکه با وجود اینکه تا آنوقت پیوسته شراب میخورده است باز مثل اغلب شعرای فارسی زبان قدیم وجدید اشعار جوانی در موضوع‌عشق‌وشراب و امثال آن که دلیل باشد باینکه‌آن را قبل از چهل و دو سالگی ساخته است در دیوان او دیده نمیشود .

از مصنفات ناصرخسرو آنهاکه تاکنون‌معلوم‌ومحقق میباشند عبارتنداز کتاب:

۱ ــ زادالمسافرین چاپ کاویانی ص ۲۸۰ .
۲ ــ روشنائی نامه چاپ کاویانی ص ۱٥ .

« سفرنامه » و « روشنائی نامه » و « سعادت نامه » و « زادالمسافرین » و « دیوان اشعار »[1] و « وجه دین »[2] و « بستان‌العقول »[3] و « خوان‌اخوان »[4] و « دلیل‌المتحیرین » و جز اینها . صاحبان تذاکر چندین کتابهای دیگر بمشارالیه نسبت میدهند که تا حال معروف نمیباشند از آنجمله است رسالهٔ « اکسیراعظم » در منطق، و بقول آتشکده در فلسفه ، رسالهٔ « قانون‌اعظم » در سحر و علوم فوق‌الطبیعة ، رسالهٔ « المستوفی » در فقه ، رساله « در علم یونان » رسالهٔ موسوم به « دستور اعظم » رسالهٔ موسوم به « کنزالحقایق » و یك تفسیر قرآن از نقطهٔ نظر ملاحدهٔ باطنیه . و آنچه از بعضی اشعار او مستفاد میشود ناصرخسرو بعربی نیز انشاد شعر مینموده است چنانکه گوید:

اشعار بپارسی و تازی برخوان و بدار یادگارم[5] .

ولی شعر عربی از مشارالیه تا حال معروف نیست و یا اینکه بنظر این بنده نرسیده .

از تصنیفات ناصرخسرو آنچه تا حال بچاپ رسیده ازین قرارست :

یکی سفرنامه که اولا در پاریس سال ۱۲۹۸ (۱۸۸۱ میلادی) بواسطهٔ ماسوف

۱ ــ قدیمترین نسخهٔ اشعار ناصر خسرو در کتابخانهٔ ایندیا اوفیس و تاریخ استنساخش ۷۱۲ است ولی افسوس که این نسخه ناقص و بعضی ورقهای آن افتاده است.

۲ ــ این کتاب که استاد « اته » آن را با یك کتابی دیگر ناصر خسرو موسوم به ــ « دلیل المتحیرین » مفقود الاثر میشمارد اخیراً بواسطهٔ یك نفر از مستشرقین روس در ناحیهٔ « شمگان » از بخارای کهنه با یك عدهٔ دیگر از کتب اسماعیلیه بدست آمده و بکتابخانهٔ موزه خانهٔ شهر پترسبورگ داده شده است . کتاب مذکور دارای پنجاه و یك گفتار است که بعضی از آنها ذیلا نگاشته میشود . « . . . اندر اثبات حجت خدای تعالی » ، « . . . اندر پیدا کردن خداوند حق از جملهٔ دعوی کنندگان » ، « . . . اندر اثبات قرآن و تأویل آن » ، « ... اندر تاویل اعوذ بالله من الشیطان الرجیم » ، « . . . اندر تأویل بانگ نماز که جفتگان جفتگان است » « . . . اندر اختلاف رکعات نماز که در میان امت است » ، « اندر تأویل عیدگوسپندکشان و نماز آن » ، « . . . اندر زکوة زر و سیم و تأویل آن » ، « اندر واجب روزه داشتن و تأویل آن... » « ... اندر حدزدن و رجم و واجب آن بر زانی و تأویل آن » ، « اندر گشتن خطا و دیت بر عاقل و عاقله و تأویل آن » « اندر آمدن دجال و فتنهٔ آن و تأویل آن » ، « ... اندر بیان لاحول ولاقوة الا بالله العظیم » .

۳ ــ خود مصنف در « زادالمسافرین » (چاپ کاویانی ص ۳۳۹) بتقریبی صحبت از این کتاب میکند ولی خود کتاب گویا مفقودالاثرست .

٤ ــ یك نسخه ازاین کتاب که ظاهراً منحصر بفرد میباشد دراستانبول کتابخانهٔ « ایاصوفیه » بعلامت ۱۷۷۸ موجود است و در سال ۸٦۲ استنساخ شده .

۵ ــ دیوان ص ۳۰۸ (چاپ مجدد ص۲۸۷) .

علیه شفر[1] مدیر سابق مدرسهٔ السنهٔ شرقیه و ثانیاً در طهران ۱۳۱٤[2] ، و دیگری دیوان اشعار او که اولا در تبریز سال ۱۲۸۰ و ثانیا در طهران درهمان سال ۱۳۱٤[2] بانضمام سفرنامهٔ او ، و سومی دو مثنوی « روشنایی نامه » و « سعادتنامه » بواسطهٔ استاد « اته » آلمانی[3] سال ۱۲۹٦ (۱۸۷۹ میلادی) در « مجلهٔ انجمن مستشرقین آلمانی »[4] در شهر « لایپزیگ » و جز این چهار کتاب مابقی آثار مشارالیه متأسفانه هنوز چاپ نشده و هر یك در گوشه‌ایست خارج ازدسترس عامه مگر « زادالمسافرین » او که بهمت مردانه و خستگی ناپذیر استاد فاضل برون انگلیسی و تصحیح آقای پروفسور محمد بذل‌الرحمن‌هندی در چاپخانهٔ کاویانی درتحت طبعست و تا آخرهمین سال میلادی رونق‌افزای عالم‌مطبوعات فارسی میگردد.[5]

اما سفرنامه ، آنکه چاپ طهران است گرچه با بودن چاپ سنگی تا یك اندازه هم بد چاپ نشده است ولی چون از روی نسخهٔ چاپ پاریس بطبع رسیده‌است از حیث صحت و سقم بعینه با آن مطابق است، و آنکه چاپ پاریس است هر چندکه بتوسط « شفر » ،ناشر آن، ازروی دونسخهٔ خطی موجوده در کتابخانهٔ ملی پاریس نوشته شده است ولی یکی بواسطهٔ مغلوط بودن اصل نسخ خطی و دیگر بواسطهٔ عدم تعمق کافی و گاهی تصرفات علی‌العمیا که ناشی از عدم اطلاع کافی ناشر بزبان فارسی است خالی از اغلاط و اشتباهات و تصحیفات و تحریفات نیست، معذلك نسخهٔ این هر دو نیز بغایت کمیابست، تا اینکه چندی قبل یکی ازفضلای ایرانی که چندی پیش در پاریس اقامت داشت نسخهٔ چاپ « شفر » را با یکی از دو نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس که اصح نسختین است (و احیاناً با هر دونسخه) با دقت تمام مقابله کرده، وهرچند بواسطهٔ ضیق مجال فرصت تصحیح اغلاط اصل نسخ خطی بخصوص اسماء اعلام که مستلزم صرف اوقات و تتبعات عمیق در سایر کتب و مظان آن بود نداشت ، ولی تصحیفات و تحریفاتی راکه در متن چاپی بعمل آمده بود حتی‌المقدور از آن دور نموده وپس از

۱ ــ Schefer ۲ــ کذا و ظاهراً : ۱۳۱۲ ۳ــ Hermann Ette
Zeitschrift der Dutschen Morgenländischen Gesellschaft. ــ ٤
۵ ــ (البته این تحقیق واظهاراطلاع مربوط بسال تحریر این مقدمه است وگرنه ازآن پس تاکنون بسیاری ازآثارحکیم ناصرخسرو بچاپ رسیده است . م.د.)

تأسیس مطبعهٔ کاویانی فاضل مشارالیه نسخهٔ مقابله کردهٔ خود را برحسب خواهش مؤسسین مطبعهٔ مذکوره بایشان تقدیم نمود واینك بحمدالله کتاب مذکور که بمراتب از چاپ پاریس صحیحترست بحلیهٔ طبع آراسته شد، و بعلاوه اصل متن دو فهرست یکی فهرست اسماءالرجال و یکی فهرست اسماءالامکنه نیز بدان اضافه‌شد تا برای فضلا وعلماء بحث و کاوش در آن آسان‌تر بعمل آید.

سفر نامه بطور ساده وبی آلایشی نوشته شده و ازنقطهٔ نظر ادبی موقع خیلی ممتاز و بلندی را دارد و با وجود اینکه خود در عداد اولین کتابهاییست که پس از استیلای عرب بایران در زبان فارسی نوشته شده و با وصف مغایرت لهجهٔ آن زمان یعنی درست نهصد سال پیش، با لهجهٔ امروزی فارسی از حیث ترکیب الفاظ و تلفیق عبارات و نسج جمل، طرز نگارش آن بقدری دلچسب و شیرینست که ما ها یعنی خوانندگان این دوره را از مطالعهٔ آن اصلا غرابتی احساس نمیشود وبارزترین صفتی که سفرنامه و بالجمله سایر آثار ناصر خسرو را امتیاز مخصوص داده و آنها را از مصنفات دیگر نویسندگان آن عهد جدا میکند اینست که مشارالیه الفاظ عربی را بقدری کم در نوشته‌های خود بکاربرده است که حتی نویسندگان دورهٔ حاضر را نیز شاید کمترمیسر تواند شد.

ولی همانطوریکه مصحح فاضل در موقع خود بحواشی متعرض شده‌اند از دو جای سفرنامه‌چنین استنباط‌میشود که شاید این‌سفرنامه که دردست داریم‌اصلش‌مفصل تربوده وبعدها کسی آنرامختصر کرده‌است. یکی‌ازاین دوموقع (ص ٤ [چاپ برلین ص۲ چاپ‌حاضر])عبارتیست‌ازدیباچهٔ بایسنقری‌شاهنامه که‌عیناًازسفرنامهٔ ناصرخسرو نقل کرده‌ومیگوید: «حکیم‌ناصرخسرودرسفرنامه آورده است که‌درتاریخ‌چهارصد وسی‌و هشت[1] از هجری براه طوس رسیدم رباطی بزرگ نوساخته بودند. پرسیدم که این رباط که ساخته‌است؟ گفتند این‌رباط از وجه صلهٔ فردوسی است که سلطان محموداز برای او فرستاده وچون خبر او پرسیدم گفتند او وفات یافته و وارث او قبول نکرد

۱ــ این تاریخ با متن حاضر مطابقت ندارد یعنی نظر بمتن حاضر ناصرخسروسال‌چهارصد وسی‌هفت درآن حوالی‌بوده‌است نه‌چهارصد وسی‌وهشت.

و عرضه‌داشت بسلطان کردند سلطان فرمود که همانجاعمارت کنیدواین رباط خاصه‌ازوجه اوست». واین تفصیل ازمتن حاضرسفرنامه طی‌شده‌است؛و موقع‌دوم‌عبارتیست‌در متن صفحهٔ ۱۰ [چاپ برلین‌ص۸ چاپ‌حاضر] که‌میگوید: «هرچندصاحب کتاب‌شرحی‌هرچه تمامترنوشته وگفته... الخ» ولی فعلانسخه‌های‌معدودی که‌ازسفرنامه موجودمیباشند همهٔ‌آنها مطابقت با متن حاضر دارند تا در بعدی شاید نسخهٔ اصلی مفصلتری بدست آمده وحقیقت آشکار شود...[1]»

م. غنی زاده

برلین ــ شهر ربیع‌الثانی ۱۳٤۱

۱ــ اینجا بمناسبت مثنوی «روشنائی‌نامه» و«سعادتنامه» که ضمیمهٔ سفرنامه‌چاپ برلین طبع شده است نویسندهٔ‌مقدمه شرحی راجع بهریك جداگانه حدود هشتاد سطر (متن وحاشیه) نوشته‌اندکه چون در چاپ‌حاضر سفرنامه که روشنائی‌نامه وسعادتنامه را ضمیمه‌ندارد بایسته نمینمود ازنقل‌آن خود داری‌شد .م.د.

۲ - مقدمهٔ چاپ ضمیمه دیوان[1]

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش خدایی راسزد که آدمی را بقوهٔ ناطقه بردیگر موجودات برتری ومزیت بخشود (وبطریق استکمال وجادهٔ وصال بهروسیله‌اش رهبری وهدایت فرمود) ودرود زاکیات پیمبران خدا و دلیلان راه‌هدی را زیبد که بزبان معجزبیان و سخنان بلاغت توأمان جانهای مشتاق و روان عشّاق را بسرمنزل وصال وعیان کشانند .صلی الله علیهم وعلی ارواحهم .

وبعد - بر ارباب استقراء و دانش واصحاب تتبع و بینش مخفی نخواهد بود که دیوان اشعار حکیم خبیر و علیم نحریر (ناصرخسرو) قدّس سرّه در این جزء از زمان بعلّت قلّت ارباب فضل وادب وهم کمیاب بودن نسخهٔ صحیح وکثرت اغلاط مستنسخین بکلی مهجور و متروك مانده، باآنکه همیشه مرجع نظر فصحاوشعرا ومطمح خاطر فضلا وحکما بوده وهم اکنون ملاحت سخن و حلاوت بیان همگان ازاقتباس از این محکم اساس است ودرهر مملکت مطلوب خاطرارباب اختصاص (ولیکن) مغلوط بودن نسخه موجب نفرت طبایع گردیده بعلاوهٔ طرز بیاناتش که ملفق است بلغات نادرهٔ غریبه و زبانهای مختلفه که باعث عدم انتفاع کلی و موجب انزجار خاطرهاست و تاکنون یافت نگردیده که تنی از اهل ادب وخبرت درصدد تصحیح وتنقیح این کتاب برآمده باشد و همتی مصروف ساخته باشدو بمقتضای «مالایدرك کله لایترك کله» همانچه را که در دستست از نثرونظم از شائبهٔ اغلاط و حذف و اسقاط معرّی وبزیور صحت محلّی ساخته باشد وبمقدار وسع خود لغات مشکلهٔ آن را از کتب مصححه و مظان متوقعهٔ آن ضبط و ناظرین را در فهم ظواهر عبارات آن اعانتی نموده باشد (تااینکه) این بندهٔ بی‌بضاعت را بخاطر خلیدکه این نسخهٔ عزیزرا بخط نالایق خود نگاشته و بقدر وسع تصحیح نموده و لغات آنرا چندانکه تواندضبط نماید وهرچه را جزء محسنات این عمل پندارد ضمیمه نماید اقلا اگر چنانچه باید و شاید بتنهائی از عهده نیاید کم ازآن نخواهد بود که

۱ــ مشخصات: چاپ سنگی. قطع وزیری. متن و حاشیه که بادوصفحه مقدمه در ۸۲ صفحه ضمیمهٔ دیوان چاپ طهران سال ۱۳۱۲ وعلیحده نیز تجلید است .

هرگاه صاحب همتی از اهل فضل وهنرارادهٔ تصحیح وترجیح نسخهٔ دیگر نماید بدین کتاب بهتر تواند بمقصودخود نایل گردد ازدیگر کتب مخدوشه و نسخ مغلوطهٔ مغشوشه.

(پس) بعداز آنکه ده‌سال درصدد فراهم آوردن اسباب این وضع وترتیب نیاسوده بود تااینکه بیاری خداوند فراهم گردید (شروع نمود) بتحریر وتصحیح وطبع آن (درغرّهٔ شهرجمادی الاولی سنهٔ یکهزاروسیصددودوازده‌هجری) مستعیناباللهٔ وبرسوله وبحججه(ع) (ومنضم ساخت) بدین درّ منظوم لئالی منثورهٔ را که یافت نمی‌شد دربسیاری ازخزائن (وآن) تاریخ حالات و سفرنامهٔ انتقالات جناب ناصر خسروست که در مسافرت خود بسمت مغرب زمین نگاشته و الحق جغرافیائی است کامل و مشحون ببسیاری از دقایق سلوك و فضایل، بخلاف آنچه بعضی از سفهاء در دارالسلطنهٔ تبریز ومزج ونسج نموده‌و مزخرفاتی که درخورهیچ عاقل نیست درهم بافته بناصرخسرو نسبت کرده وطبع نموده‌اند وتاکنون هیچ صاحب فطانت این نوع نسبتها رابه‌همچو شخص حکیم وعالم فهیم رواندانسته.

(باری این کتاب که سفرنامهٔ آن جناب است اصل آن از فرنگستان بدست آمده و بزبان فرانسوی از فارسی چنانچه گویند ترجمه گردیده و نهایت مرغوبیت و مطلوبیت در نزد فرنگان دارد و همین کتاب است که فرنگان بازای نیمهٔ سیاحت مشرقی آن معادل بیست‌هزار تومان زر مسکوك برخود نهاده‌اندکه چنانچه یافت شود ببهای آن دهندو تاکنون یافت نشده و بعید نیست که موجود باشد چه‌که حکیم ناصر خود گوید که اگر سفر مشرق شود شرح آن نگاشته آید، مگر آنکه مسافرت مشرق نکرده باشد واللهٔ العالم. واین بندهٔ شرمنده این گوهر ارزنده را بدیوان اشعاری وی ملحق ساخته تابرحسن و مرغوبیت آن بیفزاید. امید آنکه طالبان سیاحت این گلشن جاودان وراغبان سباحت این بحربی‌پایان ازآن پس که از عوائد ثمرات آن برخورند و ازفوایدرشحات آن سود برندزحمات این ناچیزرا منظور دارند و از زلاتم معذور دانندچه که انسان مساوق نسیان است واللهٔ عاصم من استعصمه، وچنانچه کسی بخواهدزحمات ناچیزرا بشناسد اولا رجوع بنسخ سابقه نموده آنگاه با این نسخه مقابل نماید ،خود انصاف دهد .

وانالاقلّ المسکین زین العابدین الشریف الصفوی .

۳ = مقدمهٔ سفرنامهٔ چاپ دوم ۱۳۱۲[1]

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و درود خداوندی را سزد که عرصهٔ آب و گل را بلطایف صنع رونق جان و دل داد وصفحهٔ تیره‌را بحروف نورانیّه زینت‌خوبان‌چگل، تاطائر ارواح‌را در الواح معانی‌مقام‌نظرومجال بال وپری باشد و سایرقلوب رادر مراحل ظلمانی‌باشعشعهٔ آیات جمال ربّانی‌سیر دیگری‌افتد . سنریهم آیاتنافی‌الآفاق وتحیّات بی‌نهایات برروان پاك وجانهای چالاك آنان که سالك‌مسالك نهانی و سایرمسائرمبانی ومعانی در طبقات خاك و درجات افلا کند ، هم‌النبیّون ثم‌التابعین لهـم . صلی‌الله علیهم و علی ارواحهم مادّر شابرق .

وبعد - چنین گوید نگارندهٔ این کلمات زین‌العابدین‌الشریف‌الصفوی، ابن‌فتحعلی ابن‌عبدالکریم الخوی تجاوزالله عنه که‌چون سیاحت‌نامهٔ ناصرخسرو علوی، قدّس سرّه بسی‌نایاب و عزیزبودبلکه‌ثالث کیمیا وعنقا، این‌بندهٔ‌شرمنده بموهبت و کرامت دوستی بدست‌آورده بضمیمهٔ دیوان اشعار وی‌متصدی تحریروطبع آن گردید. پس جماعتی‌از احباب خواستندکه این‌نسخهٔ عزیزنیزمنفرداً طبع‌شود . اجابت مسئول ایشانرا بتحریر وطبع این نسخهٔ ظریف شریعت اشتغال یافت. امید که قدرش چون من‌مجهول نماند.
والله ولی‌التوفیق فی ۱۳۱۲

۱ ــ مشخصات چاپ سنگی باقطع کوچك‌و دوصفحه مقدمه که‌نقل‌شد ، در ۲۶۱ صفحه ، در حواشی بندرت برخی لغات وکلمات‌را معنی کرده است .

۴ = چاپ هند

چاپ‌سنگی دیگری‌از سفرنامه درهند (بمبئی) بسال ۱۳۰۹ شده است وظاهراً ازروی چاپ‌پاریس بطبع رسیده . درپشت‌ورق آغازکتاب نوشته‌شده است :

« هذا کتاب مستطاب سفرنامهٔ حکیم ناصر خسرو الموسوم بـه ذادالمسافرین (کذا) بسعی‌واهتمام‌اقل‌الاحباب میرزامحمدملك‌الکتاب بزیورطبع‌در آمدسنه۱۳۰۹».

در پایان نسخه شرحی مختصر ومبتذل و بسیاربسیارنامربوط‌درشرح حال ناصرخسرو چاپ‌شده و ابیاتی‌از حکیم دست و پاشکسته افزوده گردیده است که درزیر از نظر خوانندگان ارجمندمیگذرد :

ناصرخسرو علوی - وهوناصربن خسروبن‌حارث بن‌عیسی‌بن حسن‌بن‌محمدبن موسی‌بن‌محمدبن‌علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع).جامع‌جمیع‌علوم‌بوده وشیخ‌ابوالحسن‌خرقانی را ملاقات نموده خود در رساله که در بیان حالاتش نگاشته میگویدکـه در سن نه سالگی‌قرآن مجید واحادیث بسیارحفظ‌نمودم وپنجسال لغت‌وصرف و نحو و عروض وقافیه سنجیدم و بعدازآن مدت سه‌سال تتبع نجوم و هیأت ورمل‌واقلیدس‌و مجسطی کردم،ازهفده سالگی‌تا پانزده‌سال‌دیگرمتوجه‌علوم فقه‌وتفسیر واخبار وناسخ‌ومنسوخ بودم ،قریب‌بهفتصد تفسیرمطالعه‌کردم ودر سن‌سی‌ودو سالگی‌توریة وانجیل وزبوررا بفضلای این‌مذهب آموختم و شش‌سال بتهذیب باطن وسایر علوم باطنی‌پرداختم و در چهل‌وچهار سالگی‌صاحب‌تسخیرات وطلسمات‌ونیرنجات وعلوم‌غریبه‌شدم. غرض‌حکیم مذبور (کذا) مدتها صدارت نیز کرد و بخواهش‌ملك ملاحده تفسیری برقرآن مجید نوشت وبنابرخصت شرع وحفظ‌نفس بوفق‌مشرب ایشان تأویل آیات نمود و نسخهٔ آن منتشرشد وعلماء وفقهای عهدحکیم‌رابکفروزندقه‌والحادنسبت‌دادند،بعدازاینکه بهزار مشقت ازچنك ملك‌ملاحده خلاص‌یافت بهرجارسید دیدکه‌اوراتکفیرمی‌نمایند، خود گوید در نیشابوربابرادرخود ابوسعیدخواستم مرمت‌موزهٔ خودکنم‌بدکان موزه‌دوزی برآمدم‌ناگاه‌در آخربازارغوغائی برخواست (کذا)موزه دوزهم‌رفته چون‌بازآمد پارهٔ گوشت برسردرفش‌خودکرده بود. ازوی‌سؤال کردم، گفت یکی‌ازشاگردان‌ناصرخسرو

باین شهر آمده بود و اشعار ناصر میخواند بجهت ثواب او را کشتند من نیز باین سبب قدری گوشت اورا برسر درفش کرده آوردم . حکیم گفت موزه بمن ده که در شهری که شعر ناصرخسرو بخوانند و نامش مذکور شود من نخواهم ماند در حال از خوف از نیشابور برآمد . بهرصورت حکیم زحمت بسیار کشید بیست و پنجسال در غار بدخشان بریاضت و عزلت گذرانید گویند بمرتبه یی رسید که درسی شبانه روز یکمرتبه طعام میخورد، العهدة علی الراوی. از حکما باشیخ رئیس مواخات داشت و به ابونصر فارابی لوای مباحثه افراشت صدوچهل سال عمر یافت و درسنهٔ ٥٣٤ بعالم باقی شتافت بعضی از اشعارش اینست :

بچشم نهان بین نهان جهان را — که چشم عیان بین نبیند نهان را
سوی این جهان آن جهان نردبانست — بسر برشدن آیداین نردبان را.

وله

روزی زسرسنگ عقابی بهواخواست (کذا) — پر را ز پی طعمه به پرواز بیاراست
ناگه ز کمین گاه یکی سخت کمانی — تیری زقضا و قدرانداخت برو راست
در آهن و درچوب نگه کرد بصدفکر — کز آهن و ازچوب مرا مرگ چرا خواست (کذا)
چون نیک نظر کرد پرخویش برودید — گفتاز که نالیم که ازماست که برماست.

درستایش عقل و نفس وحقیقت و نکوهش ابنای زمان و مقلدجهان گوید :

بالای هفت طاق مقرنس دوگوهرند — کز کائنات هر چه دروهست برترند

سپس دوازده بیت دیگر ازین قصیده را نقل میکند و نیز قطعهٔ ذیل را می آورد :

اگر ملازم خاك درکسی باشی — چو آستانه ندیم خسیت باید بود
زبهر نعمت دنیا که خاك برسر او — بدین امید که گفتم بسیت باید بود
هزار سال تنعم کنی بدان نرسد — که یکزمان بمراد کسیت باید بود.

وله

جز راست مگوی گاه بیگاه — تا حاجت نایدت بسوگند.

دربیان دنوّ دنیا و نعمت آن وفنای هستی عنصری گوید :

ناصر خسرو براهی میگذشت — مست ولایعقل نه چون میخوارگان
دید قبرستان و مبرز رو برو — بانگ بر زد گفت کای نظارگان
نعمت دنیا و نعمت خواره بین — اینش نعمت اینش نعمت خوارگان.

وله

همه رنج من از بلغاریانست — که مادامم همی باید کشیدن
گنه بلغاریان را نیز هم هست — بگویم گر تو بتوانی شنیدن
خدایا این بلا و فتنه از تست — ولی از ترس نتوانم چخیدن
لب و دندان ترکان خطا را — بدین خوبی نبایست آفریدن
که از دست لب ودندان ایشان — بدندان دست و لب باید گزیدن
برون آری توترکان را ز بلغار — برای پردهٔ مردم دریدن .

تکمله

چاپ مقدمهٔ کتاب باتمام‌رسیده بود که استاد ارجمند آقای سعید نفیسی از راه لطف شرح‌ذیل را ازدانشگاه علیگرهٔ هندوستان برای نگارنده ارسال فرمودند که با سپاسگزاری از بذل مرحمت ایشان عیناً بعنوان تکمله میآورد:

آقای عبدالحی حبیبی دانشمند افغانی که اکنون در کراچیست نسخه‌یی خطی از کتابی دارد بنام مجمع‌الغرائب تألیف سلطان‌محمد بن درویش محمد مفتی بلخی که بنام پیرمحمد خان پادشاه بلخ در ۹۳۵ تألیف کرده است.[1] در ص ۱۴۳ این کتاب که از نام آن پیداست شامل غرائب و عجایب روی زمین است دربارهٔ یمگان چنین نوشته است:

«ولایت یمگان شهریست محکم در جبال بدخشان، معدن نقره و کان لعل در آن نواحیست. صاحب صورالاقالیم آورده که حکیم ناصرخسرو پادشاه بلخ بود و اهل بلخ باو آمیزش ساخته بیرون آمدند و او بگریخت و آن موضع را حصاری ساخته در آنجا عمارات غریبه بنا کرده و از آن جمله حمامی است که از عجایب خانهٔ دنیاست و اورا مربع ساخته منقوش کرده اند بصورت حیوانات و در حمام راهوادی[2] نیست و برحفظ آن جامه خانه نیست، چهارحلقه است هر حلقه را باز کنند دری بازشود برمثال جامه خانه، لیکن ازین بیست چهارحلقه چهارحلقه است باید که ازین هفت حلقه حلقهٔ دیگری باز کنند خودرا در جامه‌خانهٔ اول بینند. این حلقه‌ها را بغیر از حمامی کسی نمیداند و دیگر درین حمام کس اجره نمی‌طلبد، سطلها و طاسها بسیار مهیاستاده است و هر کس در حمام درآمد، از حمام بیرون میآید اورا طعامهای مرغوب بدهند و این حمام اوقاف بسیار دارد و این حمام بتصرف ناصر خسروست و از عجایب این حمام آنست که خانه های او بیك جام

۱ــ آقای حبیبی درخصوص این کتاب اخیراً مقالتی درشماره ۸ سال ۹ (شمارهٔ مسلسل ۱۰۰) مجلهٔ یغما نوشته‌اند. برای اطلاع بدانجا مراجعه شود.

۲ــ هوادی جمع هادی، راهنما.

روشن میشود و برسطح آن کسی را نمیگذارند و کسی واقف از بنای آن نیست. و یمگان از اقالیم چهارم است».

استاد نفیسی پس از نقل این شرح مرقوم داشته اند:

این شرح عیناً در آن نسخه که چندان نسخهٔ مضبوطی نیست نوشته شده. کتاب صور الاقالیم که این مطلب را مؤلف از آن نقل میکند حتماً کتاب صور الاقالیم اصطخری بزبان تازی نیست زیرا که مؤلف آن مدتها پیش از ناصر خسرو بوده است گویا کتابی در جغرافیا بزبان فارسی باشد که بدست ما نرسیده است. درهر صورت این مطلب را بجز این کتاب درجای دیگر ندیده‌ام شاید پس از کنجکاوی درجای دیگر پیدا شود.

بسم الله الرحمن الرحیم

چنین گوید ابومعین[حمید]الدین ناصر بن[1] خسرو القبادیانی المروزی تجاوز الله عنه[2] که من مردی دبیرپیشه بودم واز جملهٔ متصرفان دراموال واعمال سلطانی. وبکارهای دیوانی مشغول بودم، و مدتی در آن شغل مباشرت نموده[3]، در میان اقران شهرتی یافته بودم[4]. در ربیع الاخر سنهٔ سبع و ثلثین و اربعمائة که امیرخراسان ابوسلیمان جغری بیك[5] داود بن میکال[6] بن سلجوق بود، از مرو برفتم، بشغل دیوانی، و به پنج دیه مروالرّود فرود آمدم، که در آن روز قران رأس ومشتری بود، گویند که هر حاجت که در آن روز خواهند باری تعالی و تقدّس روا کند، بگوشه یی رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم تا خدای تبارك و تعالی[7] مرا توانگری حقیقی[8] دهد. چون بنزدیك یاران واصحاب آمدم یکی ازایشان شعری پارسی میخواند، مرا شعری درخاطر آمد که ازوی درخواهم[9] تا روایت کند، بر کاغذی نوشتم تا بوی دهم که این شعر برخوان، هنوزبدو نداده بودم که اوهمان شعربعینه[10] آغاز کرد، آن حال بفال نیك گرفتم و با خود گفتم خدای تبارك و تعالی حاجت مرا روا کرد. پس از آنجا بجوزجانان[11] شدم وقریب یکماه ببودم وشراب پیوسته خوردمی، پیغمبر[ص] میفرماید که: «قولوا الحق ولوعلی انفسکم».[12] شبی درخواب دیدم که یکی مرا گفتی:[13] چندخواهی خوردن ازاین شراب که خرد[14] از مردم زایل کند؟ اگر بهوش باشی بهتر. من جواب گفتم که حکما جزاین چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند. جواب داد

---

۱ – نپ: ابومعین ناصر...؛ب،ط: ابومعین الدین ناصر. متن تصحیح قیاسیست. ۲ – ب: تاب الله عنه؛ نپ: تاب الله علیه. ۳ – کذا وظاهراً: کرده بودم و. ٤ – نپ: «بودم» ندارد. ٥ – نپ: جغربیك. ٦ – ب: مکائیل؛ نپ، ط: میکائیل. ۷ – ط «تعالی» ندارد؛ ب: تعالی و تبارك. متن از «نپ» است. ۸ – ب «حقیقی» ندارد. ۹ – ب: درخواهستم؛ ط: خواستم. ۱۰ – ط «بعینه» ندارد. ۱۱ – ط: بجوزجان؛ نپ: برجوزجان. ۱۲ – نپ: انفسهم. ۱۳ – ب،ط: گفت. ۱٤ – ط: خود.

که در[1] بیخودی و بیهوشی راحتی نباشد ، حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را ببیهوشی[2] رهنمون باشد، بلکه چیزی باید طلبید که خرد وهوش را بیفزاید[3]. گفتم که من این[4] از کجا آرم؟ گفت : جوینده یابنده باشد و پس سوی قبله اشارت کرد و دیگرسخن نگفت . چون ازخواب بیدار شدم آن حال تمام بریادم بود ، بر من کار[5] کرد، با خود[6] گفتم که ازخواب دوشین بیدارشدم، اکنون باید که[6] ازخواب چهل ساله نیز بیدارشوم[7]. اندیشیدم که تاهمه افعال واعمال خود بدل نکنم فرج[8] نیابم.

روز پنجشنبه ششم جمادی الاخرة[9] سنهٔ سبع و ثلثین و اربعمائة، نیمهٔ دی ماه پارسیان، سال برچهارصد وچهارده[10] یزدجردی، سروتن بشستم وبمسجد[11] جامع شدم و نماز کردم ویاری خواستم از باری[12] تبارك وتعالی، بگزاردن[13] آنچه برمن واجبست ودست بازداشتن ازمنهیّات وناشایست، چنانکه[14] حق سبحانه وتعالی فرموده است.[15] پس از آنجا به شبورغان[16] رفتم ، شب بدیه[17] باریاب[18] بودم واز آنجا براه سمنگان[19] وطالقان بمروالرّود شدم . پس به مرو رفتم و از آن شغل که بعهدهٔ من بود معاف خواستم و گفتم که مرا عزم سفر قبله است . پس حسابیکه بود جواب گفتم و از دنیاوی[20] آنچه بود ترك کردم ، مگر[21] اندك ضروری[22] ، و بیست و سیوم[23] شعبان بعزم نیشابور[24]

۱ــ ط، ب: در. ۲ــ ب : بیهوشی. ۳ــب، ط:... بافزاید؛ نپ:هوش بیفزاید. ٤ــب، ط و نپ (بخط الحاقی سرخ) «را» اضافه دارند. ٥ــ ط، نپ: وبرمن اثر. ٦ــ ط، نپ: وباخود (متن ازنپ است). ٦ــ ط: اکنون باید؛ ب: بایدکه . ۷ ــ ب، نپ: گردم. ۸ــ ب : فرح (در حاشیه احتمال داده : فرج) . ۹ــ اصل:الاخر. (متن ازحاشیهٔ «ب» است) . ۱۰ ــ اصل : ده و آن غلطست رجوع بپاورقی ۷ ص٤ شود. ۱۱ــ نپ: ومسجد. ۱۲ــ نپ: خدای. ۱۳ــط ، ب: بگذاردن (متن از «نپ» است) . ١٤ــ ط: منهیات چنانچه. ۱۵ــ ط « است » ندارد. ١٦ــ ط: بشبودغان. ۱۷ــ نپ: بده. ۱۸ــ ط: بادیاب. ۱۹ ــ اصل همه جا : سنکلان . ۲۰ــط، دنیایی. ۲۱ــب: الا. ۲۲ــ ط: ضروریات. ۲۳ــ نپ: سوم. ۲٤ــ در دیباچهٔ بایسنقری شاهنامه درضمن حالات فردوسی عبارتی باسم ورسم ازسفرنامهٔ ناصرخسرو نقل میکند که نه دراین نسخه که دردستست، چنانکه دیده میشود، ونه دردونسخهٔ خطی کتابخانهٔ پاریس اثری از آن فقرهٔ منقول دردیباچهٔ شاهنامه نیست، وآن عبارت اینست: « وحکیم ناصرخسرو درسفرنامه آورده است که درتاریخ چهارصد وسی هشت ازهجرت براه طوس رسیدم رباطی بزرگ نو ساخته بودند . پرسیدم که این رباط که ساخته است؟ گفتند این رباط ازوجه صلهٔ فردوسی است که سلطان محمود از برای اوفرستاده وچون خبر اوپرسیدم (ن.ب: پرسیده) گفتند اووفات یافته است ووارث اوقبول نکرد ، و عرضه داشت بسلطان کردند، سلطان فرمود که همانجا عمارت کنید واین رباط خاصه ازوجه اوست» وازاین معلوم میشود که این نسخه ازسفرنامه که دردست داریم اختصاری ازاصل سفرنامهٔ ناصرخسرو یاآنکه دراین موضع مخصوص سقطی دارد یااینکه محررین دیباچهٔ بایسنقری دروغ گفته اند و این احتمال اخیر بسیار بعیدست (حاشیهٔ ب).

بیرون آمدم و از مرو بسرخس شدم که سی فرسنگ باشد و از آنجا به نیشابور چهل فرسنگست . روز شنبه یازدهم شوّال در نیشابور شدم ، چهار شنبه آخر این ماه کسوف بودوحاکم زمان[1] طغرل بیك محمدبود ، برادر جغری بیك ، وبنای[2] مدرسه‌یی فرموده بود بنزدیك بازار سرّاجان ، وآن‌را عمارت میکردند، واوخود[2] بولایت گیری باصفهان رفته بود باراول. و دویم[3] ذی‌القعده[4] از نیشابور بیرون رفتم درصحبت خواجه موفق، که خواجهٔ سلطان بود ،براه کوان[5] بقومس رسیدم[6] و زیارت تربت[7] شیخ بایزید بسطامی بکردم قدس‌الله روحه[8].

روز آدینهٔ هشتم ذی‌القعده از آنجا بدامغان رفتم، غرّهٔ ذی‌الحجهٔ سنهٔ سبع[9] و ثلثین واربعمائة براه آبخوری[10] وچاشت خواران بسمنان آمدم وآنجا مدتی مقام کردم و طلب اهل علم کردم،مردی[11] نشان دادند که اورا استاد علی نسایی میگفتند نزدیك وی شدم،مردی جوان بود،سخن بزبان فارسی همیگفت،بزبان اهل دیلم وموی گشوده و[12] جمعی نزدوی حاضر. گروهی اقلیدس میخواندند وگروهی طب وگروهی حساب، درانثنای سخن میگفت که من[13] براستاد ابوعلی سینا رحمة‌الله‌علیه[8] چنین خواندم وازوی چنین شنیدم . همانا غرض وی آن بود تا من بدانم که اوشاگرد ابوعلی سیناست. چون با ایشان در بحث شدم، اوگفت: من چیزی از سیاق ندانم[14] و هوس دارم که چیزی از حساب[15] بخوانم. عجب داشتم و بیرون آمدم و[16] گفتم چون چیزی نداند[17] چه[18] بدیگری[19] آموزد ؟ و از بلخ تا به ری[20] سیصد[21] و پنجاه فرسنگ حساب کردم . وگویند از ری تا ساوه سی فرسنگست، واز ساوه به همدان[22] سی فرسنگ، وازری به سپاهان[23] پنجاه فرسنگ و به آمل سی فرسنگ، و میان ری وآمل کوه دماوند است مانند گنبدی و[24] آنرا لواسان[25] گویند، وگویند برسر آن چاهیست که نوشادر

۱ــ نپ افزوده : سلطان. ۲ــ «ب» کلمه‌را ندارد. ۳ــ ط: بازاول ودوم؛ نپ : بار اول دوم . ٤ ــ نپ : قعده ؛ ط : ذیقعده (همه جا) . ٥ ــ کوان = جوین (حاشیهٔ ب) . ٦ــ ب،ط: رسیدیم. ۷ــ کلمه‌از «نپ» است. ۸ــ سه کلمهٔ اخیردر «ط» نیست. ۹ــ نپ: ثمان. ۱۰ــ نپ : اخری. ۱۱ــ نپ: ومردی را . ۱۲ــ واو از «نپ» است. ۱۳ــ کلمه از «ط» است. ١٤ــ ب، نپ : سپاهانه دانم . ۱۵ ــ ط : حساب وسیاق . ١٦ــ واو از « ط » است. ۱۷ــ ب: نمیداند . ۱۸ــ ط : چگونه . ۱۹ــ نپ : بکسی . ۲۰ــ «نپ» تاندارد. ۲۱ ــ ط،ب : سه‌صد . ۲۲ــ ب : بهمادان. ۲۳ــط : باصفهان. ۲٤ــب: که. ۱۵ــنپ: بیواسان(حاشیه لیواسان) .

از آنجا حاصل میشود و گویند که کبریت نیز. و[1] مردم پوست گاو ببرند وپر[2] نوشادر کنند و از سر کوه بغلطانند، که براه[3] نتوان فرود[4] آوردن.

پنجم محرّم سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمائة، دهم[5] مردادماه[6] سنهٔ خمس‌عشر[7] و اربعمائة[8] از تاریخ فرس، بجانب قزوین روانه شدم و بدیه قوهه[9] رسیدم، قحط بود[10] یکمن نان جو بدودرهم[11] میدادند[12]. از آنجا برفتم، نهم محرّم بقزوین رسیدم، باغستان بسیار داشت بی دیوار وخار[13] و هیچ مانعی از دخول در باغات نبود[14] و قزوین را شهری نیکو دیدم، با رویی[15] حصین و کنگره بر آن نهاده و بازارهایی[16] خوب مگر[17] آنکه آب دروی اندك بود ومنحصر[18] بکاریزها در زیر زمین[19]. ورئیس آن شهر مردی علوی بود. و از همه صنّاع‌ها[20] که در آن شهر بود کفشگر بیشتر بود.

دوازدهم محرّم سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمائة از قزوین برفتم براه بیل‌وقپان[21] که روستاق قزوین است واز آنجا بدهی که خرزویل[22] خوانند، من و برادرم وغلامکی هندو که با ما بود وارد شدیم[23]، زادی اندك داشتیم، برادرم به دیه دررفت[24] تاچیزی از بقال بخرد، یکی گفت: چه[25] میخواهی؟ بقال منم. گفت[26] هرچه باشد ما را شاید که غریبیم و برگذر[27] و چندانکه ازمأکولات برشمرد، گفت: ندارم[28]، بعد از آن هر کجا کسی ازین نوع سخن گفتی[29] گفتمی: بقال خرزویل[22] است. چون از آنجا[30] برفتیم[31] نشیبی قوی بود، چون سه فرسنگ برفتیم[31] دیهی از مضافات[32] طارم بود

۱ــ «ب» «نپ» واو ندارد. ۲ــ ط: پراز. ۳ــ ط: از راه. ٤ ــ نپ: فرو. ٥ــ ط: وهم. ٦ــ نپ (بخط الحاقی سرخست). ۷ــ درصفحهٔ ۲ سطر ۸ گفت که سال ٤۳۷ هجری مطابق بود باسال ٤۱۰ یزدجردی پس چگونه سال ٤٤۰ هجری مطابق میشود با ٤۱٥ یزدجردی در یکی ازاین دو موضع لابد تاریخ یزدجردی غلطست (حاشیهٔ ب). وصحیح این تاریخ ٤۱٥ است. رجوع بسطر ۲۰ ص ۱٥ شود. ۸ــ نپ افزوده: جردی. ۹ــ نپ: قومه. ۱۰ــ ب اضافه دارد: و آنجا. ۱۱ــ نپ: درم. ۱۲ــ ط: بودگرفته. ۱۳ ــ مقصود از خاربلاشك پرچین است (حاشیهٔ ب). ۱٤ــ ب: و هیچ چیز که مانع شود در رفتن راه نبود. ۱٥ــ ط، ب: باروی. ۱٦ــ ب: و بازارها، ط: بازارهای. ۱۷ــ ب، نپ: الا. ۱۸ ــ کلمه در «ب» نیست. ۱۹ــ ب، نپ: در کاریز بزیرزمین. ۲۰ــ ب: صناعات؛ نپ: صناعت. ۲۱ــ ب: قبان. ۲۲ــ نپ: مرزویل. ۲۳ــ دو کلمهٔ اخیر از «ط» است. ۲٤ــ ط: رفت. ۲٥ــ ب: که چه. ۲٦ــ ب، نپ: گفتم. ۲۷ ــ کلمه در «ط» نیست. ۲۸ــ بجای جملهٔ اخیر در «ب» آمده است: گفت هیچ چیز ندارم. ۲۹ ــ ط: چنین کس میدیدم. ۳۰ــ نپ: ازاینجا. ۳۱ ــ ب، ط: برفتم. ۳۲ــ ب: حساب.

برزالخیر[1] میگفتند، گرمسیر بود[2] و درختان بسیار ازانار وانجیر بود و بیشتر خودروی بود. و از آنجا برفتم، رودی آب بود که آنرا شاهرود میگفتند. برکنار رود دیهی بود که خندان میگفتند[3] و باج می‌ستاندند[4] از جهت[5] امیر امیران، واو ازملوك دیلمستان[6] بود، وچون آن رود از این دیه بگذرد برودی دیگر پیوندد که آنرا سپید رود گویند* وچون هر دو رود بهم پیوندد[7] بدره‌یی فرو رود که سوی مشرقست از کوه گیلان، و آن آب بگیلان میگذرد[8] و بدریای آبسکون[9] میرود و گویند که هزار و چهارصد رودخانه دردریای[10] آبسکون[9] میریزد، و گویند یکهزار و دویست فرسنگ دورهٔ[11] اوست، و در میان وی[12] جزایرست و مردم بسیار دارد ومن اینرا[13] از مردم بسیار شنیدم. اکنون باسرحکایت و کار خودشوم. ازخندان تا شمیران[14] سه فرسنگ بیابانکیست همه سنگلاخ وآن قصبهٔ ولایت طارم است و بکنار شهر قلعه یی بلند بنیادش برسنگ خاره نهاده است، سه دیوار برگرد[15] او کشیده و کاریزی بمیان قلعه فرو برده[16] تاکنار رودخانه که از آنجا آب برآورند و بقلعه برند و هزار مرد از مهتر زادگان ولایت در آن قلعه هستند[17] تا کسی بیراهی و سرکشی نتواند کرد و گفتند آن امیر را قلعه های بسیار در ولایت دیلم باشد و عدل و ایمنی تمام باشد چنانکه در ولایت[18] او هیچکسی[19] نتواند که از کسی چیزی ستاند[20] و مردمان که در ولایت وی بمسجد آدینه روند، همگی[21] کفشها را بیرون مسجد بگذارند و هیچکس کفش آن کسانرا[22] نبرد، و این امیر نام خود را بر کاغذ[23] چنین نویسد که: «مرزبان الدیلم جیل جیلان[24] ابوصالح مولی امیرالمؤمنین» و نامش جستان ابراهیم است. درشمیران[25] مردی نیك دیدم، ازدربندبود، نامش ابوالفضل خلیفة بن علی الفیلسوف[26]

۱ــ ط: یرزالخیر. ۲ــ کلمه از «ط» است. ۳ــ جملهٔ اخیر در «ط» نیست. ٤ ــ نپ: می‌ستدند. ٥ــ نپ (متن): حساب (حاشیه): جهت. ٦ــ نپ: دیلمان؛ ب، ط: دیلمیان. متن تصحیح قیاسیست. ۷ــ ب: پیوندند. ۸ ــ نپ: میگزرد. ۹ ــ ط: آسکون. ۱۰ ــ ط: بدریای. ۱۱ــ ب، نپ: دور. ۱۲ــ ب: دریا. ۱۳ــ ب: این حکایت. ۱٤ــ ب: درگرد. ۱٥ــ ط، ب، نپ (در اصل): فرو بریده. متن ما اصلاح جدید «نپ» است. ۱٦ــ در نپ بخط الحاقی است. ۱۷ــ ط: ولایات. ۱۸ــ ط، ب: کسی. متن از «نپ» است. ۱۹ــ نپ: بستانند. ۲۰ــ نپ، ب: همه. ۲۱ــ ط: آنهارا. ۲۲ــ نپ: کاغذها. ۲۳ــ نپ: خیل خیلان؛ ط، ب خیل جیلان. (متن از حاشیهٔ «ب» است). ۲٤ــ در معجم البلدان: سمیران. ۲٥ــ ب: الفلسوف.

* شاهرود به رودقزل اوزن پیوندد وازین دو رود، سپید رود تشکیل شود. درعبارت مؤلف ظاهراً مسامحه بیست.

مردی اهل بود و با ما کرامتها کرد و کرمها نمود و با هم بحثها کردیم ودوستی افتاد میان ما . مرا گفت: چه عزم داری ؟ گفتم : سفر قبله رانیّت کرده‌ام . گفت : حاجت من آنست که بهنگام[1] مراجعت گذر[2] بر اینجا کنی تا ترا باز بینم .

بیست و ششم محرّم از شمیران برفتم[3]، چهاردهم سفررا بشهرسراب‌رسیدم ، و شانزدهم صفر از شهر سراب برفتم و از سعیدآباد بگذشتم[4]، بیستم صفرسنهٔ ثمان و ثلثین واربعمائة بشهر تبریز رسیدم ، و آن پنجم شهریور ماه قدیم بود ، و آن شهر قصبهٔ آذربایجان‌است، شهری آبادان، طول وعرضش بگام‌پیمودم هریك‌هزار وچهارصد بود[5] و پادشاه ولایت آذربایجان را در خطبه چنین ذکر میکردند[6] : « الامیرالاجل سیف‌الدولة وشرف‌الملّة ابومنصور وهسودان[7] بن محمد مولی امیرالمؤمنین » . مرا حکایت کردند که بدین شهر زلزله افتاد[8] شب پنجشنبه هفدهم ربیع‌الاول سنهٔ اربع و ثلثین و اربعمائة و در ایام مسترقه بود[9] ، پس از نماز خفتن ، بعضی ازشهر خراب شده بود[9]، وبعضی دیگررا آسیبی نرسیده بود[9] و گفتند چهل‌هزار آدمی هلاك شده بودند[10] . و در تبریز قطران نام شاعری را دیدم، شعری نیك میگفت، امازبان‌فارسی نیکو نمیدانست ، پیش من آمد، دیوان منجیك[11] و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هرمعنی که اورا مشکل بود ازمن بپرسید[12] با او بگفتم وشرح آن‌بنوشت واشعارخود برمن بخواند[13] .

چهاردهم[14] ربیع‌الاول ازتبریزروانه شدیم، براه مرند وبا لشکری ازآن امیر وهسودان[15] تا خوی بشدیم و از آنجا بارسولی برفتیم[16] تا برکری[17] ،واز خوی تا برکری[17] سی‌فرسنگست، و درروز[18] دوازدهم‌جمادی‌الاولی[19] آنجارسیدیم.واز آنجا به وان و وسطان‌رسیدیم ، در بازار آنجاگوشت خوك همچنانکه[20] گوشت گوسفند

۱- ب: بوقت. ۲ -نپ : گزر. ۳- پ:...میرفتم.(درمعجم‌البلدان:سمیران)... ٤ـ بجز « نپ »: گذشتم. ٥-بایدغلط باشد چگونه طول و عرض شهری مثل تبریز فقط ۱٤۰۰ گام ممکن‌است باشد (حاشیهٔب).٦- ب : چنین ... در خطبه . ۷- ط : و هودان ؛ نپ. وهستودان. ۸- ط : زلزله افتاده . ۹-ط: بوده. ۱۰-نپ : بود. ۱۱- ط : منجیك ؛ب: منحیك. ۱۲ـ ب : پرسید . ۱۳ـ ب : خواند. ۱٤ـ ط : چهاردهم شهر . ۱٥ـ ط : وهودان . ۱٦- ط : باز برسولی رفتم ؛ ب :... برفتم. ۱۷ـ ط: یرکری . ۱۸ـکلمه در« نپ» نیست. ۱۹ـط ، ب: الاول. ۲۰ـ ط : چنانچه .

میفروختند و زنان و مردان ایشان بر دکانها نشسته شراب میخوردند بی تحاشی ، و از آنجا بشهراخلاط‌رسیدیم[1] . هیژدهم[2] جمادی الاولی[3] بود واین شهرسرحدّمسلمانان و ارمنیانست و از برکری تا اینجا نوزده فرسنگست و آنجا امیری بود[4] ، او را نصرالدوله[5] گفتندی ، عمرش زیادت از صد سال بود و[6] پسران بسیارداشت ، هریکی را ولایتی داده بود. و در[7] شهراخلاط‌بسه زبان سخن گویند : تازی و پارسی وارمنی و ظنّ من آن بود که اخلاط بدین سبب نام‌آن شهر[8] نهاده‌اند و معاملهٔ آنجا بپول باشد ورطل‌ایشان سیصد درم باشد.

بیستم جمادی‌الاولی از آنجا برفتیم[9] برباطی رسیدیم[10] برف وسرمایی‌عظیم بود ودر[11] صحرایی درپیش‌شهر، مقداری راه چوبی بزمین فرو برده بودند تا مردم‌روز[12] برف و دمه برهنجار آن‌چوب بروند[13] .از آنجا[14] بشهربطلیس‌رسیدیم[10] ،به‌دره یی در نهاده بود ، آنجا عسل خریدیم صدمن بیکدینار[15] برآمده بود ، بآن حساب که بما بفروختند[16] وگفتند در این شهرکس باشدکه او را دریکسال سیصد چهار صد خیك عسل‌حاصل‌شود. واز آنجابرفتیم[17] قلعه‌یی[18] دیدیم که آنرا« قِف انظر »میگفتند یعنی « بایست بنگر». ازآنجابگذشتیم[19] بجایی رسیدیم[20] که آنجا مسجدی بود میگفتند که اویس قرنی قدّس‌الله روحه‌ساخته است[21] و درآن حدود مردم رادیدم[22] که درکوه میگردیدند[23] و چوبی چون درخت سرو میبریدند . پرسیدم[24] که ازاین چه میکنید؟[25] گفتند : این چوب را یکسر در آتش میگذاریم‌و[26] از دیگر سرآن قطران بیرون میآید، همه را[27] در چاه جمع‌می کنیم وازآنجا[28] درظروف[29] میکنیم و باطراف میبریم. و این ولایتها[30] که بعد از اخلاط ذکرکرده شد واینجامختصرکردیم

۱ـ ب، نپ: رسیدم . ۲ـ ط: هیجدهم ؛ نپ : هزدهم . ۳ ـاصل : الاول ٤۰ـ ط: بودکه . ٥ـ نپ: ناصرالدوله. ٦ـ ب، ط: بود. ۷ـب:ودراین. ۸ـط :که بدین ... شهر اخلاط . ۹ ـ اصل : الاول...؛ ب، ط:.... برفتم . ۱۰- ب،ط : رسیدم . ۱۱ - نپ : و . ۱۲- ط:درروز. ۱۳-ب: میروند. ۱٤-ط: وازآنجا. ۱٥- ط:درآنجا...یکدینار. ۱٦-نپ: فروختند. ۱۷-نپ،ط: برفتم . ۱۸-نپ: قلعه . ۱۹- نپ: بگزشتیم ؛ب، بگذشتم. ۲۰- ط : رسیدم. ۲۱- ط : ساخته. ۲۲ـ نپ : دیدیم . ۲۳ـ ط : میگردند . ۲٤ـ نپ : پرسیدیم . ۲٥ ـ نپ :میکنند . ۲٦ـ ب : میکنیم‌و؛ نپ: «واو» ندارد . ۲۷ـ ب: همه. ۲۸ـ ب: وازآنجاه. ۲۹ـ ط : ظرف . ۳۰ـ ط : ولایات .

از[1] حساب میافارقین باشد. از آنجا بشهر ارزن[2] شدیم، شهری آبادان[3] و نیکو بود، با آب روان و بساتین و اشجار و بازارهای نیك. و در آنجا در آذرماه پارسیان دویست من انگور بیك دینار میفروختند، که آنرا رزار مانوش میگفتند[4]. از آنجا به میافارقین[5] رسیدیم، از شهر اخلاط تا میافارقین[5] بیست و هشت فرسنگ بود و از بلخ تا میافارقین[5] از این راه که ما آمدیم پانصد و پنجاه و دو فرسنگ بود. و روز آدینهٔ بیست و ششم جمادی‌الاولی سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمائة بود[6] و در آن[7] وقت برگ درختها هنوز سبز بود، و بارهٔ عظیم داشت[8] از سنگ سفید برشده، هر سنگی مقدار پانصد من، و بهر پنجاه گزی برجی عظیم ساخته، هم[9] از این سنگ سفید که گفته شد، و سر باره[10] همه کنگره‌ها بر نهاده چنانکه گویی امروز استاد دست ازوی کشیده[11] و این شهر را یك در است از سوی مغرب و در گاهی[12] عظیم بر کشیده است، بطاقی سنگین، و دری آهنین بی‌چوب بر آنجا ترکیب کرده، و مسجد آدینه‌یی دارد که اگر صفت آن کرده شود[13] بتطویل انجامد، هرچند صاحب کتاب شرحی هرچه تمامتر نوشته است[14] بالجمله متوضای[15] آنرا چهل حجره در پیش است[16] و دو جوی آب بزرگ میگردد در همه خانه‌ها[17] یکی ظاهر، استعمال را و دیگری تحت‌الارض پنهان[18] که ثفل میبرد و چاهها[19] پاك میگرداند، و بیرون ازاین شهرستان در ربض[20] کاروانسراها و بازارهاست و گرمابه‌ها و مسجد جامعی دیگرست[21] که روز آدینه آنجا هم نماز کنند. و از سوی شمال سوری[22] دیگرست که آنرا محدثه گویند، هم شهریست با بازارها و مسجد جامع و حمامات، همه با ترتیبی خوش[23]، و سلطان ولایت را خطبه چنین کنند:[24] «الامیر الاعظم عزّ الاسلام سعدالدین نصرالدولة[25] وشرف الملّة ابو نصر احمد» مردی صدساله[26] و گفتند که هست. و[27] رطل آنجا چهارصد و هشتاد درم سنگ باشد.

۱ـ نپ: واز. ۲ـ کلمه در «نپ» بخط جدید اضافه شده است. ۳ـ ط: آباد. ٤ـ جملهٔ اخیر در «ط» نیست. ٥ـ نپ: مافارقین. ٦ـ نپ: کلمه را ندارد. ۷ـ نپ، ب: این. ۸ ـ ب: بارهٔ... بود؛ نپ: پاره... بود. ۹ـ نپ: وهم. ۱۰ـ نپ: پاره. ۱۱ـ ب: ازش بازداشته است؛ نپ: ارزش بازداشته است. ۱۲ـ «ب» در حاشیه توضیحی در باره کلمه درگاه و طاق داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد. ۱۳ـ ب: میشود. ۱٤ـ عبارت اخیر در «ط» نیست. و «ب» در حاشیه بهمین مناسبت افزوده: از این عبارت معلوم میشود که کسی سفرنامهٔ ناصرخسرو را مختصر کرده است وشاید اینکه در دست ماست فقط مختصر آنست. «ه» بجای عبارت مذکور دارد: ومختصر در این کتاب مینویسیم ۱٥ـ ب: وگفته که...؛ نپ:... متوضائی. ۱٦ـ ب: که در آن مسجد ساخته اند چهل حجره در پیش است، نپ: مانند ضبط ر ب» جز کلمهٔ پیش است که در اصل «داشت» بوده و بخط الحاقی «درس داشت؛» شده است. ؛ ه: ومتوضائی که در آن مسجد ساخته اند چهل حجره در آنست. ۱۷ـ ط: بزرگ درهمه خانه‌ها میگردد؛ نپ: بزرگ میگردد و درهمه خانه‌ها. ۱۸ـ ط: دیگری پنهان ودر تحت‌الارض؛ ب: دیگر ..... ۱۹ـ ط: ثفلها را... چاهها را؛ نپ: ثقل... (دنبالهٔ پاورقی در ص ۹)

و این امیر شهری ساخته است بر چهار فرسنگی میافارقین[1] و آن را «نصریه» نام کرده[2]. و از آمد تا میافارقین[1] نه فرسنگست. ششم روز از دیماه[3] قدیم بشهر آمد رسیدیم. بنیاد شهر بر سنگی یك لخت نهاده، و طول شهر بمساحت دو هزار گام باشد و عرض همچندین[4] و گرد او سوری کشیده است از سنگ سیاه، که خشتها بریده است از صد منی تا یکهزار منی، و پیش روی[5] این سنگها چنان بیکدیگر پیوسته است که هیچ گل و گچ در میان آن[6] نیست. بالای دیوار بیست ارش ارتفاع دارد و پهنای دیوار ده ارش، بهر صد گز برجی ساخته که نیمهٔ دایرهٔ آن هشتاد گز باشد و کنگرهٔ او هم از ین سنگست[7] و از اندرون شهر در[8] بسیار جای نردبانهای سنگین بسته است که بر سر بارو توان شدن[9] و بر سر هر برجی جنگ گاهی ساخته‌اند[10]. وچهار دروازه بر این شهرستانست همه آهن بی چوب، هر یکی روی بجهتی از جهات عالم: شرقی را باب الدّجله گویند؛[11] غربی را باب الرّوم[11]؛ شمالی را باب الارمن؛[11] جنوبی را باب التلّ. و بیرون این سور سوری دیگرست هم از این سنگ، بالای آن ده گز. و همه سرهای دیوار کنگره و از اندرون کنگره ممرّی ساخته چنانکه[12] با سلاح تمام، مرد بگذرد[13] و بایستد و جنگ کند بآسانی. و این سور بیرون را نیز دروازه‌های[14] آهنین برنشانده‌اند مخالف دروازه‌های[14] اندرونی، چنانکه چون از دروازه های[14] سور اوّل در روند، مبلغی در فصیل[15] بباید رفت تا بدروازه‌های[16] سور دویم رسند و فراخی فصیل[15] پانزده گز باشد. واندر میان شهر چشمه بیست که از سنگ خاره[17] بیرون میآید، مقدار پنج آسیا گرد، آبی[18] بغایت خوش و[19] هیچکس نداند از کجا میآید. و در آن شهر اشجار و بساتینست که از[20] آن آب ساخته‌اند و امیر وحاکم آن[21] شهر پسر آن نصرالدوله[22] است که ذکر رفت.

۱ـ نپ: مافارقین. ۲ـ ب: کرده‌اند. ۳ـ نپ: دی. ٤ ـ ط: هم چنین باشد. ٥ـ ب: بیشتر. ٦ـ ط: آنها. ۷ـ نپ، ب:...سنگ؛ ط: ازهمین... ۸ـ در «نپ» «در» بخط الحاقیست. ۹ـ ب: تواندشد؛ نپ: توان‌شد. ۱۰ـ ب، نپ: ساخته. ۱۱ـ «نپ» واو اضافه دارد. ۱۲ـ ط: چنانچه. ۱۳ـ نپ: بگزرد. ۱٤ ـ نپ، ط: دروازهای. ۱٥ـ نپ، ط: فیصل. ۱٦ـ ط: بدروازهٔ. ۱۷ـ ب: خارا. ۱۸ـ ط: گردانی. ۱۹ـ «نپ» واو ندارد. ۲۰ ـ نپ (دراصل): وبر (باصلاح جدید): از (بر؟). ۲۱ـ نپ: این. ۲۲ـ نپ: نصیرالدولة. (دنبالهٔ پاورقی ص ۸) ۲۰ ـ ط «دربض» ندارد. ۲۱ ـ ط، ب: ومسجد جامع دیگریست. ۲۲ـ ط: ـ وادی. ۲۳ـ نپ: وهمه...؛ ب: همه ترتیبی. ۲٤ـ نپ: کنند که. ۲٥ـ نپ: نصیرالدوله. ۲٦ـ ط: ووی مردی... است. ۲۷ـ نپ: گفتند...؛ ط:...هشت رطل؛ نپ کذا و (باصلاح جدید) بیست رطل.

و من فراوان شهرها[1] و قلعه ها دیدم، دراطراف عالم ، در بلاد عرب و عجم و هند و ترك،مثل شهر آمد هیچ جا ندیدم که بر روی زمین[2] چنان باشد و نـه نیز از کس[3] شنیدم که گفت چنان جـای دیگر[4] دیده‌ام . ومسجد جامع هم از این‌سنگ‌سیاهست چنانکه ازآن راست تر و محکم تر نتواند[5] بود . و در میان جامع دویست و اند ستون سنگین برداشته است، هر ستونی یك‌پاره سنگ، و برستونها طاقهـا زده است همه از سنگ، و بر سر طاقها باز ستونها زده است کوتاهتر ازآن، و صفی دیگر طاق زده بر سر آن طاقهای[6] بزرگ .و همه بامهای این مسجد بخر پشته پوشیده ، همه نجارت و نقارت ومنقوش و مدهون کرده[7] . واندر ساحت[8] مسجد سنگی بزرگ نهاده و حوضی[9] سنگین ومدوّر، عظیم[10] بزرگ، بر سر آن سنگ نهاده[11] ، ارتفاعش‌قامت‌مردی ودور دایرهٔ آن ده[12] گز، نایژه‌یی[13] برنجین ازمیان‌حوض‌برآمده که آبی صافی بفرّاره ازآن بیرون‌میآید، چنانکه‌مخرج ومدخل[14] آن‌آب‌پیدانیست، ومتوضایی عظیم‌بزرگ‌و[15] چنان‌نیکوساخته‌که به ازآن نشود[16] ،الاکه‌سنگ‌آمد که عمارت‌کرده‌اند همه‌سیاهست وازآن‌میافارقین[17] سپید. و نزدیك مسجد کلیساییست[18] عظیم بتکلف[19] هم از سنگ ساخته و زمین کلیسا[20] مرخّم کرده بنقشها،و[21] بر طارم آن‌که جای عبادت ترسایانست ، دری آهنین مشبّك[22] دیدم که هیچ جای مثل آن‌دری ندیده‌بودم. و از شهر آمد به حرّان[23] دو راهست یکی را هیچ آبادانـی نیست و آن چهل فرسنگست، وبر راهی دیگر آبادانی ودیه های بسیارست، بیشتر اهل آن‌نصاری باشند[24] وآن شصت فرسنگ باشد . ما بـا کاروان براه آبادانی شدیم . صحـرایی بغایت هموار بود ، الا آنکه‌چندان‌سنگ‌بود که ستور البته‌هیچ[25] گام‌بی‌سنگ‌ننهادی.

۱- نپ : شهر . ۲- نپ (بخط الحاقی افزوده) : شهری. ۳- ب ، ط : کسی . ۴- کلمه در«ط» نیست . ۵- ط : نتوان. ۶- نپ: طاقها . ۷- ط: وهمه نجارت و حجارت آنرامنقوش و مدهون کرده‌اند. ۸- نپ: ساخت. ۹- نپ: حوض. ۱۰ - «ط» : و عظیم . ۱۱- ب واو اضافه دارد. ۱۲- ب،ط: دو. ۱۳- ب: ونایژه‌ای؛ نپ : نائره . ۱۴ - ب : مدخل‌ومخرج. ۱۵- ط: متوضای‌عظیم؛ ب :متوضای... ۱۶- ب،نپ: نباشد. ۱۷- نپ: مافارقین. ۱۸- بجزنپ : کلیسیائی‌است. ۱۹- کلمه‌در«ط» نیست . ۲۰- ط : ویرا؛ نپ :کلیسارا ؛ ب : کلیسیا . ۲۱- ب ونپ‌افزوده‌اند: درین‌کلیسیا (نپ: کلیسا) . ۲۲- نپ: بمشبك. ۲۳- ط ، ب:تاحران. ۲۴- ب،ط: باشد. ۲۵- نپ : پنج ۵.

روزآدینه بیست و پنجم جمادی‌الاخرة[1] سنهٔ ثمان وثلثین و اربعمائة به‌حرّان رسیدیم، بیست و دوم دی ماه[2]، هوای آنجادرآنوقت چنان‌بود که هوای خراسان در نوروز. ازآنجا برفتیم ، بشهری رسیدیم که قرول[3] نام‌آن بود، جوانمردی‌ما را بخانهٔ خود مهمان‌کرد، چون درخانهٔ وی در آمدیم عربی‌بدوی‌درآمد، نزدیك[4] من آمـد[5] شصت‌ساله بود[6] وگفت: قرآن بمن‌آموز. «قل اعوذ برب‌النّاس» اورا تلقین میکردم و او با من میخواند . چون من گفتم[7] «من‌الجنّة والناس» گفت: «ارایت‌الناس»؟یعنی «آیاآدم دیده‌ای»؟[8] وگفت نیز بگو[9]. من گفتم که‌سوره‌بیش‌ازاین نباشد.[10] پس گفت: آن سورهٔ «نقّالةالحطب» کدامست؟ ونمیدانست[11] که اندر سورهٔ «تبّت» «حمّالة‌الحطب» گفته است نه «نقّالةالحطب». وآن شب‌چندانکه‌باوی‌بازگفتم سورهٔ «قل‌اعوذ برب‌الناس»[12] یاد نتوانست گرفتن، مردی عرب شصت ساله.

شنبهٔ[13] دویم رجب سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمائة به‌سروج آمدیم[14]، دویم‌روز از فرات بگذشتیم و به منبج[15] رسیدیم، وآن‌نخستین شهریست ازشهرهای شام . اول بهمن ماه قدیم بود و هوای آنجا عظیم خوش بود ، هیچ عمارت از بیرون شهر نبود وازآنجا بشهرحلب رفتم، از میافارقین[16] تا حلب‌صدفرسنگ باشد . حلب‌راشهری[17] نیکودیدم،باره‌یی‌عظیم‌دارد[18]،ارتفاعش‌بیست‌وپنج‌ارش‌قیاس‌کردم ، وقلعه‌یی عظیم همه بر سنگ نهاده[19] ،بقیاس چند[18] بلخ باشد، همه‌آبادان و بنا ها برسر هم نهاده . وآن

۱- ب،ط: الاخر ؛نپ:ماه‌جمادی‌الاخر. ۲- ط، ب: دویم‌آذرماه‌قدیم ؛ نپ (اصل) : دوم ماه‌بود . متن،طبق نپ (اصلاحی جدید) است و «ب» درحاشیه امتیاز این‌ضبط را گوید : « در نه‌سطر پائین‌ترصریحاً گوید که دوم‌روز بعد از۲ رجب که ٤ رجب باشدمطابق بااول بهمن‌ماه بود، پس متعین‌است که متن اینجا بیست‌ودوم دی‌ماه باید باشد بطبق «نپ»لاغیر وغیرآن‌غلط صریحست مثلا دوم‌آذرماه که‌متن‌چاپی‌است». ۳- نپ: فرول. ٤-نپ: بنزدیك . ۵- «نپ» کلمه‌راندارد. ٦-ب: بوده‌باشد و؛ نپ : بوده باشد و مرا . ۷- نپ: گفتم که. ۸- جملهٔ یعنی آیاآدم دیده‌ای؟ از«ط» است . ۹- پ : نیز بگویم ؛ نپ :گویم. ۱۰ - ب : آن سوره بیش ازاین نیست؛ نپ : این سوره بیش از این‌نیست . ۱۱- ب: نمیدانیست. ۱۲- «ب» کلمهٔ‌اخیرو«نپ» دوکلمهٔ اخیررا ندارد. ۱۳- نپ: شده ؛ ب : دوشنبه ، ۱٤- نپ : رسیدیم. ۱۵- نپ،ط : منج. ۱٦-نپ: مافارقین . ۱۷ - بجزنپ : شهر . ۱۸ - کلمه در « نپ » نیست . ۱۹ - « نپ » واو اضافه دارد .

شهر باجگاهست، میان بلاد شام و روم و دیار بکر ومصر وعراق،وازاینهمه بلادتجار و بازرگانان آنجا روند. چهار دروازه دارد: باب‌الیهود، باب‌الله؛ باب الجنان؛ باب انطاکیه[۱]. وسنگ بازار[۲] آنجا رطل ظاهری[۳] چهارصد وهشتاد درم باشد. و از آنجا چون سوی جنوب روند، بیست‌فرسنگ[۴]، حماة باشد، و بعد از آن حمص، وتا دمشق پنجاه فرسنگ باشد از حلب. و از حلب تا انطاکیه[۵] دوازده فرسنگ باشد و بشهر طرابلس همین مقدار[۶] گویند تا قسطنطنیه[۷] دویست فرسنگ باشد. یازدهم رجب از شهر حلب بیرون شدیم بسه فرسنگ دیهی بودجند[۸] قنسرین میگفتند. ودیگر روز چون شش فرسنگ شدیم بشهر سرمین[۹] رسیدیم، بارو نداشت. شش فرسنگ دیگر شدیم[۱۰] معرّةالنعمان بود، باره‌یی سنگین داشت، شهری[۱۱] آبادان‌وبردرشهر اسطوانه‌یی سنگین دیدم، چیزی بر آن[۱۲] نوشته بود بخطی‌دیگر ازتازی[۱۳]،از یکی پرسیدم که این چه چیز ست؟ گفت طلسم کژدمیست، که هرگز عقرب در این شهر نباشد و نیاید و اگر از بیرون آورند و رهاکنند بگریزد و درشهر نماند.[۱۴] بالای آن ستون‌ده‌ارش قیاس کردم، و بازارهای[۱۵] او بسیار معمور دیدم[۱۶] ومسجد آدینهٔ شهر بر بلندی نهاده است، در میان شهر، که از هر جانب که خواهند بمسجد درشوند سیزده درجه بر بالا بایدشد. وکشاورزی‌ایشان[۱۷] همه گندمست[۱۸] و بسیارست، و درخت‌انجیر و زیتون و پسته و بادام و انگور فراوانست وآب شهر از باران وچاه باشد. در آن شهر مردی بودکه وی را[۱۹] ابوالعلاء معرّی[۲۰] میگفتند، نابینا بود و رئیس‌شهر اوبود،نعمتی بسیار داشت و بندگان وکارگزاران[۲۱] فراوان، و خود همه شهر اورا چون بندگان بودند

۱ــ نپ: الانطاکیه. ۲ــ نپ (دراصل): یار را. بعد بخط جدید تمام کلمه زده‌شده است. ۳ــ نپ: کذادراصل ولی باصلاح‌جدید: داهری. ٤ــ ط: تاحما،ب، نپ:حما. ٥ــنپ (در اصل): بانطاکیه (باصلاح جدید): تا انطاکیه. ٦ــ بجز نپ: قدر. ۷ــ (حاشیهٔ ب. ظ: قسطنطینیه). ۸ــ نپ: خاصه؛ ط: چند. ۹ــ ب در حاشیه آرد: (اصلا: سرمیس). ۱۰ــ نپ: بشدم. ۱۱ــ نپ: شهر. ۱۲ــ بجز «ط»:درآن. ۱۳ــ کلمه بخط جدیدست در «نپ». ۱٤ــ ب: نیاید؛ نپ: نباید (احتمال حاشیهٔ ب: نپاید). ۱٥ــ ط: قیاس کردم ده ارش بازارهای. ۱٦ــجملهٔ «نباشد...» (دوسطر پیش تااینجا) ازاصل«نپ»ساقطست و درحاشیه با مرکب سرخ الحاق شده‌است. ۱۷ــ نپ: وکشاورز. ۱۸ــ نپ: کوهست. ۱۹ــ نپ: ودرآن مردی... اورا؛ ب: درآن مردی بودکه. ۲۰ــ ط: مصری. ۲۱ــب: کارگران؛نپ،ط: کارگذاران.

وخود[۱] طریق زهد پیش گرفته بود، گلیمی پوشیده و در خانه نشسته، نیم من[۲] نان جوین[۳] را به نه گرده کرده، شبانه‌روز بگرده‌یی قناعت کندوجز آن‌هیچ‌نخورد[٤]، و من این معنی شنیدم که در سرای باز نهاده است و نوّاب و ملازمان او کارشهر میسازند مگر بکلیّات که[٥] رجوعی باو کنند، و وی نعمت خویش از هیچکس دریغ ندارد و خود صائم‌الدهر قائم‌اللیل[٦] باشد و بهیچ شغل دنیا مشغول نشود[۷]. واین مرد در شعر وادب بدرجه‌ییست[۸] که‌افاضل شام و مغرب و عراق مقرّندکه در این عصر کسی بپایهٔ او نبوده است و نیست[۹]. وکتابی‌ساخته‌آنرا «الفصول والغایات[۱۰]» نام نهاده، وسخنها آورده است مرموز و مثلها بالفاظ[۱۱] فصیح و عجیب که مردم بر آن واقف نمیشوند مگر بر بعضی اندك، و نیز آنکسی که[۱۲] بروی خواند، چنانکه اورا تهمت کردند که تو این کتاب[۱۳] بمعارضهٔ قرآن کرده‌ای. و پیوسته زیادت از دویست‌کس ازاطراف‌نزد وی ادب و شعر خوانند[۱٤]،و شنیدم‌که اورا زیادت از صد هزار بیت شعرباشد. کسی از وی پرسیدکه ایزد تبارك وتعالی اینهمه مال و نعمت تراداده است، چه سببست که مردم را میدهی وخویشتن نمیخوری. جواب دادکه مرا بیش‌ازاین‌نیست که میخورم. وچون من آنجا رسیدم‌این‌مرد هنوزدرحیات بود.

پانزدهم رجب سنهٔ ثمان و ثلاثین واربعمائةازآنجا بکویمات[۱٥] شدیم،وازآنجا بشهر حماة[۱٦] شدیم، شهری خوش، آبادان، برلب آب عاصی، و این آب را ازآن سبب عاصی گویندکه بجانب روم میرود، یعنی چون[۱۷] از بلاد اسلام ببلاد کفرمیرود عاصی است، و براین آب دولابهای‌بسیار ساخته‌اند. پس ازآنجا راه دومیشود: یکی‌بجانب ساحل، و آن غربی شام است و یکی جنوبی، بدمشق میرود. ما براه ساحل رفتیم

۱ــ نپ: او خود. ۲ــ نپ: (دراصل): نیمین (باصلاح‌جدید): نیمه. ۳ــ نپ افزوده: خود. ٤ــ بجز«ط»: تبه کرده‌که جزآن هیچ نخورد؛ و درحاشیهٔ ب: کذا ایضا فی نپ؛ (ظ: نخوردی؟). ٥ــ نپ «که» ندارد. ٦ــ قائم‌اللیل در«نپ» بخط‌الحاقیست. ۷ــکلمه در «ط» نیست. ۸ــ ب،نپ بدرجهٔ‌است(برطبق رسم‌الخط قدیم.،حاشیه‌ب). ۹ــط: عراق بفضل و علم وی مقرند. و دنبال عبارت‌را نیز ندارد. ۱۰ــ نپ: فصول‌الغایات. ۱۱ــنپ: بالفاظی. ۱۲ــ ب،نپ: وآنکسی نیزکه. ۱۳ــب،نپ: کتابرا. ۱٤ــ ب: اطراف‌آمده باشند و پیش او ادب و شعر خوانند. ۱٥ــ نپ: بکوماب؟. ۱٦ــ ب ط:حما؛ نپ: حمی. (متن‌از حاشیهٔ«ب» است). ۱۷ــکلمه در «نپ» بخط‌الحاقیست.

در کوه چشمه‌یی دیدم که گفتند هرسال چون[1] نیمهٔ شعبان بگذرد آب جاری شود از آنجا و[2] سه روز روان باشد و بعد از سه روز یکقطره نیاید تا سال دیگر. مردم آنجا بزیارت[3] روند و تقرّب جویند بخداوند سبحانه و تعالی، و عمارات[4] وحوضها ساخته‌اند آنجا[5]. چون از آنجا بگذشتیم[6] بصحرایی رسیدیم که همه نرگس بودشکفته چنانکه تمامت آن صحرا سپید مینمود از بسیاری نرگسها. از آنجا برفتیم بشهری رسیدیم که آنرا عرقه[7] میگفتند، چون از عرقه[7] دو فرسنگ بگذشتیم[6] بلب دریا رسیدیم و برساحل دریا، روی از سوی جنوب، چون پنج فرسنگ برفتیم بشهر طرابلس رسیدیم، و از حلب تا طرابلس چهل فرسنگ بود، بدین راه که ما رفتیم. روز شنبه پنجم شعبان آنجا رسیدیم. حوالی شهر همه کشاورزی[8] و بساتین و[9] اشجار بود و نیشکر بسیار بود، و درختان نارنج و ترنج وموز ولیمو و خرما. ودر آنوقت شیرهٔ نیشکر[10] میگرفتند. شهر طرابلس را[11] چنان ساخته‌اند که سه‌جانب او با آب دریاست که چون آب دریا موج زند مبلغی بر باروی شهر برود، و[12] یك جانب که با[13] خشك دارد کنده‌یی عظیم کرده‌اند و در آهنین محکم بر آن نهاده‌اند. جانب شرقی بارو[14] از سنگ تراشیده است و کنگره ها[15] و مقاتلات همچنین[16]. وعراده‌ها برسردیوار نهاده، خوف ایشان از طرف روم باشد که بکشتیها قصد آنجا کنند. و مساحت شهر هزار ارش است در هزار ارش، همه[17] چهار[18] پنج طبقه و شش نیز هم هست و وکوچه‌ها وبازارها نیکو وپاکیزه که گویی هریکی قصریست آراسته، وهرطعام ومیوه ومأکول که در[19] عجم دیده بودم همه آنجا موجود بود، بل بصد درجه بیشتر. و در میان شهر مسجدی آدینه عظیم[20] پاکیزه و نیکو آراسته و حصین، و درساحت مسجد قبّه‌یی بزرگ ساخته و در زیر قبه حوضیست از رخام و در میانش فوّاره‌یی برنجین[21]

۱ـ نپ: کذا ایضاً (اصل متن) :چو. ۲ـ ط: واز آنجا. ۳ـ ط: بزیارت آنجا. ۴ـ بجز نپ: عمارت. ۵ـ در «نپ» بخط الحاقی است. ۶ـ نپ: بگزشتیم. ۷ـ نپ: عرفه. ۸ـ نپ: کشاورز. ۹ـ «نپ» واو ندارد. ۱۰ـ ط :... شکر؛ نپ، ب: شیرهٔ نیشکر در آنوقت. ۱۱ـ نپ، ب «را» ندارد. ۱۲ ـ بجز «ط» : چنانکه یکجانب؛ نپ (بخط الحاقی افزوده): آن. ۱۳ـ در «نپ» «با» بخط الحاقی زده شده است. ۱۴ـ نپ: وبازو. ۱۵ـ ب، نپ: کنگرهای. ۱۶ ـ «ط» ومقاتلات دارد. ۱۷ـ ب: تیمه؛ ط: بلندی. ۱۸ـ نپ: چهارو. ۱۹ نپ: درهمه. ۲۰ ـ ط: عظیم و. ۲۱ـ نپ: بریختن.

برآمده، و در بازار[1] مشرعه‌یی ساخته است که پنج نایژه[2] آب بسیار[3] بیرون می آید که مردم بر میگیرند وفاضل بر[4] زمین میگذرد[5] و بدریا در میرود. وگفتند که بیست هزار مرد در این شهرست، و سواد و روستاقهای[6] بسیار دارد و آنجا کاغذنیکو سازند مثل کاغذ سمرقندی، بل بهتر. واین شهر تعلق بسلطان مصر داشت، وگفتند بسبب[7] آنکه وقتی لشکری از کافر روم آمده بود و این مسلمانان با آن[8] لشکر جنگ کردند و آن لشکر را قهر کردند سلطان مصر خراج از آن شهر برداشت و همیشه لشکری از آن سلطان آنجا نشسته باشد، و سالاری برسر آن لشکر، تاشهر را ازدشمن نگاهدارند. و باجگاهیست آنجا که کشتیها[9] که از اطراف[10] روم و فرنگ واندلس و مغرب بیاید عشر بسلطان دهند و ارزاق لشکر از آن باشد. وسلطان را آنجا کشتیها باشد که به‌روم و صقلیّه[11] و مغرب روند وتجارت کنند. و مردم این شهر همه شیعه[12] باشند و شیعه[12] بهر بلاد مساجد نیکو ساخته‌اند، در آنجا خانه ها[13] ساخته برمثال رباطها، امّا کسی در آنجا مقام نکند[14] و آن را مشهد خوانند و از بیرون شهر طرابلس هیچ خانه نیست مگر مشهدی[15] دوسه، چنانکه ذکر رفت.

پس از این شهر[16] برفتم همچنان برطرف دریا روی‌سوی جنوب، بیك فرسنگی حصاری دیدم که آنرا قلمون[17] میگفتند، چشمه‌یی آب دراندرون آن بود. از آنجا برفتم بشهر طرابرزن؛[18] و از طرابلس تا آنجا پنج فرسنگ بود. واز آنجا بشهر جبیل[19] رسیدیم و آن شهریست مثلث چنانکه یك گوشهٔ آن بدریاست، وگرد وی دیواری کشیده بسیار بلند و حصین و همهٔ گرد شهر درختان خرما ودیگر درختهای گرمسیریست[20] کودکی را دیدم گلی سرخ و یکی سپید تازه در دست داشت، و آن روز پنجم اسفندارمذ ماه قدیم بود[21] سال برچهار صد و پانزده ازتاریخ عجم. و از آنجا بشهر

۱ـ ط: ودر یا زآن؛ ب، نپ «برآمده» ندارد. ۲ـ نپ: که پنج...؛ ط :... نایره. ۳ـ کلمه در «نپ» بخط الحاقیست. ۴ـ نپ: در. ۵ـ نپ: میگزرد. ۶ـ ط: رستاقهای. ۷ـ بجز «ط» : گفتندسبب. ۸ـ ب: بآن. ۹ـ ب : کشتیهای. ۱۰ـ نپ : طرف. ۱۱ـ ط: سقلبه؛ ب، نپ : سقلیه. ۱۲ـ نپ: شیعت. ۱۳ـ بجز «نپ» : خانها. ۱۴ـ بجز «نپ»: نمیکند. ۱۵ـ نپ: مشهدك؛ ب : مشهد. ۱۶ـ نپ: این برفتیم. ۱۷ـ کذا ایضاً فی نپ (باصلاح جدید) : بوقلمون. ۱۸ ـ ط : طرابوزن؛ ۱۹ ـ نپ : جبل (باصلاح جدید) : جلیل. ۲۰ـ بجز «ط» : گرمسیری. ۲۱ـ ط، ب : اسفندارمذ ماه قدیم؛ نپ : اسفندارمذ قدیم بود.

بیروت[1] رسیدیم. طاقی سنگین دیدم چنانکه راه‌بمیان آن طاق بیرون میرفت. بالای آن طاق را[2] پنجاه گز تقدیر کردم، و ازجوانب او[3] تخته سنگهای سفیدبر آورده، چنانکه هر سنگی از آن زیادت از هزار من بود، و این بنا را از خشت[4] بمقدار بیست گز بر آورده‌اند و بر سر آن اسطوانهای رخام برپاکرده ، هریکی هشت[5] گز، و سطبری چنانکه بجهد درآغوش دو مرد گنجد ، و بر سر این ستونها طاقها زده است بدو جانب ، همه‌ازسنگ‌مهندم[6]، چنانکه‌هیچ گچ و گل‌در آن[7] میان‌نیست، و بعداز آن‌طاقی عظیم بر بالای‌آن طاقها بمیانه راست‌ساخته‌اند ، ببالای پنجاه ارش، و هرتخته‌سنگی که[8] در آن طان بر[9] نهاده است هریکی را[10] هشت[11] ارش قیاس کردم در طول و در عرض چهارارش، که هریك ازآن‌تخمیناً[12] هفت هزار من باشد. واین همه سنگها را کنده کاری و نقاشی خوب کرده ، چنانکه درچوب بدان نیکویی کم کنند . و جزاین طاق[13] بنایی[14] دیگر نمانده است بدان‌حوالی . پرسیدم[15] که‌این‌چه‌جایست؟ گفتند: که شنیده ایم که این درِ باغ فرعون بوده است و بس قدیمست وهمهٔ صحرای آن ناحیت[16] ستون‌های رخامست و سر ستونها و ته[17] ستونها همه رخام منقوش[18] مدّور و مربع و مسدّس و مثمّن. و سنگ عظیم صلب که آهن بر آن کار نمیکرد[19] وبدان حوالی هیچ جای کوهی نه، که گمان افتد که از آنجا بریده اند، وسنگی دیگر همچو معجونی مینمود آنچنانکه[20] سنگهای دیگر، مسخر[21] آهن بود. و اندر نواحی شام پانصد هزار ستون یا سر ستون و ته[22] ستون بیش افتاده است که هیچ آفریده نداند که آن چه بوده است یا ازکجا آورده‌اند . پس از آن بشهر صیدا رسیدیم هم بر لب دریا. نیشکر[23] بسیار کشته بودند و باره‌یی سنگین محکم دارد، وسه دروازه و مسجد

۱ــ ط : بروت . ۲ - بجز «ط» : طاق . ۳ــ ط : آن . ٤ ــ نپ : بار نخست. ۵ - نپ : بیست . ٦ ــ ط : سنگ . ۷ - ب ، نپ : این . ۸ - ب ، نپ : سنگی را. ۹- نپ از « را » تا اینجا الحاقیست . ۱۰- (در اصل نپ) : هر یك را ، بعد بخط الحاقی همه‌رازده‌است . ۱۱ ــ نپ: هفت . ۱۲-کلمه در«ط» نیست؛نپ:تخمین. ۱۳- ب و نپ (در اصل): طاقی. ۱٤- ط ،ب: بنای . ۱۵- نپ : برسیدم. ۱٦- نپ : آن وناحیت. ۱۷ــب: تن ؛ نپ (دراصل مثل متن) (باصلاح جدید): بن . ۱۸- ط : منقوش و. ۱۹- بجز«ط» : نمیکند . ۲۰- نپ: چه‌آن‌سنگ همچون معجونی می نمودند چنانکه. ۲۱ــ «ط» : مانند . ۲۲- ب ونپ(دراصل): تن. نپ الحاقی: بن. ۲۳- نپ: ونیشکر .

آدینهٔ خوب، باروحی تمام، همهٔ مسجدحصیرهای منقّش انداخته، وبازاری نیکو آراسته، چنانکه چون آن بدیدم گمان بردم که شهر را بیاراسته‌اند قدوم سلطان‌را،یا[1] بشارتی رسیده است . چون پرسیدم گفتند رسم این شهر همیشه چنین باشد . و باغستان و اشجار آن چنان بود که گویی پادشاهی باغی[2] ساخته است بهوس ، وکوشکی در آن بر آورده. وبیشتر درختها پربار[3] بود .

چون[4] از آنجا پنج فرسنگ بشدیم بشهر صور رسیدیم . شهری بود در کنار دریا ، شیخی بوده[5] وآنجا آن شهر را ساخته بود[6] وچنان بود که بارهٔ شهرستان[7] صد گز بیش برزمین خشك نبود ، باقی اندرآب دریابود، وباره‌یی سنگین تراشیده و درزهای آن‌را بقیر گرفته تاآب دریا[8] درنیاید. و مساحت شهر را[9] هزار در هزارقیاس کردم،همه[10] پنج شش طبقه برسریکدیگر، و فوّارهٔ بسیار ساخته ، وبازارهای نیکو ونعمت فراوان، واین‌شهر صور معروفست بمال وتوانگری[11] درمیان شهر های ساحل شام. ومردمانش بیشترشیعه‌اند . وقاضی بود آنجا، مردی سنّی مذهب، پسرابوعقیل[12] میگفتند، مردی نیك‌منظر[2] وتوانگر . وبر در شهر مشهدی راست[13] کرده‌اند وآنجا بسیار فرش وطرح و قنادیل وچراغدانهای زرین و نقره گین[14] نهاده ، وشهر بر بلندی واقعست[15] وآب‌شهر ازکوه میآید . و بر در شهر طاقهای سنگین ساخته‌اند وآب بر پشت آن طاقها بشهر اندرآورده‌اند[16] و درآن کوه دره‌ییست[17] مقابل شهر که چون روی بمشرق بروند بهجده[18] فرسنگ ، بشهر دمشق رسند . وچون ما از آنجا هفت فرسنگ برفتیم بشهرستان عکه رسیدیم و آنرا[19] مدینة عکا نویسند ، شهر بربلندی نهاده‌است[20] ، زمینی کج وباقی هموار. ودرهمه[21] ساحل که[22] بلندی نباشدشهر نسازند از

۱ــ ط: یا قدوم...را . ۲ــکلمه از «ط» است . ۳ــ ط، نپ: بربار. ٤ــ نپ : و چون. ۵ ــ ب: سنجی بوده بود؛ نپ : سنجی یا سحی بوده بود ؛ ه : شیخی ساکن آنجا بود و آنجا . ٦ــ ط : ودرآنجا آن شهر بناکرده ؛ نپ : و آنجا آن شهر ساخته بودند . ۷ ــ ط : شهر. ۸ــکلمه از«ط» است. ۹ــ «را» از«ط» است. ۱۰ ــ ب : و تیمه ؛ ط : و . ۱۱ــ نپ (در اصل) : توانگران . ۱۲ــ نپ : بوعقیل ؛ ه : ابومقیل . ۱۳ــ نپ : مشهدی است که اهل شیعت . ۱٤ــ ب،نپ : نقرگین. ۱۵ــب : است. ۱٦ــب :آورده. ۱۷ــط: دری است. ۱۸ــ نپ: ینجده. ۱۹ــ ط: وآنجارا ؛ ب: وآنجا. ۲۰ــ نپ: شهر بلندی ...؛ ب:... نهاده ۲۱ــ کذانپ(دراصل) (باصلاح جدید) :هر. ۲۲ــ« که »در« نپ» الحاقیست.

بیم غلبهٔ آب دریا وخوف امواج که بر کرانه میزند. ومسجد آدینه درمیان شهرست و از همهٔ شهر بلندترست، و اسطوانها همه رخامست. و در[۱] دست راست قبله از بیرون قبر صالح پیغمبرست علیه‌السلام. وساحت[۲] مسجد را[۳] بعضی فرش‌سنگ انداخته اند و بعضی دیگر را سبزی کشته‌اند[۴]. و گویند که آدم علیه‌السلام آنجا زراعت کرده‌بود[۵]. و شهررا مساحت کردم درازی[۶] دو هزارارش بود و پهنا پانصد ارش، بارهٔ بغایت محکم. و جانب غربی و جنوبی آن بادریاست و برجانب جنوب میناست[۷] و بیشتر شهرهای ساحل را میناست و آن چیزیست که جهت محافظت کشتیها ساخته‌اند، مانند اسطبل که پشت بر شهرستان دارد و دیوارها برلب آب دریا درآمده، و درگاهی پنجاه گز بگذاشته‌اند، بی دیوار، الا آنکه زنجیرها از این دیوار بدان دیوار کشیده اند که چون خواهند که کشتی درمینا[۸] آید زنجیر ها[۹] سست کنند تا بزیر آب فرو رود[۱۰] و کشتی برسر آن زنجیر از آب بگذرد و[۱۱] باز زنجیرها را بکشندتا بیگانه‌قصد آن[۱۲] کشتیها نتواندکرد. و بدروازهٔ[۱۳] شرقی بردست چپ چشمه‌ییست که بیست وشش‌پایه فرو باید شد[۱۴] تا بآب رسید[۱۵] وآن را عین‌البقر گویند، و می گویند که آن چشمه را آدم علیه‌السلام پیداکرده است وگاو خودرا[۱۶] ازآنجاآب داده، و از آن[۱۷] سبب آن چشمه را عین‌البقر میگویند. و چون از این شهرستان عکه سوی مشرق روند کوهیست که اندرآن مشاهدانبیاست علیهم‌السلام[۱۸]، و این موضع از راه‌برکنارست[۱۹] کسیرا که برمله رود.[۲۰] مراقصد افتادکه بروم و[۲۱] آن‌مزار های متبرك رابینم و برکات آن[۲۲] از حضرت ایزد[۲۳] تبارك وتعالی بجویم. مردمان عکه گفتند که‌قومی مفسد در این راه باشند که غریب را[۲۴] تعرض رسانند و اگر چیزی داشته باشد بستانند. من

۱ـ نپ: و بر؛ب: در. ۲ـ ب: بیغمبرعلیه‌السلام...؛ نپ: پیغمبرعلیه‌السلام وساحت. ۳ـ ب، نپ: مسجد. ٤ـ ب، نپ: کشته. ٥ـ «ط» کلمه را ندارد. ٦ـ نپ (دراصل) دراز (با خط الحاقی) درازی. ۷ـ نپ (دراصل) مشا (باصلاح جدید): مینا. ۸ـ نپ: شا. ۹ـ نپ: زنجیر ها را. ۱۰ـ ب،نپ: روند. ۱۱ـ «نپ» واو ندارد. ۱۲ـب، نپ: زنجیر ها بکشند تاکسی بیگانه... این. ۱۳ـ نپ: بردروازهٔ. ۱٤ـ نپ: شدن. ۱٥ـ ب، نپ: رسند. ۱٦ـ نپ: خویش را. ۱۷ـ ط: ازآن. ۱۸ـ ط: انبیاء است. ۱۹ـ ب،نپ: کناره‌است. ۲۰ـجملهٔ اخیر در«ط» نیست؛ در«نپ»(اصل) برمکه... (بعد بخط جدید اصلاح کرده‌اند). ۲۱ـ که«بروم‌و»از«نپ»است. ۲۲ـب، نپ: بینم. وکلمهٔ«آن»رانیز ندارند. ۲۳ـکلمه در«نپ» بخط الحاقیست. ۲٤ـنپ، ب: گفتندآنجا... درراه... که هرکرا غریب بینند.

نفقه‌یی که داشتم در مسجد عکه نهادم[۱] و از شهر بیرون‌شدم، از دروازهٔ[۲] شرقی، روز شنبهٔ بیست و سوم[۳] شعبان سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمایه، اول روز زیارت قبر عك کردم، که بانی[٤] شهرستان او بوده است، و او یکی ازصالحان و بزرگان‌بوده، وچون با من دلیلی نبود که آنراه‌داند متحیّر می‌بودم، ناگاه ازفضل‌باری تبارك‌وتعالی[٥] مردی عجمی بامن‌پیوست که اواز[٦] آذربایجان‌بود و یك‌بار دیگر آن‌مزارات‌متبرّکه‌را دریافته بود[۷]. دوم کرّت بدان عزیمت روی بدان جانب آورده بود[۸]. بدان موهبت شکرانهٔ[۹] باری‌راتعالی وتبارك[۱۰] دو رکعت‌نماز بگزاردم[۱۱] و سجدهٔ شکر کردم که مرا رفیق‌راه بداد تا بر عزمی که‌کرده بودم وفا بکردم. پس[۱۲] بدهی رسیدم که آن را برده[۱۳] میگفتند، آنجا قبر عیش وشمعون علیهماالسلام[۱٤] را زیارت کردم و ازآنجا بمغارك[۱٥] رسیدم که‌آن را دامون[۱٦] میگفتند، آنجا نیز زیارت[۱۷] کردم که گفتند قبر ذوالکفل است علیه‌السلام[۱٤] و از آنجا بدیهی دیگر[۱٤] رسیدم که آنرا اعبلین[۱۸] میگفتند، و میگفتند قبر هود علیه‌السلام آنجاست[۱۹]، زیارت وی[۲۰] دریافتم[۲۱] و اندر حظیرهٔوی[۲۲] درختی خرتوت[۲۳] بود و قبر عزیرنبی[۲٤] علیه‌السلام آنجا بود، زیارت آن کردم، ورو بسوی[۲٥] جنوب برفتم، بدیهی دیگررسیدم[۲٦] که آن‌را حظیره[۲۷] میگفتند. و برجانب مغربی این دیه دره‌یی[۲۸] بود و در آن دره چشمهٔ آبی[۲۹] بود پاکیزه که ازسنگ بیرون می‌آمد وبرابر[۳۰] چشمه بر سرسنگ‌مسجدی کرده‌اند و در آن‌مسجد[۳۱] دو خانه‌است از سنگ ساخته، و سقف سنگین در زده، و دری کوچك بر آنجا نهاده، چنانکه

۱ـ نپ: بنهادم. ۲ـ نپ: بدروازهٔ. ۳ـ نپ: سیوم. ٤ـ نپ: عکه بانی. ٥ـط: باری‌تعالی...؛ب، نپ:...همان‌روزمردی. ٦ـ ط: از اهل. ۷ـ ط: بوده. وجملهٔ بعد را تاکلمهٔ شکرانه‌ندارد. ۸ـ نپ :ودوم‌کرت‌هم...آورده ۹ـ ب، نپ: شکر. ۱۰ـ ط: باریتعالی‌را؛نپ:... تقدس و تعالی. ۱۱ـ بجز«نپ»: بگذاردم. ۱۲ـ ب، نپ: مراتوفیق میداد... وفامیکردم. ۱۳ـب: پردة؛ نپ: (دراصل): بسرون (درروی‌کلمه بخط‌الحاقی): برده. ۱٤ـکلمه‌در«ط» نیست. ۱٥ـ نپ (دراصل): بمصارك. (باصلاح جدید): بمصرکی. ۱٦ـ نپ (دامون بخط الحاقی) (اصل): وامع. ۱۷ـ نپ: زیارتی. ۱۸ـ نپ :اخرعیان(؟). ۱۹ـ ب، نپ :وقبر هود علیه‌السلام آنجا بود. ۲۰ـ ب، نپ: آن. ۲۱ـ نپ: دریافتیم. ۲۲ـ ب،نپ: در...او ۲۳ـ فرتوت؛ (حاشیهٔب). ۲٤ـ ب: النبی. ۲٥ـ ب، نپ: روی سوی. ۲٦ـ نپ رسیدیم. ۲۷ـ نپ: خطیرهٔ. ۲۸ـ نپ: دره. ۲۹ـ ب، نپ: آب. ۳۰ـ ط: بر در. ۳۱ـ نپ: مسجدی.

مرد[1] بدشواری در تواند رفتن . و دو قبر نزدیك[2] یکدیگر آنجا نهاده[3] یکی از آنِ شعیب علیه‌السلام، و دیگری از آنِ دخترش که زن موسی‌علیه‌السلام بود[4]. مردم آن دیه[5] آن مسجد و مزار را تعهّد نیکو کنند ، ازپاك داشتن وچراغ نهادن‌وغیره. و از آنجا بدیهی شدم که آنرا داریل[6] میگفتند و بر جانب قبلهٔ آن دیه کوهی بود و اندرمیان کوه حظیره‌یی و اندر آن حظیره چهارگور[7] نهاده بود از آن فرزندان‌یعقوب علیه‌السلام که برادران یوسف علیه‌السلام بودند. واز آنجا برفتم، تلی دیدم[8]، زیر[9] آن تل غاری بود که قبر مادر موسی علیه‌السلام در آن غار بود . زیارت آنجا دریافتم ، و از آنجا برفتم‌دره‌یی[10] پیدا آمد، بآخر آن دره‌دریایی‌پدید آمد کوچك، وشهرطبریه بر کنار آن دریاست. طول آن دریا بقیاس شش‌فرسنگ وعرض آن سه فرسنگ باشد[11] وآب آن دریا خوش وبا مزه[12] ، و شهر برغربی دریاست وهمهٔ آبهای گرمابه‌های‌شهر و فضلهٔ آبها بدان دریا میرود ، و مردم آن شهر وولایتی[13] که برکنار آن دریاست‌همه آب ازاین دریا خورند ، و شنیدم که وقتی امیری بدین شهر آمده بود، فرموده‌بود[14] که راه آن[15] پلیدیها و آبهای پلید ازآن دریا بازبندند ، چون چنین کردند[16] آب‌دریا گنده[17] شد، چنانکه نمی‌شایست خوردن ، باز فرمود تا همهٔ راه آبهای چرکین که بود[18] بگشودند ، باز آب دریا خوش شد .

واین[19] شهر را دیواری حصینست ، چنانکه از لب دریا گرفته اند و گرد شهر گردانیده ، و ازآن طرف که دریاست دیوار ندارد و بناهای[20] بسیار درمیان آبست‌و زمین آن دریا[21] سنگست و[22] منظرها ساخته‌اند برسر اسطوانهای رخام که اسطوانها درآبست. ودرآن دریا ماهی بسیار ست ، و در میان شهر مسجدآدینه است وبر در مسجدچشمه‌ییست،وبرسر آن‌چشمه گرمابه‌یی[23] ساخته‌اند[24] وآبش[25] چنان گرمست که

۱ـ ط : سر . ۲ ـ نپ : بنزدیك. ۳ـ ط : درآنجا باشد . ٤ـ ط : یکی قبرشعیب... و دیگری ازآن... که زوجه... بوده . ٥ ـ نپ : دیهه . ٦ـ ب : اربل: نپ:اریل.۷ـ ط : قبر. ۸ـ نپ : برفتیم... دیدیم . ۹ـ ط : در زیر. ۱۰ـ نپ : برفتیم‌درهٔ . ۱۱ـ کلمه‌در «ط» نیست. ۱۲ـ ب : خوش بامزه. ۱۳ـ ب،ط : ولایت. ۱٤ـ ب، نپ: فرمود. ۱۵ـ نپ : این . ۱٦ـ سه‌کلمهٔ‌اخیر از«ط» است . ۱۷ـ ط :گندیده . ۱۸ ـ ط: چرکی..؛ نپ : چرکن که درآنجابود . ۱۹ـ ط : این ۲۰ـ نپ : بناها . ۲۱ـ ب،نپ:زمین‌دریا... ۲۲ـ «نپ»واو ندارد .۲۳ـ نپ:گرمابه‌ها. ۲٤ـ ط:ساخته.۲۵ـنپ، ب: وآب.

تا بآب سرد نیامیزند برخود نتوان ریخت ، وگویند آن گرمابه[1] سلیمان بن داود علیه‌السلام‌ساخته است ، ومن درآن گرمابه‌رسیدم[2]. واندر این شهرطبریه‌مسجدیست که آنرا مسجد یا سمن گویند ، با جانب غربی ، مسجدی پاکیزه . در میان مسجد دکانی بزرگست و بروی[3] محرابها ساخته[4] و گرد برگرد آن دکان[5] درخت یاسمن نشانده، که مسجد را بآن بازخوانند. ورواقی برجانب مشرقست که[6] قبریوشع بن‌نون در[7] آنجاست، و در زیر آن دکان قبر هفتاد پیغمبرست علیهم السلام که بنی اسرائیل ایشانرا کشته‌اند . و سوی جنوب شهر دریای لوط است وآن آبی[8] تلخ دارد ، یعنی دریای لوط[9] که از جانب جنوب طبریه است وآب دریای طبریه بآنجا میرود ، و شهرستان لوط برکنار آن دریاست لیکن[10] هیچ اثری‌نمانده است . ازشخصی‌شنیدم[11] که گفت در[12] دریای تلخ که دریای لوطست چیزی میباشد مانند گاوی[13] ازکف دریا فراهم آمده سیاه که صورت گو دارد[14] و بسنگ میماند ، اما سخت نیست ومردم آنرا برگیرند وپاره[15] کنند و بشهرها وولایتها برند ، هرپاره ازآن که در زیردرختی کنند هرگز کرم در زیر آن درخت نیفتد و درآن موضع بیخ درخت را زیان نرساند و بستان را[16] ازکرم وحشرات زیر زمین آسیبی نرسد[17] والعهدة علی‌الرّاوی . وگفت عطّاران نیز بخرند و[18] میگویند کرمی که[19] در داروها افتد وآن‌را نقره[20] گویند ، دفع آن‌نیز کند[21] . و درشهر طبریه حصیر سازند که مصلّی‌نمازی ازآن در همانجا[22] پنج دینار مغربی بخرند . و[23] در جانب غربی طبریه[24] کوهیست و برآن‌کوه پاره سنگ خاره‌ییست[25] بخط‌عبری‌برآنجا نوشته است[26] که بوقت‌این[27] کتابت ثریا بسر

۱ـ نپ، ط:گرمابه را . ۲ـ ط: بترسیدم . ۳ـنپ : وبرروی . ٤ـ ط:ساخته‌اند. ٥ ـ نپ : دکانی . ٦ـ ب ، نپ : و رواقیست ... مشرق . ۷ـ نپ : « در » ندارد . ۸ـ ط ، ب : آب . ۹ ـ سه‌کلمهٔ اخیر در « ط » نیست . ۱۰ـ ب ، نپ : دریای‌لوطست اما . ۱۱ـ نپ : شنودم . ۱۲ـ نپ : درآن . ۱۳ـ ط : گاو . ۱٤ـ «ط» جملهٔ«که صورت‌گو دارد » ندارد . ۱۵ـ نپ : بازه . ۱٦ـ نپ ، ب : و بستان از . ۱۷ـب،نپ: غمی نباشد . ۱۸ـ نپ :که . ۱۹ـ ط : کرمی است . ۲۰ ـ ط : بقره . ۲۱ ـ ب ، نپ :آن‌کند . ۲۲ـ ط : حصیری ... مصلای نمازی آنرا درهمانجا ؛ ب: . از آنست همانجا . ۲۳ـ ب ، نپ : وآنجا . ۲٤ـ کلمه از«ط»است. ۲۵ ـ ب ؛ نپ: خاره‌است . ۲٦ـ ب، نپ : نوشته‌اند. ۲۷ـ ب ، ط:آن .

حمل بود . وگور ابی هریره آنجاست ، بیرون شهر ، در جانب قبله ، اما کسی آنجا بزیارت[۱] نتواند رفتن، که‌مردمان آنجا شیعه[۲] باشند ، و چون کسی آنجا بزیارت[۱] رود کودکان غوغا و غلبه بسر[۳] آن کس برند و زحمت دهند وسنگ اندازند، ازاین‌سبب من نتوانستم‌زیارت آن کردن.و[۴] چون‌اززیارت آن موضع بازگشتم[۵] بدیهی رسیدم که آنرا کفرکنه[۶] میگفتند و جانب جنوب این دیه‌پشته‌بیست[۷] ، وبرسر آن‌پشته‌صومعه‌یی ساخته‌اند نیکو[۱] و دری استوار برآنجا نهاده ، و گوریونس نبی[۸] علیه السلام در آنجاست و بر در صومعه چاهیست وآبی خوش دارد . چون‌آن زیارت دریافتم از آنجا باز عکه‌آمدم[۹] و ازآنجا[۱۰] تا عکه چهارفرسنگ بود، ویك روز درعکه‌بودیم. بعد ازآن ازآنجا برفتیم وبدیهی رسیدیم که‌آن را حیفا[۱۱] میگفتند ، وتارسیدن‌بدین دیه[۱۲] در راه ریگ فراوان بود ، ازآنکه زرگران درعجم[۱] بکاردارند ، وریگ‌مکی گویند ، واین دیه حیفا[۱۳] برلب دریاست وآنجا نخلستان واشجار بسیاردارد[۱۴] . آنجا کشتی سازان‌بودند وکشتی‌های بزرگ میساختند[۱۵] وآن‌کشتیهای دریایی راآنجا[۱۶] جودی میگفتند . از[۱۷] آنجابدیهی دیگر رفتیم ، بیك فرسنگی که‌آنرا کنیسه[۱۸] میگفتند ، ازآنجا راه از دریا بگردید و بکوه درشد[۱۹] ، سوی مشرق، وصحرا ها و سنگستانها[۲۰] بود که وادی تماسیح[۲۱] میگفتند . چون فرسنگی دو برفتیم دیگرباراه باکناردریا[۲۲] افتاد وآنجا استخوان حیوانات بحری بسیار دیدیم که درمیان‌خاك‌وگل معجون شده بود وهمچو سنگ شده ، از بس موج که برآن کوفته بود .
وازآن‌جابشهری‌رسیدیم که‌آنراقیساریه[۲۳] خوانند،وازعکه‌تاآنجا هفت‌فرسنگ‌بود[۲۴]

۱ـ کلمه در«ط» نیست . ۲ـ نپ : که شیعت . ۳ـ ط : بر. ۴ ـ واو از « ط » است . ۵ـ (حاشیهٔ‌ب: مواضع؟)ط:... برگشتم . ۶ـمعجم‌البلدان: کفرکنا. ۷ـ نپ: پشته‌است. ۸ـط :قبر.. ؛ نپ،ب:... النبی و«نپ» یونس راندارد. ۹ ـ ب: باعکه...؛ نپ : ... آمدیم ... ۱۰ـنپ(دراصل): وازآنجامشهد(اصلاح):وازآن‌مشهد. ۱۱ـنپ : حیفه . ۱۲ـنپ : دیهه . ۱۳ـ نپ : دیهه حیف . ۱۴ـب : دارند ؛ نپ : ودر . ۱۵ـ چهارکلمهٔ اخیر از «ط»است . ۱۶ـ ط : دریای آنجا را ، ب : دریای راآنجا . ۱۷ ـ نپ : و از . ۱۸ ـ نپ : کیس . ۱۹ـ ط :شده. ۲۰ ـ نپ (در متن) : شکستگیها (درحاشیه مانند متن ما) . ۲۱ـ نپ : تماسیح را . ۲۲ـ ط ، ب: بکنار ..؛ نپ‌کلمهٔ‌دریارا ندارد. ۲۳ـ ب:وآنرا...؛ط :قیاریه ؛ نپ (متن) : قاریه (اصلاح) : قسریه . ۲۴ـ ط : بود و.

شهری نیکو باآب روان و نخلستان و درختان نارنج و ترنج و باروی‌حصین و دری آهنین وچشمه های آب روان در شهر ، و مسجد[۱] آدینه‌یی نیکو ، چنانکه چون‌در ساحت مسجد نشسته باشند تماشا و تفرج دریاکنند . و خمی رخامین آنجا بود که همچو سفال چینی آنرا تنك کرده بودند چنانکه صد من آب در آن گنجد .

روز شنبه سلخ شعبان[۲] از آنجا برفتیم[۳] همه بر سر ریگ مکی میرفتیم[۴] مقدار یك فرسنگ ، و دیگر باره درختان انجیر وزیتون بسیار دیدیم،همهٔ راه‌ازکوه وصحرا مشجر بود[۵] .چون چند فرسنگ برفتیم بشهری رسیدیم که آنراکفرسابا[۶] و کفر سلام میگفتند و[۷] ازاین شهر تا رمله سه فرسنگ بود ، و همه راه درختان بود چنانکه ذکرکرده شد .

روز یکشنبه غرهٔ رمضان[۸] برمله رسیدیم ، و از قیساریه[۹] تار مله هشت فرسنگ بود ، وآن شهرستانی بزرگست و باروی حصین[۱۰] از سنگ و گچ داردبلند و قوی و دروازه‌های آهنین‌برنهاده، و از شهر تا لب دریا سه فرسنگست وآب ایشان از باران باشد و اندر هر سرای حوضی[۱۱] باشد که‌آب باران بگیرند و همیشه از آب[۱۲] ذخیره باشد ، و[۱۳] در میان مسجد آدینه حوضهای بزرگست که چون پرآب باشد هرکه خواهد برگیرد و ببرد . و[۱۴] مسجدآنجا را سیصدگام اندر دویست گام مساحت کردم[۱۵] بر پیش صفهٔ آن[۱۶] نوشته بودندکه : « پانزدهم محرم سنهٔ خمس و عشرین و اربعمائة اینجا زلزله‌یی بود قوی و بسیاری عمارات[۱۷] خراب کرد، امّا کس را[۱۸] از مردم خللی نرسید » . درین شهر رخام بسیارست و بیشتر سراها و خانهای مردم مر خمست بتکلّف‌ونقش‌ترکیب‌کرده[۱۹] ورخام‌را باره یی‌میبرند که‌دندان‌ندارد

۱ـ نپ : مسجدی . ۲ـ ط : شوال‌المعظم. ۳ـط : برفتم . ۴ـ ط ، ب : برفتیم . ۵ـدوکلمهٔ‌اخیراز«ط»است .۶ـب: آن‌شهررا کفرسابا؛نپ : آن‌شهررا بیانا؛ط:... کفرسابا۷ـ واو از«ط» است . ۸ـط:شهررمضان‌المبارك. ۹ ـ ط : قیاریه ؛ نپ : ماریه . ۱۰ـ کلمه در « نپ » نیست . ۱۱ـب،ط: حوضها. ۱۲ـ نپ :آب باران . ۱۳ـ واو از «ط» است . ۱۴ـ اصل همه جا : و نیز دور . (متن‌تصحیح حاشیهٔ «ب» است) . ۱۵ ـ ب ، نپ : است. ۱۶ـ آن از«ط» است . ۱۷ـب، نپ:بسیار...؛ ط : ... عمارات را . ۱۸ـ نپ :کسی را . ۱۹ـ ط : مرخم است و منقش.

و ریگ مکی در آنجا میکنند وارّه می کشند برطول عمودها ، نه برعرض،چنانکه[1] چوب، ازسنگ الواح می‌سازند . و انواع و الوان رخامها آنجا دیدم از ملمّع و سبز و سرخ و سیاه و سفید و همه لونی و آنجا نوعی انجیر ست که به از آن هیچ جا نباشد واز آنجابهمه اطراف بلاد میبرند.واین‌شهررمله‌را بولایت شام و[2] مغرب فلسطین نسبت‌میگویند[3].

سیوم رمضان از رمله برفتیم بدیهی رسیدیم که‌خاتون‌میگفتند، واز آنجابدیهی دیگررفتیم که آن را قریةالعنب میگفتند ، در راه سداب[4] فراوان دیدیم که خودروی بر کوه و صحرا رُسته بود[5] .دراین دیه[6] چشمهٔ آب نیکوی[7] خوش دیدیم که‌از سنگ بیرون میآمد و آنجا آخرها[8] ساخته بودند و عمارت کرده. از[9] آنجا برفتیم روی بر بالا[10] تصوّر بودکه بر کوهی میرویم که چون بدیگر[11] جانب فرو رویم شهر باشد ، چون مقداری بالا رفتیم صحرایی عظیم در پیش آمد، بعضی سنگلاخ وبعضی‌خاکناك، بر سر کوه شهر بیت‌المقدس نهاده است ، و از طرابلس که ساحلست تا بیت‌المقدس پنجاه و شش فرسنگ[12] و از بلخ تا بیت‌المقدس هشتصد و هفتاد[13] وشش‌فرسنگست.

پنجم[14] رمضان سنهٔ ثمان و ثلثین واربعمائه دربیت‌المقدس‌شدیم،یکسال‌شمسی بود که ازخانه بیرون آمده بودیم[15] و مادام در سفر بوده ، که بهیچ جای مقامی و آسایشی[16] تمام نیافته بودیم . بیت‌المقدس را اهل شام و آنطرف[17] قدس‌گویند، و از اهل‌آن ولایات‌کسی که بحج نتواند رفتن درهمان موسم بقدس حاضرشود و بموقف بایستد[18] و قربانی عید کند[19] چنانکه عادتست . و سال باشدکه زیادت ازبیست هزار خلق در اوایل ماه ذی‌الحجه[20] آنجا حاضر شوند و فرزندان[21] آنجا برند و سنّت

۱ ــ نپ (متن) : چنانکه (اصلاح) ، مانند . ۲ ــ «نپ» واو را زده است .
۳ ــ ب،نپ: فلسطین ومی‌گویند . ٤ ــ ط : سرآب . ٥ ــ ط : خود روی همی رفت .
٦ ــ نپ :و... دیهه . ۷ ــ ب : نیکو . ۸ ــ (متن) آخرها (اصلاح) آجر ها . ۹ ــ ب، نپ : و از . ۱۰ ــ ب ، نپ : بربالاکرده . ۱۱ ــ ط ، ب : بردیگر. ۱۲ ــ نپ:فرسنك‌است.
۱۳ ــ ط: هشتاد. ۱٤ ــ ب ، نپ : خامس . ۱٥ ــ ب ، نپ : بودم . ۱٦ ــ ط: مقام وآسایش.
۱۷ ــ نپ ، ب : آنطرفها . ۱۸ ــ نپ : شوند... بایستند . ۱۹ ــ ب : و قربان...؛ نپ : و قربان عید کنند . ۲۰ ــ ط : ذی حجه . ۲۱ ــ «نپ» واو ندارد . و افزوده : آن را (ظ: فرزندان‌را . حاشیهٔ ب) .

کنند ، و از دیار روم و دیگر بقاع ترسایان و جهودان آنجا[1] روند بزیارت کلیسا[2] وکنشت که آنجاست ، وکلیسای[2] بزرگ آنجا[3] صفت‌کرده شود بجای خود . سوادورستاق[4] بیت‌المقدس همه کوهستانست ، همه‌کشاورزی[5] ودرخت زیتون‌وانجیر وغیره تمامت بی‌آبست و نعمتهای‌فراوان و ارزان باشد وکدخدایان باشند که هریك بنجاه هزار من روغن زیتون در چاهها وحوضها پرکنند و از آنجا باطراف عالم برند وگویند بزمین شام قحط نبوده است ، و ازثقات شنیدم که یکی ازبزرگان پیغمبر ص را بخواب دید وگفت : یارسول‌الله[6] مارا در معیشت یاری‌کن . پیغمبرص[7] در جواب فرمود[8]: « نان وزیت شام برمن» ــ اکنون صفت[9] شهر بیت‌المقدس کنم:[10]

شهریست بر سر کوهی نهاده و آب ندارد[11] مگراز باران، و برستاقهاچشمه‌های آبست[12] ، اما بشهر نیست و گرد شهر باروی حصینست از سنگ و گچ و دروازه ها آهنین ، و نزدیك شهر هیچ درخت نیست[13] ، چه شهر بر سرسنگ‌نهاده‌است،وشهری بزرگست که آنوقت که دیدیم بیست هزار مرد در وی بودند[14] و بازار های نیکو و بناهای عالی وهمهٔ زمین شهر بتخته[15] سنگها[16] فرش انداخته ، وهرکجاکوه‌بوده‌است و بلندی ، بریده‌اند و هموار[17] کرده ، چنانکه چون باران بارد همهٔ زمین پاکیزه شسته شود . و درآن شهر صنّاع بسیارند ، و[18] هرگروهی را رسته یی[19] جدا باشد و جامع آن مشرقیست[20] و باروی مشرقی شهر باروی جامعست ، چون ازجامع‌بگذری صحرایی بزرگست عظیم[21] هموار و آنرا ساهره[22] گویند و گویندکه دشت قیامت

۱ ــ ب ، نپ : بسیارآنجا . ۲ ــ نپ ، ط : کلیسیا . ۳ ــ نپ : آن جا را .
٤ ــ نپ:...وروستاق؛ط:سوادرستاق ٥ــ نپ :کشاورز . ٦ ــ ب ،نپ:شنیدم که پیغمبرعلیه‌السلام والصلوة را بخواب دید یکی از بزرگان که گفتی یا پیغمبر خدا (نپ : خدای) . ۷ ــ ب ، نپ : علیه‌السلام . ۸ ــ ب ، نپ : گفتی . ۹ ــ ط : توصیف . ۱۰ ــ نپ : کنیم .
۱۱ ــ ب ، نپ : نیست . ۱۲ ــ چشمهای آب هست . ۱۳ ــ از « وگرد شهر» تا اینجا از « ط » است . ۱٤ ــ نپ (متن) : بود (اصلاح) : بودند . ۱٥ــ نپ (متن) : تخته (اصلاح) : بتخته . ۱٦ ــ ب : سنگهای . ۱۷ــ ب ، نپ : همواره . ۱۸ ــ واو از«ط»است . ۱۹ ــ ط : دستهٔ . ۲۰ ــ ب : و جامع مشرقی است ؛ «ط»جمله را ندارد .
۲۱ ــ ط : بزرگ‌وعظیم‌است . ۲۲ ــ نپ : سامره .

آن خواهد بود و حشر مردم آنجا[1] خواهند کرد[2] بدین سبب خلق بسیار از اطراف عالم بدانجا آمده‌اند و مقام ساخته‌اند، تا در آن شهر[3] وفات یابند، و چون وعدهٔ حقسبحانه و تعالی در رسد بمیعادگاه حاضر باشند - خدایا در آن روز پناه بندگان تو باش و عفو تو، آمین یا[4] رب‌العالمین - بر کنارهٔ آن دشت مقبره‌ییست بزرگ[5] و بسیار مواضع بزرگوار[6] که مردم آنجا نماز کنند و دست بحاجات بردارند، و ایزد سبحانه و تعالی حاجات ایشان[7] روا گرداند، «اللهم تقبّل حاجاتنا واغفر ذنوبنا وسیّئاتنا وارحمنا برحمتك یا ارحم‌الراحمین». میان جامع و این دشت ساهره[8] وادییست عظیم ژرف و در آن وادی که همچون خندقیست[9] بناهای بزرگست بر نسق پیشینیان، و گنبدی سنگین دیدم تراشیده و برسر خانه‌یی نهاده، که از آن عجبتر نباشد، تا خود آنرا چگونه از جای برداشته‌اند[10] و در افواه بود که آن خانهٔ فرعون است و آن وادی جهنّم. پرسیدم که این لقب که براین موضع نهاده است؟ گفتند بروزگار خلافت، عمر خطاب رضی‌الله عنه[11] بر آن دشت ساهره[8] لشکرگاه بزد و[12] چون بدان وادی نگریست گفت این وادی جهنّمست. و مردم عوام چنین گویند که[13] هر کس بسر آن وادی شود آواز دوزخیان شنود که[14] از آنجا برمی‌آید. من آنجا شدم، اما چیزی نشنیدم وچون ازشهر بسوی جنوب نیم فرسنگی بروند و بنشیبی فرو روند چشمهٔ آب از سنگ بیرون میآید، آنرا عین سلوان گویند، عمارات بسیار بر سر آن چشمه کرده اند و آب آن بدیهی میرود و آنجا عمارات بسیار کرده‌اند[15] و بستانها ساخته، و گویند هر که بدان آب سر و تن بشوید رنجها و بیماریهای مزمن از او زایل شود، و بر آن چشمه وقف‌ها بسیار کرده‌اند و بیت المقدس را[16] بیمارستانی نیکست ووقف[17] بسیار داردو خلق بسیار را دارو و شربت دهند، وطبیبان باشند[18] که از وقف[19] مرسوم ستانند،

۱- ط: و مردم آنجاحشر. ۲- نپ «واو»اضافه دارد. ۳- نپ ساخته:در... تا آنجا؛ ب:ساخته... ٤- نپ: «یا» ندارد. ٥- ط: مقبرهٔ بزرگست؛ نپ:مقبره‌است... ٦- ط: بزرگواراست. ۷- ط: ایشان‌را. ۸- نپ: سامره. ۹- ب،ط: خندقست. ۱۰- ب، نپ: برداشته باشند. ۱۱- چهار کلمهٔ اخیر در «ط» نیست. ۱۲- نپ «واو» ندارد. ۱۳- ب: گویندهرکس‌که. ۱٤- ط: که صدا. ۱٥- جملهٔ وآب آن... تا اینجا از «ط» نیست. ۱٦- نپ: و در بیت‌المقدس («در» بخط‌جدید). ۱۷- ط: و موقوفه. ۱۸- نپ: باشد. ۱۹- ط: که‌ازموقوفه.

و آن[1] بیمارستان و مسجد آدینه بر کنار شهرست از جانب مشرق و یك دیوار مسجد بر کنار وادی[2] جهنّمست. وچون ازسوی بیرون مسجد آن دیوار را که با وادیست بنگرند صد ارش باشد، بسنگهای عظیم بر آورده، چنانکه گل و گچ درمیان نیست و از[3] اندرون مسجد همه سر دیوارها راستست[4] و ازبرای سنگ صخره که آنجا بوده‌است مسجد را[5] هم آنجا بنا نهاده اند و این سنگ صخره همانست[6] که خدای عزّ و جلّ موسی علیه‌السّلام را فرمود[7] تا آن را قبله سازد و چون این حکم بیامد وموسی آنرا قبله کرد بسی[8] نزیست وهم[9] در آن زودی وفات کرد، تا بروزگار سلیمان علیه‌السّلام که چون قبله صخره بود، مسجد[10] در گرد صخره بساختند، چنانکه صخره درمیان مسجد بود و محراب خلق، وتا عهد پیغمبر ما محمّد مصطفی[11] صلی‌الله علیه و آله[12] هم آنرا قبله[13] میداشتند[14] و نماز را روی بدانجانب میگزاردند[15] تا آنگاه که ایزد تبارك و تعالی فرمود که قبله خانهٔ کعبه باشد وصفت آن بجای خود بیاید. میخواستم تامساحت این مسجد بکنم، گفتم اول هیأت و وضع آن نیکو بدانم و ببینم[16] بعداز آن مساحت کنم، مدتها در آن مسجد میگشتم و نظاره میکردم، پس درجانب شمالی که نزدیك قبّهٔ یعقوب علیه‌السّلام است برطاقی نوشته دیدم درسنگ که طول این مسجد هفتصدو چهار ارشست، وعرض چهار[17] صد وپنجاه وپنج ارش، بگز ملك - و گز ملك آنست که بخراسان آنرا گز شایگان گویند، و آن یك ارش و نیم باشد، چیزکی کمتر - زمین مسجد فرش سنگست و درزهایش بارزیز[18] گرفته، و مسجد[19] شرقی شهر و بازارست که چون از بازار بمسجد روند روی بمشرق باشد، درگاهی عظیم نیکو[20] مقدار سی گز ارتفاع در بیست گز عرض، اندام داده بر آورده‌اند، ودوجناح بازبریده،

۱- ط: درآن. ۲- جملهٔ از «شهراست» تا اینجا از «ط» است. ۳- در «نپ» «از» بخط الحاقیست. ٤- نپ: در (بخط الحاقی) همه سر (ظ: سرتاسر) دیوارها راستیست. ٥- ب، نپ: مسجد. ٦- ب، نپ: آنست. ۷- نپ: موسی رافرمود علیه‌السلام. ۸- ط: وبسی. ۹- ط: که. ۱۰- ط: مسجد را. ۱۱- نپ: محمد المصطفی؛ «ط» هر دوکلمه را ندارد. ۱۲- ب، نپ: علیه‌الصلوة والسلام. ۱۳- ب، نپ: هم‌قبله آن. ۱٤- ط، ب: میدانستند. ۱٥- نپ: بدانجا میکردند؛ ب:... میکردند. ۱٦- ب: بینم. ۱۷- کلمه از «ط» است. ۱۸- ب، نپ: و درز ها بارزیر. ۱۹- ط: و مسجد بطرف. ۲۰- ط: نیکودارد.

درگاه و[1] روی جناح و ایوان درگاه[2] منقش کرده، همه بمینا های[3] ملوّن که در گچ در نشانده‌اند بر نقشی[4] که خواسته‌اند، چنانکه چشم از دیدن آن خیره ماند، و کتابتی[5] همچنین بنقش مینا بر آن درگاه ساخته و لقب سلطان مصر بر آنجا نوشته که چون آفتاب بر آنجا افتد شعاع آن چنان باشد که عقل در آن متحیر شود. و گنبدی بس بزرگ بر سر این درگاه ساخته‌اند[6] ازسنگ مهندم[7]، و دو در بتکلف ساخته، روی درها ببرنج دمشقی، که گویی زر[8] طلاست، در گرفته[9] و نقشهای بسیار در آن کرده هریك[10] پانزده گز بالا و هشت گز پهنا و این درراباب داود علیه‌السّلام گویند. چون[11] از این در[12] در روند بر دست راست دو رواقست بزرگ، هر یك بیست و نه ستون رخام دارد، با سر ستونها و ته ستونهای[13] مرخّم ملوّن درزها بارزیز[14] گرفته و[15] بر سر ستونها طاقها از سنگ زده، بی گل و گچ بر سر هم نهاده، چنانکه هر طاقی چهار پنج سنگ بیش نباشد، و این رواقها کشیده است تا نزدیك مقصوره، وچون از در درروند بر دست چپ که آن شمالست رواقی[16] دراز کشیده است شصت[17] وچهار طاق، همه برسر[18] ستونهای رخام. و دری دیگرست هم براین دیوار که آنرا باب‌السقر[19] گویند ودرازی مسجد از شمال بجنوبست تا چون مقصوره از آن باز بریده است، ساحت مربع آمده که قبله در جنوب افتاده است. و ازجانب شمال دو در دیگر ست در پهلوی یکدیگر هریك هفت گز عرض[20] در دوازده گز ارتفاع و این در را باب‌الاسباط گویند، و چون از این در بگذری هم برپهنای مسجد که سوی مشرق میرود باز درگاهی عظیم بزرگست و سه در پهلوی هم بر آنجاست، همان مقدار که باب الاسباطست وهمه را بآهن و برنج تکلفات کرده، چنانکه از آن نیکوتر کم[21] باشد. و این در را باب الابواب

۱ـ نپ: او. ۲ـ ط، نپ: درگاه را. و «را» در «نپ» بخط جدید است. ۳ـ ط: همه‌را بمیناهای؛ نپ: همه میناهای. ٤ـ نپ: بکج درآن... برنقش. ٥ـ نپ: کتابه. ٦ـ ب، نپ: ساخته. ۷ـ متن مطبوع: منهدم؛ «ط» کلمه‌را ندارد. ۸ـ ط: زرو. ۹ـ ب: زرکوفته؛ نپ: اصلا درکوفته (اصلاح) ذرکوفته؛ «ط» ندارد. متن تصحیح قیاسیست. ۱۰ـ ط: وهریك. ۱۱ـ ط: وچون. ۱۲ـ نپ: دو. ۱۳ـ ب، نپ: ونعلهای. ۱٤ـ نپ: درز آن (متن مطبوع) بارزیر. ۱٥ـ واو از «ط» است. ۱٦ـ نپ: رواق. ۱۷ـ نپ: شصت. ۱۸ـ نپ: «سر» ندارد. ۱۹ـ ط: الشقر. ۲۰ـ «نپ» کلمه را ندارد. ۲۱ـ ط: کمتر.

گویند از آن سبب که مواضع دیگر درها جفت جفتست مگر این سه در است[1] ومیان آن[2] دو درگاه که برجانب شمالست، دراین رواق که طاقهای آن بر پیل پایه‌هاست، قبه‌یست و این را بستونهای[3] مرتفع برداشته و آن را بقندیلها ومسرجها بیاراسته‌اند[4] و آنرا قبهٔ یعقوب علیه‌السلام گویند، و آن جای نماز او بوده است. و برپهنای مسجد رواقیست و بر آن دیوار[5] دریست بیرون آن در دو[6] دریوزهٔ صوفیانست[7] و آنجا جایهای[8] نماز و محرابهای نیکو ساخته و خلقی از متصوّفه همیشه آنجا مجاور باشند ونماز همانجا کنند، الا[9] روز آدینه که[10] بمسجد در آیند که آواز تکبیر بایشان برسد[11]. و بر رکن شمالی مسجد رواقی نیکوست و قبه‌یی بزرگ نیکو، و برقبه نوشته‌است که: «هذامحراب زکریاالنبّی علیه‌السلام». و گویند او اینجا نماز کردی پیوسته. و بر دیوار شرقی در میان[12] جای مسجد درگاهی عظیمست بتکلف ساخته‌اند ازسنگ مهندم[13] که گویی از سنگ یکپاره[14] تراشیده‌اند. ببالای[15] پنجاه گز و پهنای[16] سی گز، ونقّاشی ونقاری کرده، و ده[17] در نیکو بر آن درگاه نهاده، چنانکه میان هر دو در یك پایه[18] بیش نیست، و بر درها تکلف بسیار کرده، از آهن و برنج دمشقی، و حلقه ها و میخها بر آن زده، و گویند این درگاه را[19] سلیمان بن داود علیه‌السلام ساخته است از بهر پدرش، و چون بدرگاه در روند روی سوی مشرق از آن دو در، آنچه بر دست راستست یکی را[20] باب‌الرّحمة گویند و دیگررا باب‌التّوبة. وگویند این[21] دراست که ایزد سبحانه و تعالی توبهٔ داود علیه السلام را[22] آنجا پذیرفت. و بر این درگاه

۱ـ ط: این در. ۲ـ نپ: این. ۳ـ باء «بستونها» الحاقیست. ٤ـ ط: بقنادیل...؛ ب: بقندیل و.... بیاراسته. ٥ـ نپ واو اضافه دارد. ٦ـ نپ: درود(یا): درود. ۷ـ نپ (دراصل): در ویزه (باصلاح): دریوزه است از صوفیان. و «ب» درحاشیه آورده: از عبارت «و بر پهنای مسجد» تا اینجا درست فهمیده نمیشود و باید مغلوط و محرف باشد. ۸ـ ط، ب: جاهای. ۹ـ نپ (دراصل) والا. بعد اصلاح شده‌است. ۱۰ـ «که» از «ط» است. ۱۱ـ نپ (دراصل) نرسد (اصلاح): برسد. ۱۲ـ نپ: بمیان. ۱۳ـ «ط» کلمه را ندارد؛ ب: منهدم. ۱٤ـ ط: از یکپاره‌سنگ؛ نپ: از سنگ بیکپاره. ۱٥ـ نپ: و ببالا. ۱٦ـ نپ: وپهنا؛ ط: به پهنای. ۱۷ـ شاید «دو» چنانکه از سطور بعد برمی‌آید (حاشیهٔ ب). ۱۸ـ نپ (اصل): پلبابه (اصلاح): بیکپایه. ۱۹ـ «را» در «نپ» بخط الحاقیست. ۲۰ـ «یکی‌را» از «ط» است. ۲۱ـ نپ: آن. ۲۲ـ ب، نپ: «را» ندارد.

مسجدیست نغز، وقتی چنان بوده که دهلیزی، و کنون[1] دهلیز را مسجد ساخته اند و آنرا بانواع فرشها بیاراسته و خدّام آن جداگانه باشد، و مردم بسیار آنجا روند و نماز کنند و تقرّب جویند بخدای تبارك وتعالی بدان که آنجا[2] توبهٔ داودعلیه‌السلام قبول افتاده همه خلق امیددارند[3] و از معصیت بازگردندو گویند داود علیه‌السلام پای از عتبه دراندرون نهاده بود که وحی آمد ببشارت که ایزد سبحانه و تعالی توبهٔ او[4] پذیرفت، اوهمانجا مقام کرد و بطاعت مشغول شد ومنکه ناصرم درآن مقام نماز کردم و ازخدای سبحانه و تعالی توفیق طاعت و تبرّا از معصیت طلبیدم، خدای سبحانه و تعالی همهٔ بندگان را توفیق آنچه[5] رضای اودر آنست روزی کناد واز معصیت توبه دهاد بحرمة[6] محمّد و آله‌الطّاهرین.

و بر دیوارشرقی‌چون بگوشه‌یی‌رسد که‌جنوبیست، و قبله برضلع جنوبیست[7]، و پیش دیوار شمالی مسجدیست سرداب که بدرجه های بسیار فرو باید شدن و آن بیست گز در پانزده باشد، و[8]سقف سنگین برستونهای رخام ومهد عیسی علیه‌السلام[9] آنجا نهاده است و آن مهد[10] سنگین است و بزرگ چنانکه مردم در آنجا نماز کنند و من درآنجا نماز کردم و آنرا در زمین سخت کرده‌اند، چنانکه نجنبد، و آن مهدیست که عیسی بطفولیّت در آنجا بود و با مردم سخن میگفت و مهد[11] در این مسجد بجای محراب نهاده‌اند و محراب مریم علیهاالسلام دراین مسجدست بر جانب مشرق، و محرابی دیگر از آن زکریا علیه‌السلام درآنجاست[12] وآیات قرآن که در حقّ زکرّیا و مریم آمده است نیز[13] برآن محرابها نوشته‌اند، وگویند مولد[14] عیسی علیه‌السلام در این مسجد بوده و[15] سنگی از ین ستونها نشان دو انگشت دارد که گویی کسی بدو انگشت آنرا بگرفته[16] است، گویند بوقت وضع حمل مریم آن

۱- کلمه از «ط» است. ۲ - ط: جویند و بدان سبب که. ۳- نپ، ط: امیدوارند. ٤ - ط: او را. ٥ - نپ: وآنچه. ٦ - ب، نپ: بحق. ۷- (عبارت قدری مضطرب است. حاشیهٔ ب). ۸- «نپ» واو ندارد. ۹ - کلمه در «ب» نیست. ۱۰ - کلمه در «ط» نیست؛ نپ: مهدیه. ۱۱- نپ: گفت ...؛ ط: ... مهدرا. ۱۲- ب، نپ: اینجاست. ۱۳- نپ: بیشتر. ۱٤- نپ: مولود. ۱۵- واو از «ط» است. ۱٦- ط، ب: گرفته.

ستون را[1] بدو انگشت بگرفته[2] بود، و این مسجد معروفست بمهدعیسی‌علیه‌السلام، و قندیلهای بسیار برنجین و نقره‌گین[3] آویخته چنانکه همه شبها سوزد. وچون ازدر این مسجد بگذری هم بر دیوار شرقی چون بگوشهٔ مسجد بزرگ رسند، مسجدی دیگرست عظیم نیکو، دو باره[4] بزرگتر از مسجد مهد عیسی و آنرا مسجدالاقصی گویند و آن آنست که‌خدای عزّوجلّ مصطفی[5] را ص شب معراج ازمکه آنجاآورد و از آنجا بآسمان شدچنانکه‌درقرآن آنرا یادکرده است: «سبحان‌الّذی اسری‌بعبده لیلا من‌المسجدالحرام الی‌المسجدالاقصی» الایة* و آنجا را عمارتی بتکلف کرده‌اند و فرشهای پاکیزه افکنده و خادمان جداگانه ایستاده همیشه[6] خدمت آنرا کنند[6]. و چون بدیوارجنوبی بازگردی‌از آن‌گوشه مقداردویست‌گز پوشش نیست و ساحتست وپوشش مسجد بزرگ که مقصوره دروست بر دیوار جنوبیست وغربی. این‌پوشش را چهار صد و بیست[7] ارش طولست درصد و پنجاه ارش عرض[8] و دویست و هشتاد ستون رخامیست و بر سر[9] اسطوانها طاقی ازسنگ درزده و همه سروتن[10] ستونها منقش است و درزها را بارزیز[11] گرفته چنانکه از آن محکم‌تر نتواند بود و میان دو ستون شش گزست همه فرش رخام[12] ملوّن انداخته و درزها بارزیز[13] گرفته و مقصوره بروسط‌دیوار جنوبیست بسیار بزرگ‌چنانکه شانزده ستون درآنجاست و قبه‌یی نیزعظیم بزرگ‌منقّش بمینا چنانکه صفت کرده آمد ودر آنجا حصیرهای‌مغربی انداخته[14] و قندیلها و مسرجهاجدا جدا[15] بسلسله‌ها آویخته است. و محرابی بزرگ ساخته‌اند، همه منقش بمینا و دو جانب محراب دو عمود رخام باشد[16] برنگ عقیق

۱- نپ «را» ندارد. ۲- ب: گرفته. ۳- ب، نپ: نقرگین. ٤ - «دوو» در «نپ» نیست. ٥- «ط»: حضرت‌مصطفی و. ٦- کلمه در «نپ» نیست. ۷- «ط» جملهٔ «که مقصوره ...» راتا اینجا ندارد. ۸ - چهار کلمهٔ اخیر در «ط» نیست. وافزوده: طولست که مقصوره ازدست‌راست بردیوارجنوبی و غربی آنست. پوشش آن‌چهارصدو پنجاه‌ارش‌عرض ۹- نپ: برسراین ۱۰۰ - نپ: بن ۱۱۰- نپ: درزها را ...؛ ب: ... بارزیر ۱۲۰ - نپ: خام. ۱۳- ب: ارزیر. ۱٤- نپ (دراصل): آویخته (اصلاح) انداخته. ۱۵ - نپ: سرجها را جداست. ۱٦- ب، نپ: است.

* سورهٔ اسری آیهٔ ۲.

pdfmonkhama.com

سرخ. و تمامت ازارهٔ[1] مقصوره رخامهای ملوّن. و بردست‌راست محراب معاویه است و بردست چپ محراب عمراست رضی‌الله عنه[2] و سقف این مسجد بچوب‌پوشیده‌است، منقش و متکلف، و بر در و دیوار[3] مقصوره که باجانب ساحتست پانزده درگاهست و درهای بتکلف بر آنجا نهاده هریك ده گز علو در شش گز عرض، ده از آنجمله بر آن دیوار که چهارصد و بیست گزست و پنج بر آنکه صدوپنجاه گزست،[4] وازجملهٔ آن درها یکی برنجی است[5] بیش ازحد بتکلّف و نیکویی[6] ساخته‌اند، چنانکه گویی زرین است،[7] بسیم سوخته نقش کرده، و نام مأمون خلیفه بر آنجاست، گویند مأمون از بغداد فرستاده است، وچون همهٔ درها باز کنند اندرون مسجد چنان روشن شود که گویی ساحت بی‌سقفست اما وقتی که باد و باران باشد درها[8] باز نکنند، روشنی از روزنها[9] باشد. و بر چهارجانب این پوشش از آن هرشهری ازشهرهای شام وعراق صندوقهاست و مجاوران نشسته، چنانکه اندر مسجد الحرامست[10] بمکه، شرفهاالله تعالی. و از بیرون پوشش بر دیوار بزرگ که ذکررفت رواقی است[11] بچهل ودو طاق وهمهٔ ستونهایش[12] از رخام ملوّن و این رواق باروا‌ق مغربی پیوسته است[13] و در اندرون پوشش حوضیست در زمین[14] که چون سر نهاده باشد بازمین مستوی باشد جهت آب تا چون باران آید در آنجا رود. و بردیوار جنوبی دریست و آنجا متوضاست و آب، که اگر کسی محتاج وضو[15] شود در آنجا رود وتجدید وضو کند، چه اگر ازمسجد بیرون شود بنماز نرسد و نماز فوت شود از بزرگی مسجد وهمهٔ پشت‌بامها بارزیز[16] اندوده باشد و در زمین مسجد حوضها و آبگیرها بسیارست در[17] زمین بریده، چه مسجد بیکباره[18] برسر سنگست، چنانکه هرچند باران ببارد هیچ آب بیرون نرود و تلف نشود[19] همه در آبگیرها رود ومردم برمیدارند. وناودانها از ارزیز[16] ساخته که

۱– نپ: آزار. ۲ – ط: عمر. ۳ - کذا (ظ: وبردو دیوار؟ حاشیهٔ ب).
٤ – (در حاشیهٔ ب توضیحی راجع به ارش وگز آمده است که در فهرست لغات خواهیم آورد).
٥ – ب، ط: برنجی. ٦ - نپ: نیکو. ۷ - «ط» و بسیم. ۸. نپ: بارندگی ... و درها. ۹– نپ (در اصل): روز (اصلاح): روزنها. ۱۰– نپ، ب: مسجد حرامست.
۱۱– (در حاشیه «ب» راجع بکلمهٔ رواق توضیحی است که در فهرست لغات خواهیم آورد).
۱۲- ب؛ نپ: ستونهاش. ۱۳- نپ: پیوسته. ۱٤- ب، نپ: حوضی درزمین‌است. ۱٥-ب: وضوی؛ نپ: وضویی. ۱٦- ب: ارزیر. ۱۷- ط: که در. ۱۸-ب، نپ: بیکبار. ۱۹– واواز «ط» است.

آب بدانها فرود[1] آید و حوضهای سنگین در زیر ناودانها نهاده و[2] سوراخی در زیر آن که آب از آن سوراخ بمجری رود و بحوض رسد، ملوّث ناشده، و آسیب بوی نارسیده[3]. و در سه فرسنگی شهر آبگیری دیدم عظیم که آبها که ازکوه فرود آید در آنجا جمع شود و آن را راهی ساخته‌اند[4] که بجامع شهر رود، ودر همهٔ شهر فراخی آب درجامع باشد. اما در همهٔ[5] سراها حوضهای آب باشد از آب باران، که آنجا جز آب باران نیست، وهرکس آب بام خود گیرد. وگرمابه ها وهرچه باشد همه ازآب باران باشد و این حوضها که درجامعست هرگز محتاج عمارت نباشد که سنگ خاره است و اگر شقّی یا سوراخی بوده باشد چنان محکم کرده‌اند که هرگز خراب نشود. و چنین گفتند که این را سلیمان علیه‌السلام کرده است، وسر حوضها چنانست که چون تنوری، وسرچاهی سنگین‌ساخته[6] است برسرهرحوضی، تاهیچ چیزدرآن‌نیفتد، وآب آن شهر از همهٔ آبها خوشترست و پاکتر، و اگر اندك بارانی ببارد تا دو سه روز ازناودانها آب میدود، چنانکه هوا صافی شود واثرازابر[7] نماند[8]، هنوز قطرات باران همی چکد[9].

گفتم[10] که شهر بیت‌المقدس برسر کوهیست[11] و زمین هموارنیست، امامسجدرا زمین هموار و مستویست و از بیرون مسجد، بنسبت مواضع هرکجا نشیبست دیوار مسجد بلندترست ازآنکه، پی برزمین نشیب نهاده‌اند، و هرکجا فرازست[12] دیوارکوتاه‌ترست، پس بدان موضع که‌شهر ومحله‌ها درنشیبست[13] مسجدرادرهاست که همچنانکه نقب[14] باشد، بریده‌اند، و بساحت مسجد بیرون آورده، وازآن درها یکی را «باب‌النّبی»ص[15] گویند، و این در از جانب‌قبله‌یعنی جنوبست[16] واین‌راچنان ساخته‌اندکه ده‌گز پهنا دارد و ارتفاع بنسبت درجات[17] جایی پنج گز علوّ دارد یعنی

۱– ب: بدان...؛ نپ: بدان فرو. ۲– واو از «ط» است. ۳–ط،ب: نرسیده.
٤ – ط: راه ...؛ ب: راه‌ساختند. ٥–کلمه در «نپ» نیست. ٦– ب،ط «ساخته» ندارد.
۷– «ازابر» مخصوص«ط» است. ۸– نپ: نمانده. ۹نپ: می‌چکد. ۱۰– نپ: گفتیم.
۱۱– نپ: کوهست. ۱۲– نپ: فرازیست. ۱۳– نپ: نشیب. ۱٤ – نپ: لقب.
۱٥– ب، نپ: علیه‌الصلوة والسلام. ۱٦– ط: جنوبیست. ۱۷ – ط: بیست درجه.

سقف این ممر ، در جایی[1] بیست گز علوّست. و برپشت آن پوشش مسجدست، و آن ممر چنان محکمست که بنایی بدان عظیمی بر پشت آن ساخته‌اند و درو هیچ اثر نکرده. و در آنجا سنگها بکار برده‌اند که عقل قبول نکند که قوّت بشری بدان رسد کـه آن سنگ را نقل و تحویل کند. ومیگویند آن عمارت را سلیمان‌بن‌داود علیه‌السلام کرده است و پیغمبر ماص[2] درشب معراج از آن راهگذر[3] درمسجد آمد و این باب برجانب راه مکه است ، وبنزدیك در، بردیوار، باندازهٔ سپری بزرگ برسنگ نقشیست[4] گویند که حمزة‌بن عبدالمطلب عم رسول‌ص ٥ آنجا نشسته است سپری بر دوش‌بسته ، پشت بر آن دیوار نهاده ، و آن[6] نقش سپر اوست. و براین در مسجد که این ممر ساخته‌انـد دری[7] بدو مصراع بر آنجا نشانده ، دیوار مسجد از بیرون قریب پنجاه گز ارتفاع دارد وغرض از ساختن این در آن بوده‌است[8] تا مردم آن محله را که این ضلع مسجد با آنجاست بمحلهٔ دیگر نباید شد . وچون[9] درخواهند رفت بردر[10] مسجد ازدست راست[11] سنگی در دیوارست، بالای آن پانزده ارش[12] و عرض آن چهار ارش[13] . در ین مسجد از ین بزرگتر هیچ سنگی نیست ، اما سنگهای چهار گز وپنج گز بسیارست که بردیوارها[14] نهاده‌اند از زمین ، به‌سی[15] وچهل گز بلندی . و در پهنای مسجد دریست مشرقی که آن را « باب‌العین »گویند که چون از این در بیرون روند[15] و بنشیبی فرو رونـد آنجا چشمهٔ سلوان‌است.ودری دیگرست همچنین درزمین برده، که آنرا باب‌الحطة[17] گویند.وچنین گویند که این در آنست که خدای‌عزّ وجلّ بنی‌اسرائیل‌را بدین‌درفرمود در رفتن بمسجد ، قوله[18] تعالی : « ادخلوا الباب سجّداً وقولوا حطة نغفرلکم خطایاکم و سنزیدالمحسنین »[19] و دری دیگرست و آن‌را «باب‌السّکینه» گویند و در دهلیز آن مسجدیست با مخرابهای بسیار ودراولش بسته[20] است که کسی در نتواندشد[21] . گویند

۱ـ ط، ب : جاها . ۲ـ ب، نپ:علیه‌الصلوات(نپ:الصلوة) والسلام. ۳ـ ب،ط: رهگذر. ٤ ـ ط : نقش‌است . ٥ ـ ب ، نپ : علیه‌السلام . ٦ ـ نپ : آن . ۷ ـ نپ : و دری . ۸ـ ط: بوده. ۹ـ ب،ط: چون. ۱۰ـ ب،ط: و بردر. ۱۱ـ نپ بخط الحاقی. ۱۲ـ نپ: یازده . ۱۳ ـ نپ : چهار ارش علو و ؛ ب : و چهارارش عرض همچنین . ۱٤ ـ ب ، نپ : دیوار . ۱٥ـ ط : بستی . ۱٦ ـ کلمه در « ط » نیست . ۱۷ ـ نپ : الخطه . ۱۸ـ ط : بمسجد را لقوله . ۱۹ـ سورهٔ۲ (بقره) آیهٔ ٥٥ ۲۰ـ نپ : (دراصل) : بس ، (اصلاح) : بسته . ۲۱ـ اصل: نتوان . متن تصحیح قیاسیست .

تابوت سکینه که ایزد تبارك و تعالی در قرآن یاد کرده است آنجـا نهاده است که فرشتگان برگرفتندی . و جملهٔ درهای جامع بیت‌المقدس از[1] زیر وبالای نُه دراست که صفت کرده آمد.[2]

صفت دکان که میان ساحت جامعست و سنگ صخره کـه پیش از ظهور اسلام آن قبله بوده است ـ برمیان آن دکانی[3] نهاده است و آن[4] دکان[5] از بهر آن کرده‌اند که صخره بلند بوده است و نتوانسته‌اند[6] که آنرا بپوشش درآورند . این دکان[7] اساس نهاده‌اند[8] سیصد و سی ارش در سیصد ارش ، ارتفاع آن دوازده گز ، صحن آن هموار و نیکو ، بسنگ رخام و دیوارهاش[9] همچنین،[10] درز های آن بارزیز[11] گرفته و چهار سوی آن بتخته سنگهای رخام همچون حظیره کرده. و این دکان[12] چنانست که جـز بدان راهها که بجهة آن ساخته‌اند ، بهیچ جای دیگر بر آنجا نتوان شد و چون بـر دکان[5] روند ، بر بام مسجد مشرف باشند. و حوضی درمیان این دکان[5] در زیرزمین ساخته‌اند که همهٔ بارانها که بر آنجا بارد آب[12] بمجرایها[13] در ین حوض رود . و آب این حوض از همهٔ آبها که درین مسجد ست پاکیزه‌تر و خوشترست . و چهار قبّه در این دکان[5] است، ازهمه بزرگتر قبّهٔ صخره است که آن قبله بوده‌است .

صفت قبّهٔ صخره ـ بنای مسجد را چنان‌نهاده است که دکان بمیان‌ساحت آمده و قبّهٔ صخره بمیان‌دکان‌وصخره‌بمیان قبّه. و این[14] خانه‌بیست‌مثمّن راست،چنانکه‌هر ضلعی از این هشتگانه سی و سه ارش است . و چهار در بر چهـار جانب آن نهاده ، یعنی مشرقی و مغربی و شمالی و جنوبی ، ومیان هر دو در ضلعیست و همـهٔ دیوار بسنگ[15] تراشیده کرده‌اند مقدار بیست ارش ، و صخره را بمقدار صدگز دور باشد

۱ـ ب،نپ:«جامع» و«از» ندارند . ۲ـ ب ، ط : کرده‌ام . ۳ـ ط: دکان. ٤ ـ کلمه در « نپ » نیست . ٥ـ نپ: دکانی. ٦ ـ ب ، ط : نتوانسته . ۷ ـ نپ:... دکانی ؛ط : بر این دکان . ۸ ـ «ط» کلمهٔ عرض اضافه دارد . ۹ ـ ط : دیوارهایش . ۱۰ ـ نپ : ودرزهای . ۱۱ ـ ب: بارزیر . ۱۲ـ نپ :آب‌آن. ۱۳ـ ط: بمحرابها (ظ : بمحریهـا حدس حاشیهٔ «ب») . ۱٤ ـ (یعنی قبهٔ صخره . حاشیهٔ «ب») . ۱٥ ـ نپ (در اصل): بر سنگ (اصلاح) : از سنگ . ۱٦ـ ط : وصخره .

و نه شکلی راست‌دارد ، یعنی مرّبع‌یا مدوّر [۱] بل سنگیست‌نامناسب اندام [۲] چنانکه سنگهای کوه‌باشد [۳] و بچهار جانب صخره چهار ستون‌بناکرده اند مربع ، ببالای‌دیوار خانهٔ مذکور ، و میان هر دوستون از [۴] چهارگانه،جفتی اسطوانهٔ رخام قایم کرده‌همه ببالای [۵] آن ستونها، وبرسر آن دوازده ستون و اسطوانه بنیادگنبدی است [۶] که صخره در زیر آنست ، و دور صد و بیست ارش باشد و میان دیوار خانه و این ستون ها و اسطوانها،یعنی آنچه مربعست و بناکرده‌اند ستون میگویم [۷] وآنچه تراشیده واز یك [۸] پاره سنگ ساخته ، مدوّر،آنرا اسطوانه میگویم [۷] . اکنون میان این ستونها و دیوار خانه [۹] شش ستون دیگر بناکرده‌است ، ازسنگهای‌مهندم [۱۰] ومیان‌هردوستون سه‌عمود رخام ملوّن بقسمت [۱۱] راست‌نهاده، چنانکه‌درصف‌اوّل میان دوستون‌دوعمودبود، اینجا میان دو ستون سه عمود [۱۲] است و سر ستونها را بچهار شاخ کرده،که هر شاخی پایهٔ طاقی است و بر سر هر [۱۳] عمودی دو شاخ ، چنانکه بر سرهر [۱۴] عمودی پایهٔ دو طاق و بر سر هر ستونی پایهٔ چهارطاق افتاده است،آنوقت این گنبد عظیم برسراین‌دوازده ستون [۱۵] که بصخره نزدیکست چنانست که از فرسنگی بنگری [۱] آن قبّه چون سر کوهی پیدا باشد ، زیراکه از بن گنبد تا سر گنبد سی ارش باشد و برسر بیست گز دیوار و ستون نهاده است، که آن‌دیوارخانه است وخانه [۱۷] بردکان [۱۸] نهاده است که آن دوازده‌گز ارتفاع دارد ، پس از زمین ساحت مسجد تا سر گنبد شصت ودوگزباشد . وبام و سقف این خانه بنجارت پوشیده است و بر سر ستونها و عمودها و دیوارها [۱۹] بصفتی [۲۰] که مثل آن کم افتد ، وصخره مقدار بالای مردی اززمین برترست.وحظیره‌یی از رخام برگرد او [۲۱] کرده اند . تا دست بوی نرسد . و صخره سنگی کبودرنگست

۱ ـ ط : یعنی مدور یا مربع . ۲ ـ ب ، نپ : ... سنگی....اندامست . ۳ ـ ب،ط: کوهی . ۴ ـ « ط » ، « از » ندارد . ۵ ـ ط : بالای . ۶ ـ نپ (دراصل) :گنبد . (اصلاح)گنبدیست . ۷ـ نپ : می‌گوئیم . ۸ ـ ط :بیك . ۹ـظاهراًشش کلمهٔ اخیر تکرار شده‌است. ۱۰ـط : منهدم. ۱۱ ـ ط : و بقسمت . ۱۲ ـ (از عمود گویا مراد اسطوانه است . حاشیهٔ ب) . ۱۳ ـ کلمه از « نپ است » . ۱۴ ـ کلمه از « ط » است . ۱۵ـ ط : ستون‌است . ۱۶ ـ ط : نیکوی . ۱۷ ـ (مراداز‌خانه قبهٔ‌صخره است . حاشیهٔ‌ب) . ۱۸ ـ نپ : دکانی . ۱۹ ـ نپ ، ب : دیوار . ۲۰ـ ب،نپ : بصنعتی . ۲۱ـ ط:آن .

و هرگز کس [۱] پای بر آن ننهاده است . و از آنسو که قبله است یکجای نشیبی دارد و چنانست که گویی بر آنجا کسی [۲] رفته است و پایش بدان سنگ فرو رفته‌است،چنانکه گویی گل‌نرم بوده که نشان‌انگشتان پای در آنجا بمانده است [۳] وهفت پی‌چنین‌برش است و چنان شنیدم که ابراهیم علیه‌السّلام آنجا بوده است و اسحق علیه‌السّلام کودك بوده است و [۴] بر آنجا رفته و آن نشان پای اوست . و در آن [۵] خانهٔ صخره‌همیشه‌مردم باشند [۶] از مجاوران و عابدان، و خانه را [۷] بفرشهای نیکوبیاراسته‌اند ازابریشم‌وغیره ، و از میان خانه بر سر صخره قندیلی نقره آویخته [۸] است بسلسلهٔ نقره‌گین [۹] و در این خانه بسیار قنادیل نقره است، بر هر یکی نوشته‌که وزن آن چندست وآن قندیلها [۱۰] سلطان مصر ساخته است چنانکه [۱۱] حساب برمیگرفتم [۱۲] یکهزارمن نقره آلات [۱۳] در آنجا بود و شمعی [۱۴] دیدم هم‌آنجا بس بزرگ چنانکه هفت ارش درازی او بود و ستبری‌سه شبر ، همچون [۱۵] کافور سپید [۱۶] و بعنبر سرشته بود [۱۷] وگفتندهرسال سلطان مصر شمع بسیار [۱۸] بدانجا فرستد و یکی از این بزرگ باآن‌باشد [۱۹] ونام سلطان‌بزر، بر آن [۲۰] نوشته . و این مکان [۲۱] جاییست که سیوم خانهٔ خدای سبحانه و تعالی است ، چه میان علمای دین معروفست که هر نمازیکه در بیت‌المقدس گزارند [۲۲] بیست و پنجهزار نماز قبول افتد ، وآنچه بمدینهٔ رسول صم [۲۳] کنند هرنمازی بپنجاه هزار نمازشمارند، وآنچه بمکهٔ معظمه [۲۴] شرّف‌الله تعالی [۲۵] گزارند بصد هزار نماز

۱ ـ ب ، نپ :کسی . ۲ ـ نپ : بخط الحاقی . ۳ ـ ط : بمانده . ۴ ـ واواز «ط» است. ۵ ـ نپ :این . ۶ ـ نپ : باشد . ۷ ـ ب : خانه ؛ نپ (بخط الحاقی) : خانه را . ۸ـ ط : ب : برآویخته‌است . ۹ ـب : نقرگین . ۱۰ ـ نپ (بخط الحاقی) : قندیلها را ؛ ط : قندیلها را . ۱۱ ـ اصل همه جا : چنانچه (متن تصحیح قیاسیست) . ۱۲ ـ ب ، نپ: میگرفتم . ۱۳ ـ نپ :آلت . ۱۴ ـ بجز « نپ » : شمعی. ۱۵ ـ ب، نپ : چون . ۱۶ ـ ب : زباجی ؛ نپ : رباحی (ظ: رباحی حاشیهٔ «ب») اما صحیح ریاحی است . ۱۷ـکلمه در « نپ » نیست . ۱۸ ـ بجز « نپ » : بسیار شمع . ۱۹ـط ، ب و «نپ»اصلاح شده : و یکی ازآنها این بزرگ باشد . متن ما از «نپ» است قبل از اصلاح . ۲۰ ـ ط : بر زیرآن ؛ نپ : (در اصل) :آنجا ، (ظ:آنخانه؟ . حاشیهٔ ب) (اصلاح):آن. ۲۱ـ کلمه از«ط» است. ۲۲ـ اصل:گذارند (در هر سه موضع) (متن تصحیح حاشیهٔ «ب» است) . ۲۳ـ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ۲۴ ـ نپ : بمکه‌گزارند . ۲۵ـ سه کلمهٔ اخیر دد «ط» نیست .

قبول افتد ، خدای عزّ وجلّ همهٔ بندگان خود را توفیق دریافت آن روزی کناد .

گفتم[۱] که همهٔ بامها و پشت گنبدها را بارزیز[۲] اندوده‌اند و بچهار جانب خانه درهای بزرگ برنهاده است دو مصراعی[۳] از چوب ساج، و آن‌درها پیوسته بسته‌باشد. و بعد از این خانه قبّه‌بیست که آن را قبّهٔ سلسله گویند و آن آنست که سلسلهٔ[۴] داود علیه‌السلام آنجا آویخته است که غیر از خداوند[۵] حق را دست بدان نرسیدی وظالم و غاصب را دست از آن کوتاه آمدی[۶] و این معنی نزدیك علمامشهورست، و آن قبّه بر سر هشت عمود رخامست وشش ستون سنگین ، و همهٔ جوانب قبّه گشاده است ، الا[۷] جانب قبله که تا سر بسته است ومحرابی نیکودر آنجا ساخته. وهم برین دکان قبّه‌یی دیگرست بر چهار عمود رخام[۸] و آنرا نیز جانب قبله بسته است[۹]، محرابی نیکو بر آن ساخته، آن را قبّهٔ جبرئیل علیه‌السلام گویند ، و فرش دراین گنبد نیست ، بلکه زمینش خود[۱۰] سنگست که هموار کرده اند ، گویند شب معراج براق را آنجا آورده اند تا پیغمبر[۱۱] ص[۱۲] رکوب کرد . واز پس آن[۱۳] قبّه‌یی دیگرست که آنراقبهٔ رسول[۱۴] ص[۱۲] گویند ، میان این قبّه وقبهٔ جبرئیل‌بیست ارش باشد، واین قبه نیز بر سر[۱۵] چهار ستون[۱۶] رخامست وگویند شب معراج رسول‌ص[۱۲] اول بقبّهٔ صخره نماز کرد[۱۷] و دست بر صخره نهاد وچون بیرون می‌آمد صخره از برای جلالت‌او برخاست و رسول‌ص[۱۲] دست بر صخره نهاد تا بازبجای خود شد وقرار گرفت وهنوز[۱۸] آن‌نیمه معلّقست ،ورسول صلی‌الله علیه و آله[۱۹] وسلم از آنجابآن[۱۹] قبه آمد که‌بدومنسوبست‌و بر براق نشست و تعظیم این[۲۰] قبه از آنست. ودرزیر صخره‌غاریست‌بزرگ‌چنانکه[۲۱] همیشه شمع در آنجا افروخته باشد وگویند چون‌صخره‌حرکت برخاستن کرد زیرش

۱ ـ نپ : گفتیم ؛ ط : و گفتم . ۲ ـ ط : ... از ار زیز ؛ ب : گنبدها بار زیز .
۳ ـ ب ، نپ : دو مصراع . ٤ ـ کلمه از « نپ» است . ٥ ـ نپ : صاحب. ٦ـب ، نپ : دست بدان نرسیدی . ۷ ـ ط : جز . ۸ ـ نپ : رخامین. ۹ـ ط : دوخته است .
۱۰ ـ ط : خورده . ۱۱ ـ نپ : پیغمبر ما . ۱۲ ـ نپ ، ب : علیه‌الصلوة والسلام .
۱۳ ـ نپ : این . ۱٤ ـ نپ : رسل . ۱٥ـکلمه از « ط » است . ۱٦ـ اینجا گویا ستون را مرادف اسطوانه استعمال کرده است چه تعریف سابق‌الذکر ستون با رخام بودن‌این‌گویا نمیسازد (حاشیهٔ ب) . ۱۷ـ ط : کرده . ۱۸ ـ نپ : هنوز .(بدون‌واو)۱۹ـنپ : باین .
۲۰ ـ نپ : آن . ۲۱ـ ط ، ب : چنانچه.

خالی‌شد وچون‌قرار گرفت همچنان بماند .

صفت درجات راه دکان که بر ساحت جامعست ـ بشش موضع راه بردکانست و هریکی را نامیست : از جانب قبله دو راهست[۱] که بآن درجه ها برروند که چون بر میان جای[۲] ضلع دکان بایستند یکی از آن درجات بردست راست باشد ودیگری[۳] بر دست چپ ، آنرا که بردست راست بود مقام‌النّبی‌ص[٤] گویند وآنراکه بردست‌چپ بود مقام غوری . و مقام‌النّبی[٥] از آن گویند که‌شب معراج پیغمبرص[٦] بر آن درجات‌بر دکان رفته است و از آنجا در قبّهٔ صخره رفته . و راه حجاز نیز بر آنجانب است . اکنون این درجاترا پهنای[۷] بیست ارش باشد، همهٔ درجه ها ازسنگ تراشیدهٔ مهندم[۸] چنانکه هر درجه یکپاره[۹] یا دو پاره سنگست‌مربّع بریده و چنان ترتیب داده[۱۰] که اگرخواهند با[۱۱] ستور بآنجا برتوانند[۱۲] شد ، و بر سر درجات چهارستونست ، از سنگ رخام سبز ، که بزمرّدشبیه است ، الاآنکه[۱۳] برین رخامها نقطه بسیارست‌ازهر رنگ . وبالای هر عمودی از این ده ارش باشد و سطبری چندانکه درآغوش دومرد گنجد ، و بر سر این چهار عمودسه طاق زده است‌چنانکه‌یکی‌مقابل درجه[۱٤] ودو بر دو جانب ، و پشت طاقها راست‌کرده و این را شرفه وکنگره برنهاده چنانکه مربعی مینماید و این عمودها و طاقها را همه بزر[۱٥] و مینا منقّش‌کرده اند چنانکه از آن خوبتر نباشد. و دارافزین دکان همه‌سنگ‌رخام‌سبزمنقّطست وچنانست که‌گویی‌بر[۱٦] مرغزار گلها شکفته است . و مقام غوری چنانست که بریك موضع سه درجه[۱۷] بسته است : یکی محاذی دکان ، و دو بر جنب دکان ، چنانکه از سه جای مردم برروند ، و از[۱۸] اینجا نیزبر سه درجه همچنان عمودها نهاده است وطاق بر سر آن‌زده و شرفه

۱ ـ ط ، ب : دو راهیست . ۲ ـ ط ، ب : جایی . ۳ ـ ط ، ب : دیگر .
٤ ـ ب : نپ ، علیه‌السلام . ٥ ـ ط : النبی ص . ٦ ـ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام.
۷ ـ نپ : پهنا . ۸ ـ ط : منهدم . ۹ ـب، ط : بیکپاره . ۱۰ ـ نپ : بترتیب ساخته ؛ ب : ... ساخته . ۱۱ ـ « با » در « نپ » بخط الحاقیست . ۱۲ ـ نپ : تواند .
۱۳ ـ بجز « ط » : برآنکه . ۱٤ـ ب، ط : در. ۱٥ـ نپ : بر. ۱٦ـ در « نپ » « بر » بخط الحاقیست . ۱۷ ـ کلمه در «ط» نیست . ۱۸ـ ظاهراً «از» زائدباشد.

نهاده و درجات هم بدان ترتیب که آنجا گفتم[1] از سنگ تراشیده، هر درجه دو یا سه پاره سنگ طولانی، وبر پیش ایوان نوشته بزر و کتابهٔ[2] لطیف که: «امربه‌الامیرلیث الدوله نوشتکین[3] غوری». و گفتند این لیث‌الدوله بندهٔ سلطان مصربوده‌است[4] واین راهها و درجات وی ساخته است[5] وجانب مغربی دکان هم دوجایگاه درجابسته‌است و راه کرده، همچنان بتکلّف که‌شرح دیگرهارا گفتم[1]. و برجانب مشرقی‌هم راهیست همچنان بتکلف ساخته و عمودها زده وطاق ساخته وکنگره برنهاده، آنرا مقام شرقی گویند. و ازجانب شمالی راهیست از همه عالی‌تر وبزرگتر وهمچنان عمودهاوطاقها ساخته‌وآنرا مقام‌شامی[6] گویند، وتقدیر کردم که بدین شش راه که ساخته‌اندصدهزار دینار خرج شده باشد.

و بر ساحت مسجد، نه بر دکان، جاییست چندانکه مسجدی کوچك برجانب شمالی، که آنرا چون حظیره ساخته‌اند ازسنگ تراشیده ودیوار او ببالای مردی‌بیش نباشد[7] وآنرا محراب داود[8] گویند. و نزدیك‌حظیره سنگیست ببالای‌مردی که‌روی چنانست که زیلوی[9] کوچك‌بر آن[10] موضع‌افتد[11] سنگ ناهموار، وگویندابن کرسی سلیمان‌علیه‌السلام[12] بوده‌است‌وگفتند که‌سلیمان‌علیه‌السلام بر آنجانشستی‌بدانوقت‌که عمارت مسجد همی‌کردند. این معنی در جامع بیت‌المقدس دیده بودم وتصویر کرده و همانجا بر روزنامه‌یی که داشتم‌تعلیق زده.[13] از نوادر بمسجد[14] بیت‌المقدس درخت جوز[15] دیدم.

پس‌ازبیت‌المقدس زیارت[16] ابرهیم خلیل‌الرّحمن علیه‌السلام[17] را عزم کردم[18]، چهارشنبهٔ غرهٔ ذی‌القعدهٔ سنهٔ ثمان[19] وثلثین‌واربعمایه[20]. ازبیت‌المقدس تاآنجاکه آن

۱ ـ نپ: گفتیم. ۲ ـ ط: کتابت ۳ ـ نپ: توشتکین. ۴ ـ ط، ب: بوده.
۵ ـ ط: ساخته. ۶ ـ نپ: السامی. ۷ ـ ب، نپ: باشد. ۸ ـ ط: داودعلیه‌السلام.
۹ ـ نپ (در اصل): ربلولی (اصلاح): ریلولی. ۱۰ ـ ب: کوچکتر ازآن.
۱۱ ـ این جمله از «سروی» تا اینجا مضطرب و نامفهوم است و لابدتحریفی وغلطی درآن هست (حاشیهٔ ب). ۱۲ ـ علیه‌السلام از «ط» است. ۱۳ ـ مقصود از این عبارت چیست و بکجا راجعست؟ (حاشیهٔ ب). ۱۴ ـ نپ: بمسجد آدینه. ۱۵ ـ ب: حور؛ نپ: خورد (= مورد؟ حاشیهٔ ب). ۱۶ ـ نپ: بزیارت. ۱۷ ـ ب، نپ: علیه‌الصلوة والسلام. ۱۸ ـ ط: کرده. ۱۹ ـ کلمه در «نپ» نیست. ۲۰ ـ «ط» افزوده: بجانب مقصود حرکت نمود.

مشهدست شش فرسنگست و راه سوی جنوب میرود و در[1] راه دیهای بسیارست و زرع[2] وباغ بسیار[2] و درختان بی‌آب، از انگور و انجیر و زیتون وسماق خود روی[2] نهایت‌ندارد[4]. بدوفرسنگی شهر چهار دیه‌است‌وآنجا چشمه‌ییست‌وباغ وبساتین‌بسیار وآنرا فرادیس گویند، خوشی موضع را[5]. و بیکفرسنگی‌شهر بیت‌المقدس ترسایان‌را جاییست که آنرا عظیم بزرگ میدارند و همیشه قومی آنجا مجاور باشند و زایران بسیار رسند وآنرا بیت‌اللحم گویند و ترسایان قربان[6] آنجاکنند و از روم آنجا بسیار آیند و من آنروزکه ازشهر بیامدم[7] شب آنجا بودم.

صفت مشهد[8] خلیل علیه‌السلام[9] ـ اهل شام و بیت المقدس این مشهد را خلیل گویند و نام دیه[10] نگویند، نام آن دیه مطلون[11] است و بر این مشهد وقفست[12] با بسیار دیهای[13] دیگر و بدین دیه[10] چشمه‌ییست که از سنگ بیرون می‌آید آبکی اندك و راهی دور، جوی‌بریده‌وآنرانزدیك‌دیه[10] بیرون‌آورده وازبیرون دیه[10] حوضی ساخته‌اند سرپوشیده آن‌آب را درآن حوض همی گیرند[14] تا تلف نشود، تا مردم دیه[10] و زایران راکفاف باشد. مشهد برکنار دیه است از سوی جنوب وآنجا جنوب مشرقی[15] باشد. مشهد چهار دیواریست از سنگ تراشیده ساخته وبالای‌آن هشتاد ارش در پهنای چهل ارش، ارتفاع[16] دیوار بیست ارش. سر دیوار دو ارش ثخانت دارد. و محراب ومقصوره‌یی کرده است ازپهنای این‌عمارت، و درمقصوره محرابهای نیکو ساخته‌اند، و دو گور در مقصوره نهاده است، چنانکه سرهای ایشان از سوی قبله است و هر دوگور بسنگهای تراشیده ببالای مردی بر آورده‌اند، آنکه بر دست

۱ ـ ب، نپ: بر. ۲ ـ نپ: رز. ۳ ـ ب: بسیار است. ۴ ـ ط: بی‌نهایت؛ نپ: خودنهایت ندارد و. ۵ ـ نپ (اصل مانندمتن‌ما) (باصلاح‌جدید): ازخوشی‌موضع.
۶ ـ ب، ط: آنجا قربان. ۷ ـ ط: میآمدم. ۸ ـ کلمه‌از«ط»است. ۹ ـ ب، نپ: صلوات‌الله علیه. ۱۰ ـ نپ: دیهه. ۱۱ ـ نپ: (دراصل): مرطلون (اصلاح): مرطون(= حبرون؛ معجم‌البلدان یاقوت ج ۲ ص ۴۶۸ حاشیهٔ ب). ۱۲ ـ نپ (اصلاح‌جدید): وقفیست.
۱۳ ـ نپ: دیهه‌های. ۱۴ ـ نپ: میگیرند. ۱۵ ـ ط: جنوبی‌و مشرقی. («ب» در حاشیه نسبت باین‌ترکیب اظهارتردید کرده‌است). ۱۶ ـ (عبارت مفهوم نیست میگوید بالای آن هشتاد ارش و ارتفاع بیست ارش‌فرق بین«بالا» و«ارتفاع» چیست؛ شاید درعبارت‌سقطی‌وتحریفی باشد. حاشیهٔ ب) ممکن‌است‌کلمهٔ«بالا» تصحیف‌کلمهٔ پهنا باشد ودراینصورت عبارت استوار خواهدبود.

راستست قبر اسحق‌بن ابراهیم است و دیگر از آن زن اوست علیه‌السلام[1]، میان هر دو گور مقدار ده ارش باشد و در این مشهد زمین و دیوار را بفرشهای قیمتی و حصیرهای مغربی آراسته‌اند[1]، چنانکه از دیبا نیکوتر بود[1] و[2] مصلی[3] نمازی حصیر آنجا دیدم[4] که گفتند امیرالجیوش، که بندهٔ سلطان مصرست، فرستاده است. گفتند آن[5] مصلی در مصر به‌سی دینار زرمغربی خریده‌اند که اگر[6] آن مقدار دیبای رومی بودی بدان بها نیرزیدی و مثل آن هیچ جای[7] ندیدم. چون ازمقصوره بیرون روند بمیان[8] ساحت مشهد دو خانه است هر دو مقابل قبله، آنچه بردست راستست اندر آن قبر ابراهیم خلیل علیه‌السلام[9] است و آن خانه‌یی بزرگست و دراندرون آن خانه‌یی دیگرست که گرد او برنتوان[10] گشت و چهار دریچه دارد که زایران گرد خانه میگردند[11] و از هر[12] دریچه قبر را می‌بینند و خانه را[13] زمین و دیوار در فرشهای دیبا گرفته‌اند[14] و گوری از سنگ برآورده بمقدار[15] سه گز و قندیلها و چراغدانهای نقره گین[16] بسیار آویخته. و آن خانهٔ دیگر که بر دست چپ قبله است، اندر آن گور ساره است که زن ابراهیم[17] علیه‌السلام بود[18]. و میان هر دوخانه رهگذری، که در هر دوخانه در آن رهگذرست چون دهلیزی و آنجا نیز قنادیل ومسرجهای[19] بسیار آویخته، وچون از این هر دو خانه بگذرند دوگورخانهٔ دیگرست نزدیك هم: بر دست راست قبر یعقوب پیغمبر علیه‌السلام است و بر[20] دست چپ گورخانهٔ زن یعقوب است. وبعد از آن خانه‌هاست که ضیافتخانهای ابراهیم صلوات‌الله علیه بوده است. و در این مشهد شش گورست. و از این چهار دیوار بیرون[21] نشیبی است ودر آنجا[22] گور خانهٔ[23] یوسف‌بن یعقوب علیه‌السلام است، گنبدی نیکو ساخته‌اند و گوری سنگین کرده، و

۱ــ کلمه در«ط» نیست. ۲ــاصل: آراسته. ۳ــنپ: بودمصلی؛ط:... مصلا. ۴ــب، نپ: دیدم آنجا. ۵ ــ نپ : این. ۶ ــ نپ :که. ۷ ــ ب ، ط: جائی. ۸ــنپ : بمیانهٔ. ۹ ــ ب، نپ:صلوات‌الله‌علیه. ۱۰ ــط : آن ...؛ ب : ... نتواند. ۱۱ ــ ب ، ط : مینگرند. ۱۲ــ نپ : بهر. ۱۳ ــط : خانه را از. ۱۴ ــ ب ، نپ :گرفته است. ۱۵ــ نپ : مقدار. ۱۶ــ ب:چراغدانها نقرگین ؛ط : چراغدانها... ۱۷ــ نپ : ابراهیم است. ۱۸ــ ط : بوده ؛ «نپ» کلمه‌را ندارد. ۱۹ ــ نپ : و مسرجه. ۲۰ــ ب ، نپ : از. ۲۱ ــ ط : پس‌ازاین چهاردیوار. ۲۲ــ بجز « ط»: وازآنجا. (احتمال‌حاشیهٔ«ب» :وآنجا). ۲۳ــ ب ، نپ:گور.

بر آنجانب که صحراست، میان گنبد یوسف علیه‌السلام و این مشهد، مقبره یی عظیم کرده اند و ازبسیاری جایها[1] مرده‌ها[2] بدانجا آورده‌اندو دفن کرده، و بربام مقصوره یی که در مشهد ست حجره ها ساخته اند، مهمانان را که آنجا رسند، و آنرا اوقاف بسیار باشد از دیهها[3] و مستغلات[4] در بیت‌المقدس. و آنجا اغلب جو باشد و گندم اندك باشد و زیتون بسیار باشد. مهمانان و مسافران و زایران را نان وزیتون دهند. آنجا مدارها(؟) بسیار ست که با ستر[5] وگاو همه روز آرد کنند، وکنیزکان باشند که همه روز[6] نان پزند و نان های ایشان هریکی یك‌من باشد، هرکه آنجا رسد او را هر روز یك گردهٔ نان وکاسه یی عدس بزیت پخته دهند، و مویز نیزدهند[7]، و این عادت از روزگار خلیل الرّحمن علیه‌السلام تا این ساعت بر قاعده مانده. و روز[8] باشد که پانصد کس آنجا برسند وهمه را آن ضیافت مهیاباشد. وگفتند[9] که اوّل این مشهد را درنساخته بودند وهیچکس درنتوانستی رفتن، الا از ایوان[10] ازبیرون زیارت کردندی، چون مهدی بملك مصر بنشست فرمود تا آنرا در بگشادند و آلتهای بسیار بنهادندو[11] فرش و طرح و عمارت بسیار کردند و در مشهد برمیان دیوار شمالیست چنانکه از زمین بچهار گز بالاست، و از هر دو جانب درجات سنگین ساخته اند که بیك جانب[12] برروند و بدیگر جانب فرو روند[13] و دری آهنین کوچك برآنجا نشانده است.

پس من از آنجا با[14] بیت‌المقدس آمدم، و ازبیت‌المقدس پیاده با جمعی که عزم سفر حجاز داشتند برفتم، دلیل ما[15] مردی جلد و پیاده و نیکو روی[16] بود، او را ابوبکر همدانی میگفتند. نیمهٔ[17] ذی‌القعده‌سنهٔ ثمان وثلثین واربعمائه ازبیت‌المقدس

۱ــ ط ، ب : جاها. ۲ ــ ب : مرده را ؛ نپ : (دراصل) : مردم (اصلاح) : مرده. ۳ ــ ط : دیهات ؛ نپ : دیها. (متن احتمال حاشیهٔ «ب» است). ۴ ــ ط : مستقلات. ۵ ــ نپ : با شتر. ۶ ــ نپ : روزه. ۷ ــ نپ : بدهند. ۸ ــ ط ، ب : روزی. ۹ ــ ط ، ب :گویند. ۱۰ ــ ط « الا از ایوان » ندارد. ۱۱ ــ نپ (دراصل) : از (بعد با قلمی جدیدآن را زده اند ، ولی هیچ چیز بجای‌آن ننوشته). ۱۲ ــ نپ : بآنجا. ۱۳ ــ ط. فرودآیند. ۱۴ ــ ب،ط : به. ۱۵ــ کلمه از «ط» است. ۱۶ــ ب: پیاده و رو نیکو؛ نپ: پیاده‌روی (ظ). ۱۷ــ ط ، ب : به‌نیمهٔ.

برفتیم[1] سه روز را بجایی[2] رسیدیم که آنرا عرعر[3] میگفتند و آنجا نیز آب روان و اشجار بود. بمنزلی دیگر رسیدیم که آنرا وادی‌القری میگفتند و از آنجا[4] بمنزل دیگر رسیدیم و[5] از آنجا بده روز بمکه رسیدیم[6]. و آن سال قافله از هیچ طرف نیامد و طعام یافت نمی‌شد، پس[7] بسکة العطّارین فرود آمدیم[8] برابر باب‌النّبی[9]. روز دوشنبه بعرفات بودیم، مردم پر[10] خطر بودند از عرب. چون ازعرفات بازگشتم دو روز بمکه بایستادم و براه شام بازگشتم سوی بیت‌المقدس.

پنجم محرّم سنهٔ تسع[11] وثلثین واربعمائهٔ هلالیه بقدس رسیدیم. شرح مکه وحجّ اینجا ذکر نکردم[12]، تا بحجّ آخرین بشرح بگویم.

ترسایان را به بیت‌المقدس کلیسائیست[13] که آنرا بیعة‌القمامة گویند و آنرا عظیم بزرگ دارند، و هر سال از روم خلق بسیار[14] آنجا آیند بزیارت، و ملك روم[15] نیز نهانی بیاید[16] چنانکه کس نداند، و بروزگاری که عزیز مصر الحاکم بامرالله بود قیصر روم آنجا[17] آمده بود و حاکم[18] از آن خبر داشت، رکابداری از آن خود نزدیك او فرستاد و نشان داد که بدان حلیت و صورت مردی در جامع بیت‌المقدس نشسته است، نزدیك وی رو، بگو که حاکم مرا نزدیك تو فرستاده است و میگوید تا ظن نبری که من از تو خبر ندارم، اما ایمن باش که بتو هیچ قصد[19] نخواهم کرد. و هم حاکم فرمود تا آن کلیسا[20] را غارت کردند و بکندند وخراب کردند، ومدتی خراب بود، بعد از آن قیصر رسولان فرستاد با[21] هدایا، وخدمتهای بسیار کرد[22] وصلح طلبید و شفاعت کرد تا اجازت عمارت کلیسا[20] دادند و بازعمارت کردند. واین کلیسا[20] جایی وسیعست چنانکه هشتهزار[23] آدمی را در آن جای[24] باشد، همه را[25] بتکلف بسیار ساخته

۱ ـ ط، ب: برفتیم. ۲ ـ ب: بجای. ۳ ـ ب: ارعز؛ نپ (در اصل) از عر (اصلاح): اعزالقری (کذا). ٤ ـ «و ازآنجا» از «نپ» است. ٥ ـ ب، ط: که. ٦ ـ ب: رسیدم. ۷ ـ ب: نمی‌یافت پس که؛ نپ: نمی‌یافت که. ۸ ـ ب، نپ: آمدم. ۹ ـ نپ: علیه‌السلام. ۱۰ ـ ط: بر. ۱۱ ـ ط: تسعة. ۱۲ ـ نپ: نکردیم. ۱۳ ـ ب، نپ: کلیسیائی است. ۱٤ ـ ط: بسیاری. ۱٥ ـ ب، نپ: الروم. ۱٦ ـ ب: بیامد. ۱۷ ـ «آنجا» در «ب» مکرر شده است. ۱۸ ـ ب، ط: حاکم (بی‌واو). ۱۹ ـ ط: قصهٔ. ۲۰ ـ اصل: کلیسیا. ۲۱ ـ ب، نپ: و. ۲۲ ـ در «نپ» کلمه بخط الحاقیست. ۲۳ ـ نپ: بیستهزار. ۲٤ ـ ب: جا، نپ: جائی. ۲٥ ـ ب، نپ: همه.

از رخام رنگین و نقاشی و تصویر و کلیسا را از اندرون بدیباهای رومی آراسته[1] و مصوّر کرده و بسیار زرّ طلا بر آنجا بکار برده، و صورت عیسی علیه‌السلام را[2] چند جا ساخته که برخری نشسته‌است[3] و صورت دیگر انبیا چون: ابراهیم واسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان او[4] علیهم‌السلام بر آنجا کرده و بروغن سندروس مدهّن[5] کرده و باندازهٔ هرصورتی آبگینه‌یی رقیق ساخته و برروی صورتها نهاده، عظیم شفّاف چنانکه هیچ حجاب صورت نشده است[6] و آنرا[7] جهت گرد وغبار کرده‌اند تا برصورت ننشیند و هر روز آن آبگینه ها را خادمان پاك کنند. و جز این چند موضع دیگرست همه بتکلّف[8] چنانکه اگرشرح آن نوشته‌شود بطول[9] انجامد. و[10] دراین کلیسا موضعیست بدو قسم[11] که بر صفت بهشت و دوزخ ساخته اند، یك نیمه از آن وصف بهشت و بهشتیان[12] است و یك نیمه از آن صورت دوزخ و دوزخیان[13] وآنچه بدان ماند، و آن جاییست که همانا درجهان چنان جای[14] دیگر نباشد. و درین کلیسا بساقسّیسان و راهبان[15] نشسته باشند و انجیل خوانند و نماز کنند و شب و روز[16] بعبادت مشغول باشند.

پس از بیت‌المقدس عزم کردم که در دریا نشینم و بمصر روم و باز از آنجا بمکه روم. باد معکوس بود و متعذّر بود بدریا در شدن[17] براه خشك برفتم، و به‌رمله بگذشتم، بشهری رسیدم[18] که آنرا عسقلان میگفتند برلب دریا، شهری عظیم[19] و بازار وجامع نیکو و طاقی دیدم که آنجا بود کهنه، گفتند مسجدی بوده‌است، طاقی سنگین، عظیم بزرگ، چنانکه اگر کسی خواستی خراب کند، فراوان مالی خرج باید کرد تا آن خراب شود. و از آنجا برفتم و در راه بسیار دیهها[20] و شهر ها دیدم که

۱ ـ ب: پیراسته؛ نپ ظ: بیاراسته. ۲ ـ نپ (بخط جدید): در. ۳ ـ ب، ط: نشسته. ٤ ـ او در «نپ» بخط الحاقیست. ٥ ـ ب، نپ: بدهن. ٦ ـ ط: نشده. ۷ ـ و آنرا در «نپ» بخط الحاقیست. ۸ ـ ط: که همه‌را بتکلف ساخته‌اند. ۹ ـ ب، نپ: بتطویل. ۱۰ ـ «ب» واو ندارد. ۱۱ ـ نپ: قسمت. ۱۲ ـ ب، نپ: بهشتیان و بهشت. ۱۳ ـ ب: نپ: دوزخیان ودوزخ. ۱٤ ـ نپ: جائی. ۱٥ ـ ط: رهبانان؛ نپ: راهبانان. ۱٦ ـ «ط» دو کلمهٔ اخیر را ندارد. ۱۷ ـ ب، نپ: بدریا متعذر بود درفتن. ۱۸ ـ ب، نپ: رسیدیم. ۱۹ ـ جملهٔ «برلب دریا شهری عظیم» از «نپ» است. ۲۰ ـ ب، ط: دیها؛ نپ: ودیها (متن از حاشیهٔ «ب» است).

شرح آن مطول می‌شود مختصر[1] کردم ، بجایی رسیدم کـه آنرا طینه[2] میگفتند و آن بندر بود کشتیها را ، و از آنجا به تنیس میرفتند ، درکشتی نشستم ، تا تنیس. و این[3] تنیس جزیره‌ییست[4] و شهری نیکو و از خشکی دورست ، چنانکه از بامهـای[5] شهر ساحل را[6] نتوان دید ، شهری انبوه و بازارهای نیکو و دو جامع در آنجاست،وبقیاس ده هزار دکان در آنجا باشد ،وصد دکان عطّاری باشد ، و آنجا در تابستان دربازارها کشکاب فروشند،که شهری گرمسیرست و رنجوری بسیار باشد. و آنجاقصب رنگین بافند از عمامه‌ها و وقایه‌ها و آنچه زنان پوشند . از این قصبهای رنگین‌هیچ[7] جا مثل آن نبافند که درتنیس،و آنچه سپید باشد به دمیاط بافند، و آنچه درکارخانهٔ‌سلطانی[8] بافند بکسی نفروشند و ندهند. شنیدم که ملك فارس بیست هزار دینار به‌تنیس فرستاده بود تا بجهت‌او یکدست جامهٔ خاص بخرند ، و چند سال آنجا بودند و نتـوانستند خریدن ، و آنجـا بافندگان معروفند که جامهٔ خاص بافند ، و شنیدم که کسی آنجـا دستار سلطان مصر بافته بود ، آنرا پانصد دینار زر مغربی فرمود، ومن آن دستار دیدم، گفتند چهار هزار دینار مغربی ارزد . و بدین شهر تنیس بوقلمون بافند[9] کـه در همهٔ عالم جای[10] دیگر نباشد ، آن جامه‌یی رنگین[11] است که بهروقتی ازروز به‌لونی دیگر نماید و بمغرب ومشرق آن جامه ازتنیس برند. وشنیدم که سلطان روم کس[12] فرستاده بود و از سلطان مصر درخواسته[13] که صد شهر ازملك وی بستاند و تنیس را[14] بوی دهد ، سلطان قبول نکرد، و اورا از آن[15] شهر مقصودقصب و بوقلمون بود.

چون[16] آب نیل زیادت شود آب تلخ دریا را ازحوالی تنیس دور کند چنانکه تا ده فرسنگ حوالی‌شهر آب دریاخوش شود[17] آنوقت بدین‌جزیره وشهر[18] حوضهای

۱ـ ب ، نپ : تخفیف . ۲ـ نپ: طبیه. ۳ ـ ط ، ب : وآن . ٤ـ نپ:جزیره‌است. ۵ ـ نپ : نامهای . ٦ـ ب ، نپ : ساحل . ۷ ـ ط : که هیچ . ۸ ـ نپ : سلطان . ۹ ـ «نپ» کلمه را ندارد . ۱۰ـ نپ : جائی . ۱۱ ـ ب ، ط : زرین ؛ نپ (در اصل) : زمین (متن‌ماصورت اصلاحی « نپ » است .) ۱۲ـ ط ، ب :کسی . ۱۳ ـ ب،ط : درخواسته‌بود. ۱٤ـنپ : تنیس . ۱۵ ـ نپ : این . ۱٦ ـ نپ : وچون . ۱۷ـ ب ، نپ : باشد . ۱۸ـ نپ (در اصل) :شهر(اصلاح) : شهرو(کذا).

عظیم ساخته‌اند که[1] بزیر زمین فرو رود، و آنرا استوار کرده ، و ایشان آنرا مصانع خوانند ، وچون آب نیل غلبه کند[2] و آب شور وتلخ را[3] از آنجا دور کند این[4] حوضها پر کنند و آن چنانست که چون راه آب بگشایند آب دریا در حوضها و مصانع رود و آب این شهر از این مصنعهاست که بوقت زیاده شدن نیل پر کرده باشندوتاسال‌دیگر از آن آب برمیدارند و استعمال میکنند و هر کرا بیش باشد بدیگران میفروشد[5] . ومصانع وقف نیز بسیار باشد که بغربادهند. و دراین‌شهرتنیس‌پنجاه هزارمرد باشد و مدام هزارکشتی در حوالی شهربسته باشد ازآن بازرگانان و نیز از آن سلطان‌بسیار باشد، چه‌هرچه بکار آید همه را بدین[6] شهر باید آورد که آنجا هیچ چیز[7] نباشدوچون جزیره بیست[8] تمامت معاملات[7] بکشتی‌باشد. و آنجا لشکری تمام با سلاح مقیم باشند احتیاطرا، تا از فرنگ و روم‌کس[9] قصد آن نتواند[10] کرد.و از ثقات شنودم[11] که‌هر روز هزار دینار مغربی از آنجا بخزینهٔ سلطان مصر رسد چنانکه آن مقدار بـروزی معیّن باشد[12] و محصّل آن‌مال یکتن‌باشد که اهل شهر بدو تسلیم کنند دریك‌روزمعیّن و وی بخزانه رساند که‌هیچ[13] از آن‌منکسر[14] نشود وازهیچکس بعنف چیزی‌نستاند[15] و قصب و بوقلمون که جهت‌سلطان بافند همه رابهای تمام دهند[16] چنانکه‌مردم‌برغبت کار سلطان‌کنند نه چنانکه در دیگر ولایتهاکه[17] از جانب دیوان وسلطان بـر صنّاع سخت پردازند[18] وجامهٔ عماری شتران ونمد زین اسپان‌بوقلمون بافندبجهت‌خواص[19] سلطان. ومیوه و[20] خواربار شهر از رستاق مصر برند و آنجا آلات آهن‌ممتاز[21] سازند چون مقراض و کارد وغیره‌و[20] مقراضی[22] دیدم که از آنجا بمصر آورده بودند،پنج[23] دینار مغربی میخواستند ، چنان بود که چـون مسمارش بر میکشیدنـد گشوده

۱ـ ب ، نپ : ساخته‌اند . ۲ـ نپ : شود . ۳ـ ب ، نپ : تلخ را . ٤ ـ نپ : و این . ۵ـ ب : میفروشند . ٦ـ ب : همه بدین؛ نپ : همه درین . ۷ـکلمه در«نپ» نیست . ۸ـ نپ: جزیره است . ۹ـ نپ : کسی. ۱۰ ـ اصل : نتوان (متن تصحیح قیاسیست) . ۱۱ـ نپ : شنیدم . ۱۲ـ (حاشیهٔ«ب»:؟؟) . ۱۳ـ نپ :کس . ۱٤ـط: کسر ؛ نپ : منکر . ۱۵ ـ ب ، نپ : نستانند. ۱٦ـ نپ : بدهند. ۱۷ـ ط : ولایات . ۱۸ـ نپ : سخت‌تر دارند. ۱۹ـ ب ، نپ: خاص ۲۰ـ «نپ» واو ندارد. ۲۱ـکلمه‌از «ط» است. ۲۲ـ ب ، نپ : مقراض. ۲۳ـ ب،ط : پنج .

میشد[1] وچون مسمار فرو میکردند در کاربود. و آنجا زنان را عاّتی میافتد باوقات که چون مصروعی[2] دو سه بار بانگ کنند و باز بهوش آیند[3] و، درخراسان‌شنیده‌بودم که جزیره‌ییست که زنان آنجا چون گربگان بفریاد می آیند[4] و آن برین گونه است که ذکر رفت[5]. واز تنیس بقسطنطنیّه کشتی به‌بیست روزرود. وما بجانب مصرروانه‌شدیم و چون بکنار دریا رسیدیم برود نیل کشتی ببالا برمیرفت[6]، ورود نیل چون بنزدیك[7] دریامیرسدشاخهامیشود وپراکنده‌دردریا میریزد. و آن[8] شاخ آب‌راکه‌مادرآن‌میرفتیم رومش[9] میگفتند و همچنین کشتی بر[10] روی آب می آمد تا بشهری رسیدیم که آنرا صالحیّه میگفتند و این روستایی پر[11] نعمت وخواربارست، وکشتیها بسیار میسازند و هریك را دویست خروار بار میکنند و بمصر میبرند تادر دکان بقّال میرود که اگر نه چنین بودی آزوقهٔ[12] آن شهر بپشت ستور نشایستی داشتن با آن مشغله که آنجاست وما بدین صالحیّه‌ازکشتی بیرون آمدیم وآن شب[13] نزدیك شهررفتیم. روز یکشنبه هفتم صفر سنهٔ تسع وثلثین و اربعمائه که روز اورمزدبودازشهریورماه[14] قدیم درقاهره بودیم.

صفت شهر مصر و ولایتش - آب نیل از میان جنوب و مغرب میآید و بمصر میگذرد و بدریای روم میرود. وآب نیل چون زیادت میشود دوبار چندان میشود که جیحون بترمذ. و این آب از ولایت نوبه میگذرد و بمصر می آید. و ولایت نوبه کوهستانست وچون بصحرا رسد، ولایت‌مصرست، وسرحدّش که اول آنجارسد، اسوان میگویند و از مصر[15] تاآنجا سیصد فرسنگ‌باشد و برلب آب همه شهرهاوولایتهاست وآن ولایاترا صعید الاعلی گویند[16] و چون کشتی بشهر اسوان رسد[17] از آنجا برنگذرد چه آب از دره‌یی[18] تنگ بیرون میآید و تیز[19] میرود و ازآن بالاتر سوی

۱ - (شاید مقصودش ازگشوده میشد اینست که ازهم‌تفکیك میشد واجزایش‌ازهم جدا میشد حاشیهٔ ب). ۲ - ط: مصروع. ۳- «نپ» واو ندارد. ۴ - نپ: بیادآیند. ۵ - ط: شد. ۶ - ط،ب: بالامیرفت. ۷ - نپ: نزدیك. ۸ - نپ: این. ۹ - نپ (باصلاح): وهرمس. (اصل‌معلوم نیست‌چه بوده‌است). ۱۰ - ب،ط: از ۱۱ - ط: روستای‌بر؛ب: روستای...؛نپ: روستانی ...(متن ازحاشیهٔ «ب» است). ۱۲ - ط: آذوقه. ۱۳ - نپ: ست. ۱۴ - کلمه‌در «نپ» نیست. ۱۵- «وازمصر» از «نپ» است. ۱۶ - ب، نپ: ولایت را ... میگویند. ۱۷- ط: برسد. ۱۸-ب، نپ: درهای. ۱۹- نپ(دراصل): و نتسفر(اصلاح): وتیز.

جنوب ولایت نوبه‌است وپادشاه آن‌زمین دیگرست، ومردم آنجا سیاه پوست باشند و دین ایشان ترسایی[1] باشد، وبازرگانان آنجا روند و مهره‌وشانه‌و بُسّد[2] برند وازآنجا برده‌آورند. و بمصربرده‌یا نوبی[3] باشد یارومی. ودیدم که از نوبه گندم و ارزن آورده بودند، هردو سیاه بود. و گویند نتوانسته‌اند که منبع آب نیل را بحقیقت بدانند. وشنیدم که سلطان مصر کس فرستاد تا یکساله راه برکنار نیل رفتند[4] وتفحّص کردند هیچکس حقیقت[5] آن ندانست الاآنکه گفتند که از جنوب از[6] کوهی میآیدکه آنرا جبل‌القمر گویند. و چون آفتاب بسرسرطان‌رودآب‌نیل زیادت‌شدن گیرد[7] ازآنجاکه بزمستان گه[8] قراردارد بیست ارش بالا گیرد چنانکه بتدریج روز بروز می‌افزاید. و بشهر مصر مقیاسها و نشان‌ها ساخته‌اند، و عاملی[9] باشد بهزار دینار معیشت که حافظ آن باشد که چند میافزاید و ازآنروزکه زیادت شدن گیرد منادیان بشهراندر فرستد که ایزد سبحانه و تعالی امروز درنیل‌چندین‌زیادت گردانید وهرروز گویند[10] چندین اصبع[11] زیادت شد وچون یك گز تمام میشود آنوقت بشارت میزنند و شادی میکنند تاهجده ارش برآید و آن هجده ارش معهودست، یعنی هروقت که از این کمتر بود نقصان گویند و[12] صدقات دهند و نذر ها کنند و اندوه‌وغم‌خورند و[13] چون از[14] این مقدار بیش شود شادیها کنند و خرّمیها نمایند و تا هجده گز بالا نرود خراج سلطان بررعیّت ننهند. و از نیل جویهای[15] بسیار بریده اند و باطراف[16] رانده و از آنجا جویهای کوچك برگرفته‌اند، یعنی‌ازآن انهاروبرآن دیهها[17] و ولایتهاست[18]. و دولابها ساخته‌اند چندانکه حصروقیاس آن دشوار باشد وهمهٔ[19] دیههای[20] ولایت‌مصر برسر بلندیها و تلها باشد وبوقت زیادت نیل همهٔ آن ولایات[21] درزیر آب‌باشد. دیهها[22]

۱ - ب، ط: ترسای. ۲ - ب، ط: پسد. ۳ - ط: یونانی. ۴ - ط، ب: رفته. ۵-ط: کرده...حقیقت. ۶-نپ: از جنوب. ۷-ط: زیادت‌شود. ۸ - ب، نپ: بزمستان که؛ ط: بزمستان (متن از حاشیهٔ «ب»است). ۹ - نپ: عـامل. ۱۰ - ب: و هر روز؛ ط: و امروز. ۱۱ - ط: اسبع. ۱۲ - «نپ» واورا ندارد. ۱۳- «ب» واو ندارد. ۱۴- ط، ب«از» ندارد. ۱۵ - ب، ط: جویها. ۱۶- نپ: و اطراف. ۱۷ - اصل: دیها (متن از حاشیهٔ «ب» است). ۱۸ -نپ: ووِلایاتست. ۱۹- ط، ب: همه. (بدون‌واو). ۲۰- ط،ب: دیهای. ۲۱ - ب، نپ: ولایت. ۲۲-ب،ط: دیها.

ازین سبب بربلندیها ساخته‌اند تا[1] غرق نشود و ازهردیهی بدیهی دیگر بزورق روند. واز سرولایت تا آخرش سکری[2] ساخته‌اند از خاك که مردم بر سرآن سکر[3] روند یعنی در[4] جنب نیل. و هر سال ده‌هزار دینار مغربی از خزانهٔ[5] سلطان بدست عاملی معتمد بفرستد تاآن[6] عمارت تازه[7] کنند و مردم آن ولایت‌همه‌اشغال[8] ضروری خود[9] ترتیب کرده باشند، آن چهار ماه که زمین ایشان در زیر آب باشد. و در سواد آنجا و روستاهاش[10] هرکس[11] چندان نان‌پزد[12] که‌چهار ماه کفاف وی‌باشد وخشك کند[13] تابزیان[14] نشود.

وقاعدهٔ آب[15] چنانست که‌از روزابتدا چهل‌روز می‌افزاید تاهجده‌ارش بالا گیرد وبعد ازآن چهل روز دیگر برقرار بماند[16] وهیچ زیاده[17] وکم نشود و[18] بعد ازآن بتدریج روی بنقصان نهد بچهل‌روزدیگر تاآن مقام رسد[19] که زمستان بوده باشد. وچون آب کم[20] آمدن گیرد مردم برپی آن میروند و آنچه خشك میشود زراعتی که خواهند میکنند. وهمهٔ‌زرع ایشان صیفی‌وشتوی برآن‌کیش باشد و[21] هیچ آب‌دیگر نخواهد.وشهر مصرمیان نیل ودریاست، ونیل‌از جنوب‌میآید وروی بشمال‌میرودودر دریا میریزد.

واز مصر تااسکندریه سی‌فرسنگ گیرند.واسکندریه برلب دریای روم وکنار نیل‌است، وازآنجامیوهٔ‌بسیاربمصر آورندبکشتی. وآنجامناره‌ییست که‌من‌دیدم آبادان بود باسکندریه، وبرآن[22] مناره آینه‌یی‌حرّاقه ساخته بودندکه هرکشتی رومیان که ازاستنبول بیامدی[23] چون بمقابل[24] آن رسیدی، آتشی‌ازآن آینه‌در کشتی[25] افتادی

۱ – نپ : یا. ۲–نپ : سنگری(باصلاح‌جدید). ۳–ط،ب: از...؛نپ:...سنگر(باصطلاح‌جدید). ۴–ب،ط: از. ۵–«نپ» باصلاح‌جدید. اصل‌متن‌معلوم نیست‌چه‌بوده‌است. ۶–نپ«آن» ندارد ۷ – نپ : آن راه. ۸ – نپ : اشتغال. ۹ – ب،ط:خودرا. ۱۰–نپ : و رستاهاش. ۱۱ – نپ «هرکس» ندارد. ۱۲ – نپ : بپزد. ۱۳ – نپ ، ب : کنند. ۱۴ – بجز «نپ» : زیان. ۱۵ – نپ : آن‌آب. ۱۶ – نپ : وبعد از چهل روز برقرار چهل روزدیگر بماند. ۱۷ – ب : هیچ زیاد ... ؛ نپ : هیچ ... ۱۸ – «نپ» واو ندارد. ۱۹ – «نپ» کلمه‌را ندارد. ۲۰ – نپ : باکم. ۲۱ – واو در «نپ» الحاقیست. ۲۲ – ب ، نپ : و آنجا یعنی برآن. ۲۳ – ب،ط : میآمدی. ۲۴ – بجز «ط» : بمقابلهٔ. ۲۵–درکشتی از «نپ» است.

وبسوختی ورومیان بسیار جدّوجهدکردند و حیلتها[1] نمودند و کس فرستادند و آن آیینه‌بشکستند. و[2] بروزگارحاکم بامرالله که سلطان‌مصربود[3] مردی نزدیك او آمده بود وقبول کرده[4] که‌آن آیینه رانیکو سازد[5] کند چنانکه باوّل بود. حاکم گفته‌بود حاجت نیست که‌این ساعت‌خود رومیان هرسال زرومال[6] میفرستند وراضیند که‌لشکر مانزدیك ایشان برود[7] وسربسربسنده[8] است. و اسکندریه را آب خوردنی‌از باران باشد، ودرهمه‌صحرای اسکندریه ازآن‌عمودهای سنگین که‌صفت‌آن‌مقدم[9] کرده‌ایم افتاده باشد، و آن دریا همچنان میکشد تاقیروان. و از مصر تاقیروان صدوپنجاه فرسنگ باشد.

وقیروان ولایتیست[10] شهرمعظمش سجلماسه[11] است که‌بچهارفرسنگی دریاست شهری[12] بزرگ برصحرا نهاده‌وبارویی[13] محکم‌دارد. ودرپهلوی آن مهدیّه است که مهدی ازفرزندان امیرالمؤمنین حسین[14] بن‌علی رضی‌الله تعالی‌عنهما[15] ساخته‌است، بعد ازآنکه مغرب واندلس گرفته بوده[16] و بدین تاریخ[17] بدست سلطان مصربود و آنجا برف بارد ولیکن پای نگیرد. و دریا[18] از اندلس بردست راست سوی شمال بازگردد[19] ومیان[20] مصرواندلس‌هزارفرسنگست[21] وهمه‌مسلمانیست. واندلس‌ولایتی بزرگست و[22] کوهستانست، برف بارد ویخ‌بندد ومردمانش سفید پوست وسرخ‌موی باشند و بیشتر گربه[23] چشم باشند همچون صقلا بیان، و زیردریای رومست چنانکه دریا ایشان را مشرقی‌باشد[18] وچون از[24] اندلس بر[25] دست راست روند سوی شمال

۱ – ب ، ط : حیله‌ها. ۲ – واواز «ط» است. ۳ – نپ ، ب : حاکم سلطان‌مصر ۴ – ب : آمده بود قبول‌کرده ؛ ط : آمده قبول‌کرده بود. ۵ – نپ ، ب : باز. ۶ – ط : رومیان زرومال ؛نپ رومیان هرسال مال. ۷ – («ب» درحاشیه احتمال داده‌است) : نرود. ۸ – ط ، ب : پسنده ؛ نپ : (باصلاح) : پسندیده. متن تصحیح قیاسیست. ۹ – نپ : مقدمه(ظ: در مقدمه. حاشیهٔ ب). ۱۰ – نپ : ولایتست ؛ «ط» ندارد. ۱۱ – اصل : سلجماسه. ۱۲ – ط : شهریست ؛ ب : شهر. ۱۳ – ب ، ط : باروی. ۱۴ – ط : وحسین. ۱۵–نپ صلوات‌الله‌علیهما ؛ ط : علیه‌السلام. ۱۶– بجز «ط» : بود. ۱۷–(گویا یعنی در تاریخ تألیف کتاب. حاشیهٔ ب). ۱۸ – کلمه در«نپ» نیست. ۱۹ – نپ : گذرد. ۲۰ – نپ : ومیان ولایت. ۲۱ – نپ : فرسنگ باشد. ۲۲–«نپ»واو ندارد. ۲۳–ط: کریه. ۲۴–«از» در «نپ» الحاقیست. ۲۵ – ب ، ط : از.

همچنان لب[1] دریا بروم پیوندد . و از اندلس بغزو بروم بسیار روند ، واگر خواهند بکشتی و دریا بقسطنطنیه توان شدن ولیکن خلیجهای[2] بسیار بود هریك دویست و سیصد فرسنگ عرض که نتوان گذشتن الا بکشتی ، و مکرّر[3] از مردم ثقه شنیدم که دوراین دریا[4] چهارهزار فرسنگست. وشاخی از آن دریا بتاریکی در شده است چنانکه گویند سر آن شاخ همیشه فسرده باشد از آن سبب که آفتاب آنجا نمیرسد. و یکی از آن جزایر که در آن دریاست سقلیه[5] است که از مصر کشتی به بیست روز آنجا رسد ودیگر جزایر بسیارست و گفتند سقلیه[5] هشتاد[6] فرسنگ درهشتاد فرسنگست و هم سلطان مصر راست و هرسال کشتی آید و مال آنجا را[7] بمصر آورد، واز آنجا کتان باریك[8] آورند وتفصیلهای باعلم[9] که یکی از آن بمصر ده‌دینار مغربی[10] ارزد .

واز مصر چون بجانب مشرق روند بدریای قلزم رسند، و قلزم شهریست بر کنار دریا که از مصر تا آنجاسی فرسنگست. واین دریا شاخیست از دریای محیط که ازعدن شکافد[11] وبسوی[12] شمال رود و چون بقلزم رسد ملاقی[13] شود و گسسته گردد[14] وگویند عرض این خلیج دویست فرسنگست و[15] میان خلیج ومصر کوه و بیابانست که در آن هیچ آب و نبات نیست و هر که ازمصر بمکه خواهد شد سوی مشرق باید شدن ، چون بقلزم رسد دوراه باشد یکی برخشك[16] و یکی بر آب . آنچه براه خشك میرود بپانزده روز بمکه رود و آن بیابانیست که سیصد فرسنگ باشد و بیشتر قافلهٔ مصر بدان راه رود و اگر براه دریا روند بیست[17] روز روند به جار[18] .و جار[19] شهر کیست از زمین حجاز بر لب دریا . که ازجار[20] تامدینهٔ رسول[21] سه‌روز[22] راهست وازمدینه بمکه صدفرسنگست.واگر کسی ازجار[19] بگذرد وهمچنان بدریارود ، بساحل

۱ ــ ب ، نپ : لب‌لب . ۲ ــ ب ، نپ : خلجهای . ۳ ــ ب : ومقرر ؛ نپ : ومعبر. ۴ ــ نپ : دریای روم (روم بخط جدیدست) . ۵ ــ نپ : سقیله . ۶ ــ ط ، ب : برهشتاد . ۷ ــ ط : آنجارا . ۸ ــ نپ : عظیم باریك . ۹ــ و تفصیلهای با علم ، در « ط » نیست . ۱۰ــنپ : می . ۱۱ــب،ط:شکافته سوی؛نپ: بشکافد. ۱۲ــنپ (دراصل): ..وروی . (متن‌اصلاح جدید«نپ»است. ۱۳ــنپ (دراصل) : دریاقی(اصلاح) : ملاقی . ۱۴ ــ کلمه‌از «نپ» است . ۱۵ ــ واواز«ط»است . ۱۶ــ ب،ط :خشکی . ۱۷ــ ب ،نپ : بیست . ۱۸ــ«نپ» ندارد . ۱۹ــنپ(در اصل) : وخار . بعد اصلاح کرده اند . ۲۰ ــ نپ (در اصل) : خد . بعد اصلاح کرده‌اند . ۲۱ ــ نپ : علیه‌الصلوة‌والسلام ؛ ب : صلی‌الله‌علیه وسلم . ۲۲ ــ نپ : روزه .

یمن رود و از آنجا بسواحل عدن رسد و اگر بگذرد بهندوستان کشد و همچنان تا چین[1] برود و اگر از عدن سوی جنوب رود که میل سوی مغرب شود[2] بزنگبار[3] و حبشه رود ، وشرح آن بجای خود گفته‌شود . و اگر ازمصر بجانب جنوب بروند و ازولایت نوبه بگذرند ، بولایت مصامده[4] رسند و آن زمینیست[5] علف خوار عظیم و چارپای بسیار،ومردم سیاه‌پوست درشت استخوان غلیظ باشند و قوی‌ترکیب‌واز آن جنس درمصر لشکریان‌بسیارباشند،صورتهای[6] زشت‌وهیاکل[7] عظیم ،ایشان‌را مصامده گویند ،پیاده جنگ‌کنند بشمشیرونیزه ، ودیگر آلات[8] کار نتوانند فرمود .

صفت‌شهرقاهره ـ چون ازجانب شام بمصرروند اول‌بشهر قاهره رسند ، چه‌مصر جنوبیست[9] واین راقاهرهٔ‌معزّیه‌گویند[10] وفسطاط‌لشکرگاه‌را[11] گویندواین[12] چنان بوده‌است که‌یکی‌از فرزندان‌امیرالمؤمنین[13] حسین بن‌علی صلوات‌الله علیهم‌اجمعین که اورا المعزلدین‌الله گفته‌اند ملك مغرب بگرفته[14] است تااندلس وازمغرب سوی‌مصر لشکرفرستاده است ازآب نیل میبایسته است[15] گذشتن ، و برآب نیل‌گذر نمیتوان کردن ، یکی آنکه آبی بزرگست ودویم نهنگ‌بسیار در آن[16] باشد که هرحیوانی که بآب‌افتاد در حال فروبرند[17] وگویند بحوالی‌شهر مصردر راه طلسمی[18] کرده‌اندکه مردم رازحمت نرسانند وستور را ، وبهیچ جای دیگر[19] کسی‌را زهره نباشد درآب شدن بیك تیرپرتاب دور از شهر . وگفتند[20] المعزلدین‌الله لشکر خود را بفرستاد و بیامدند[21] بدانجای[22] که امروز شهر قاهره است و فرمود که چون‌شمابه آنجا رسید سگی[23] سیاه پیش‌از شما درآب رود و بگذرد ، شما[24] براثر آن سگ[25] بروید و

۱ ــ نپ(دراصل) ختن . بعداصلاح کرده‌اند . ۲ ــ نپ : باشد . ۳ ــ نپ (دراصل) : برکنار . بعد اصلاح کرده‌اند . ۴ ــ نپ (دراصل) : مصاره . بعد اصلاح کرده اند . ۵ــ ب : زمین‌است . ۶ــکلمه‌از«نپ‌است» ۷ــنپ (دراصل) : میاکل . بعداصلاح کرده‌اند . ۸ــط :آلات‌را . ۹ ــ نپ:جنوبست ۱۰ــ(مثل‌این میماندکه اینجا سقطی‌دارد . حاشیه ، ب). ۱۱ ــ ط : لشکرگاه . ۱۲ــنپ: آن (بدون‌واو) . ۱۳ ــ کلمه‌در «ط» نیست . ۱۴ــ ب ، ط : گرفته . ۱۵ ــ ط ، ب :میبایست . ۱۶ ــ نپ «درآن» بخط‌الحاقیست . ۱۷ ــ ب ، ط : میبرند . ۱۸ ــ نپ : طلسم . ۱۹ ــ نپ : ودیگر هیچ‌جای . ۲۰ ــ نپ (دراصل) : این (بعد بخط جدید زده شده‌است) . ۲۱ ــ نپ : و تانیامدند . ۲۲ ــ ب ، ط : آنجا . ۲۳ــ ط : یکی . ۲۴ــ ط :و شما . ۲۵ ــ ط : یك .

بگذرید بی‌اندیشه ، گفتند که سی‌هزار سوار بود کـه بدانجا رسیدند[1] همه بندگان او بودند ، آن سگ[2] سیاه همچنان پیش‌از لشکردر رفت و ایشان براثر اودر رفتند[3] و ازآب بگذشتند که[4] هیچ آفریده را خللی نرسید و هرگز نشان نداده بود[5] کـه کسی‌سواره از رود[5] نیل گذشته‌باشد.واین حال درتاریخ سنهٔ ثلث وستین و ثلثمائه* بوده است و[7] سلطان خود براه دریا بکشتی‌بیامده[8] است وآن کشتیها که سلطان در او[9] بمصر آمده است چون نزدیك قاهره رسید[10] تهی کردند و[11] ازآب برآوردند[12] ودر خشکی[13] رها کردند همچنانکه چیزی[14] آزاد کنند . وراوی این[15] قصه آن کشتیها را دید ، [16] هفت عدد کشتی‌است هریك بدرازی صدوپنجاه ارش و[11] درعرض هفتادارش، وهشتاد سال بود تاآنجا نهاده بودند[17] که هیچ‌آلت و برگ ازو بازنکرده بودند . و درتاریخ سنهٔ‌احدی واربعین واربعمائه بود که راوی این‌حکایت آنجا رسید. ودر وقتیکه المعزلدین‌الله بیامد درمصر سپاهسالاری ازآن خلیفهٔ بغداد بـود ، پیش معز آمدبطاعت. و معز با لشکر بدان موضع که امروز قاهره‌است فرود آمد وآن لشکرگاه را قاهره نام نهادند چه[18] آن لشکر آنجا را[19] قهر کرد . و[20] فرمان داد تا هیچکس از لشکروی بشهر درنرود وبخانهٔ کسی‌فرود نیاید و برآن دشت[21] مصری بنافرمود وحاشیت خود را فرمود تا هرکس سرایی‌وبنایی‌بنیاد افکند وآن شهری‌شد که نظیر آن کم‌باشد. وتقدیر کردم که دراین شهرقاهره از[22] بیست هزار دکان کم‌نباشد همه‌ملك‌سلطان. وبسیار دکانهاست که هریك رادرماهی ده‌دینار[23] مغربی‌اجره است‌و از دو دینار کم نباشد وکاروانسرای وگرمابه ودیگرعمارات[24] چندانست که‌آنراحدّ

۱ـ نپ : رسیدو . ۲ـط :یك... ۳ـب، ط: رفتند. ٤ـط«که» ندارد . ٥ـب، نپ: کس‌نشان نداده‌برد . ٦ ـ نپ : سوار برود . * ـ معروف درکتب تواریخ‌سنه ثمان‌وخمسین وثلثمایه است (حاشیهٔ ب) . ۷ ـ ط : بوده . ۸ ـ نپ : نیامده . ۹ ـ ط:آنها . ۱۰ ـ نپ : رسیده . ۱۱ ـ «نپ» واو ندارد . ۱۲ ـ ب ، نپ : آوردند . ۱۳ - نپ (در اصل) : و خشك . بعد اصلاح کرده‌اند . ۱٤ ـ «نپ» بخط الحاقی «را» افزوده است . ۱٥ ـ ب : آن . ۱٦ ـ ط : افزوده : وآن . ۱۷ ـ نپ : بود . و جملهٔ بعد نیز از «نپ» است . ۱۸ ـ ب ، نپ : آنچه . ۱۹ ـ نپ : لشکررا آنجا (ظ) . ۲۰ ـ «ط» واو ندارد. ۲۱ ـ نپ (دراصل) : دست . بعد اصلاح کرده‌اند . ۲۲ ـ «از» در «نپ» بخط‌الحاقیست . ۲۳ ـ نپ : دینار زر . ۲٤ـ ب : عقارات.

وقیاس نیست ، تمامت ملك‌سلطان که هیچ‌آفریده را عقار و ملك نباشد ، مگر سراها وآنچه‌خود کرده‌باشند[1] . وشنیدم که در قاهره و مصر هشت[2] هزار سرا باشد[3] ازآن سلطان که‌آنرا باجارت دهند وهرماه‌کرایه ستانند وهمه بمراد مردم بایشان دهندواز ایشان ستانند نه‌آنکه برکسی‌بنوعی‌تکلیف[4] کنند . و قصرسلطان میان شهر قاهره است وهمه حوالی آن‌گشاده‌که هیچ عمارت بدان[5] نپیوسته است و مهندسان‌آنـرا مساحت کرده‌اند برابر شهرستان میافارقین[6] است و گرد برگرد آن‌گشوده است و هرشب هزار مرد پاسبان این قصرباشند[7] پانصدسوار وپانصد پیاده‌که از نماز شام‌بوق ودهل و کاسه میزنند وگرد میگردند[8] تا روز . و چون از بیرون شهر بنگرنـد قصر سلطان چون کوهی‌نماید از بسیاری‌عمارات وارتفاع آن . اما از شهرهیچ نتوان‌دیدکه باروی آن عالیست و گفتند که درین قصردوازده هزارخادم اجری خواره‌است و زنان و کنیزکان خودکه داند،الاآنکه گفتند[9] سی‌هـزار آدمی درآن قصر باشد[10] و آن دوازده‌کوشکست . واین حرم‌را ده دروازه‌است برروی زمین و[11] هریك رانامی‌بدین تفصیل غیرازآنکه در زیر زمین است : باب الذهب ؛ باب البحر ؛ باب‌السریج ؛ بـاب الزهومة[12] ؛باب‌السلام ؛باب‌الزبرجد؛باب‌العید؛باب‌الفتوح؛ باب‌الزّلاقة؛ باب‌السریة[13] ودر زیرزمین[14] دریست که سلطان سواره[15] ازآنجا بیرون رود وازشهر بیرون‌قصری ساخته‌است که مخرج آن رهگذر[16] درآن قصرست و آن رهگذر را[17] همه سقف محکم زده‌اند،ازحرم تابکوشك . و دیوار کوشك از[18] سنگ تراشیده ساخته اندکه گویی از یك پاره سنگ تراشیده اند[19] و منظر ها و ایوانهای عـالی برآورده و از اندرون دهلیز دکانها بسته . و همه ارکان دولت وخادمان و سپاهیان درآنها بوند و

۱ ـ ب ، نپ : باشد . ۲ـ نپ : بست . ۳ ـ ب ،نپ : سراست . ٤ ـب ، نپ بتکلیف . ٥ـ نپ : درآن . ٦ ـ نپ : مافارقین . ۷ ـ نپ: باشد . ۸ ـ ط : وگردش میکنند ؛ ب : وگردش میگردند . ۹ - نپ : میگفتند . ۱۰ - ب ، نپ : است . ۱۱ - واو از «ط» است ، وکلمهٔ «نامی» آنجا «بابی» ضبطست . ۱۲ ـ ط : الزهو ؛ نپ (دراصل): الرهو به ، بعداصلاح کرده‌اند . ۱۳ ـ نپ : الترسه ؛ ۱٤ ـ از اینجا تا «ساخته است» در «ط» نیست . ۱٥ ـ نپ (دراصل) : سوار ، بعد اصلاح کرده‌اند . ۱٦ ـ نپ: رهگذار . ۱۷ ـ نپ : واین‌رهگذار را . ۱۸ ـ ط : کوشك رااز. ۱۹ ـ ط : سنگ‌است .

رومیان[1]. ووزیر شخصی باشد که بزهد و ورع و امانت و صدق و علم و عقل از همه مستثنی باشد و هرگز آنجا رسم شراب‌خوردن نبوده بود[2] یعنی بروزگاران[3] حاکم و هم‌در[4] ایام وی هیچ زن از خانه بیرون نیامده بود و کسی مویز[5] نساختی احتیاط را مبادا که از آن مسکر کنند و هیچکس را[6] زهره نبود کـه شراب خورد و فقاع هم نخوردندی که گفتندی[7] مست کننده است و مستحیل شده.

صفت شهر قاهره[8] ـ پنج دروازه دارد: باب‌النصر[9]؛ باب‌الفتوح؛ باب‌القنطرة، باب‌الزویلة؛ باب‌الخلیج. وشهر بارو ندارد که بناها چنان مرتفعست[10] که از باروقوی‌تر وعالی‌ترست، وهرسرای و کوشکی حصاری. است و بیشتر عمارات پنج آشکوب[11] وشش آشکوب[11] باشد و آب خوردنی از نیل باشد، سقایان باشتر نقل کنند و آب چاهها هرچه برود نیل[12] نزدیکتر باشد خوش[13] باشد و هرچه دور[14] بـاشد شور باشد. و مصر و قاهره را گویند پنجاه هزار شتر[15] راویه کش است که سقایان آب کشند[16] و سقایان[17] که آب برپشت کشند خود جداباشند، بسبو های برنجین[18] و خیکها، در کوچه‌های تنگ که راه شتر نباشد. واندر شهردر میان سراها باغچه هـا[19] واشجار باشد و آب از چاه دهند. و درحرم سلطان سرابستانهاست[20] که از آن نیکوتر نباشد و دولابها ساخته‌اند که آن بساتین را آب دهد[21] وبرسر بامها هم درخت نشانده[22] باشند

۱ ـ ب، نپ: وهمه ارکان دولت وخادمان سیاهان بوند ورومیان. ضبط «ط» نیزروشن نیست وشاید عبارت چنین بوده است: دکانها بسته‌اند ارکان دولت را. و خادمان سیاهان بونـد ورومیان؟ چه‌توقف ارکان دولت در دکانهای دهلیزکاخ سلطنت مسبوق بسابقه است رجوع بتاریخ ابوالفضل بیهقی شود. ۲ ـ ط: نبوده. ۳ ـ ط، ب، نپ: آن. (متن احتمال «ب» درحاشیه است). ۴ ـ ب، ط: و در. ۵ ـ نپ: مویز؟ ۶ ـ ب، نپ: نبایدکه از آن سك (سیکی؟ حاشیهٔ ب) کنند وهیچکسی را. ۷ ـ کلمه در «ط» نیست. ۸ ـ در «نپ» بطور عنوان نیست وکلمهٔ «شهر» هم بخط الحاقیست وعنوان بودنش‌هم رکیکست چه‌عین‌این‌عنوان درص۵۳ گذشت وماذیل همان عنوانیم وهنوز تمام نشده‌است، دوباره تکرار عنوان چه‌معنی‌دارد و قطعاً متن و «نپ» غلطست وکلمهٔ صفت باید غلط باشد(حاشیهٔ ب). ۹ـنپ(دراصل): باب‌النصیر بعداصلاح کرده‌اند. ۱۰ ـ ب، نپ: امابناهامرتفعست. ۱۱ـنپ: اسکوب؛ ب: اشکوب. ۱۱ـ نپ: رود. وکلمهٔ نیل از «ط» است. ۱۳ ط: خوشتر. ۱۴ ـب، نپ: دوراز نیل. ۱۵ ـ نپ: پنجاه و دو هزار اشتر. ۱۶ ـ نپ: کشد. ۱۷ ـ ط: سقایانی. ۱۸ ـ نپ: برنجی. ۱۹ ـ نپ (دراصل): باغها بعداصلاح کرده‌اند. ۲۰ ـ ب: حرم بستانهاست؛ ط: بستانهاست. ۲۱ ـ نپ: دهند. ۲۲ ـ ب: نشاده.

وتفرجگاهها ساخته ودر آن تاریخ که من آنجا بودم خانه‌یکه‌زمین‌وی بیست گز در دوازده گز بود بپانزده[1] دینار مغربی باجارت داده بودند[2] در یك‌ماه، وچهار آشکوب بود، سه‌از آن بکراء داده بودند وطبقهٔ بالایین را از خداوندش[3] میخواست که هرماه پنجدینار مغربی علاوه[4] بدهد و[5] صاحب خانه‌بوی ندادی میگفت[6]: مرا بایدکه گاهی[7] درآنجاباشم، و مدت یکسال که ما آنجا بودیم همانا[8] دوبار درآن خانه نشد. و آن سراها چنان بود از پاکیزگی و لطافت که گویی‌از جواهر ساخته‌اندنه ازگچ و آجر و سنگ. و تمامت سرا های[9] قاهره جدا جدا نهاده است چنانکه درخت و[10] عمارت هیچ آفریده بردیوار غیری نباشد وهرکه خواهد هرگه که بایدش خانهٔ خودبازتواند شکافت و عمارت کرد که هیچ مضرّتی بدیگری[11] نرسد. و چون از شهر قاهره سوی مغرب بیرون شوی جوی[12] بزرگیست کـه آنرا خلیج گویند و آن خلیج‌را[13] پدر سلطان کرده‌است. و او را برآن آب سیصددیه[14] خالصه‌است، و سرجوی[12] از مصر برگرفته است و بقاهره آورده وآنجابگردانیده[15] و پیش‌قصر سلطان میگذرد. ودو کوشك برسر آن خلیج کرده‌اند یکی‌را از آن لؤلؤ خوانند و دیگری را جوهره. و قاهره را چهار جامعست که روز آدینه نمازکنند: یکی‌را از آن جامع[16] از هرگویند ویکیرا[16] جامع‌نور[17]؛ و یکی‌را[11] جامع حاکم؛ ویکیرا جامع معزّ، واین‌جامع بیرون شهرست برلب رود[16] نیل. واز مصرچون روی بقبله کنند بمطلع حمل باید کرد. واز مصر بقاهره کم از یك میل باشد ومصر جنوبیست و[10] قاهره‌شمالی. و[10] نیل از مصر بگذرد[18] وبقاهره رسد وبساتین وعمارات هردوشهر بهم[19] پیوسته است وتابستان‌همه دشت وصحرا[20] چون دریایی[21] باشدوبیرون ازباغ سلطان که برسربالایی[22] است که

۱ ـ نپ (دراصل): بیازده (اصلاح): بپازده. ۲ ـ ب، نپ: بود. ۳ ـ نپ: خداوندش. ۴ ـ ب، نپ: کلمه راندارند. ۵ ـ در «ط» واونیست. ۶ ـ ب، نپ: نداد گفت که. (ظ: گفتی که). ۷ ـط: باشدکه مرا بایدگاهی. ۸ ـ نپ، ب: همانان. ۹ـ ب: سرایها. ۱۰ ـ «نپ» واو ندارد. ۱۱ ـ نپ: مضرت بـردیگری. ۱۲ ـ نپ: جوئی. ۱۳ ـ نپ: واین‌خلیج. ۱۴ ـ نپ: سیصدوشصت‌دیهه. ۱۵ ـ نپ: بگردانید. ۱۶ ـ کلمه از «ط» است. ۱۷ ـ نپ (دراصل): انور. بعد اصلاح کرده‌اند. ۱۸ ـ ط، ب: میگذرد. ۱۶ ـ نپ: درهم. ۲۰ ـ ط: صحاری؛ (متن مطبوع: صحارا). ۲۱ ـ نپ: دریای. ۲۲ ـ نپ: بالای.

آن پر[1] نشود ،دیگرهمه زیر[2] آبست .

صفت فتح خلیج - بدان وقت که رود نیل وفاکند ، یعنی از دهم شهریور ماه[3] تابیستم[4] آبان ماه قدیم که آب زاید باشد هژده[5] گز ارتفاع گیرد از[6] آنچه درزمستان[7] بوده باشد وسر[8] این جویها و نهرها بسته باشد بهمه ولایت ، پس این نهر که خلیج میگویند وابتدای آن پیش شهرمصرست و بقاهره برمیگذرد و آن خاص سلطانست ، سلطان برنشیند وحاضر شود تاآن بگشایند ، آنوقت دیگرخلیجها و نهرها وجویها بگشایند در همه ولایت ، وآن روز[9] بزرگتر عید ها[10] باشد و آن را «رکوب فتح الخلیج[11]» گویند . چون موسم آن نزدیك رسد برسر آن جوی بارگاهی عظیم بتکلّف جهت[12] سلطان بزنند[13] از دیبای رومی هم بزردوخته و بجواهر مکلّل کرده، با همهٔ آلات که در آنجا باشد،چنانکه صدسوار درسایهٔ او بتوانند[14] ایستاد ، و درپیش این شراع خیمه‌یی بوقلمون وخرگاهی[15] عظیم زده باشند. وپیش ازرکوب در اصطبل سه روزطبل و بوق و کوس زنند تااسبان با آن آوازها الفت[16] گیرند، تاچون سلطان برنشیند ده‌هزار مرکب بزین زرین وطوق وسرافسار مرصّع استاده[17] باشند همه نمدزینهای دیبای رومی و بوقلمون چنانکه[18] قاصداً بافته باشند[19] نه[20] بریده و نه‌دوخته، و کتابه[21] برحواشی[22] نوشته بنام سلطان مصر. و[23] برهراسبی زرهی یا[24] جوشنی افکنده و خودی برکوههٔ زین نهاده و هرگونه سلاح[25] دیگر. و بسیارشتران با کژاوه های[26] آراسته و استران[27] با عماریهای آراسته ، همه بزر وجواهر مرصّع کرده و بمروارید

۱ ـ نپ : برآب (برآب ؟ حاشیهٔ «ب» . ۲ ـ نپ : درزیر . ۳ ـ کلمهٔ ماه در «نپ» نیست . ۴ ـ ب، ط: سیم. و ظاهراً آبان درست نیست ، زیرا مدت افزایش آب نیل راچهلروزگفت و بیستم مهرماه باید باشد . ۵ ـ نپ : بهژده . ۶ ـ نپ : واز . ۷ ـ نپ (دراصل) :میان. بعد اصلاح کرده‌اند . ۸ ـ ط : برسر . ۹ ـ ب : نپ روزها . ۱۰ ـ نپ (دراصل) : عیدها (عیدهائی ؟) بعداصلاح کرده‌اند . ۱۱ ـ نپ : خلیج . ۱۲ ـ ب : متکلف بجهت . ۱۳ ـ نپ: برمیزنند . ۱۴ ـ ب : آن ...؛ نپ : آن بتواند . ۱۵ ـ ط ، ب : خرگاه . ۱۶ ـ نپ : آوازهای عظیم الف . ۱۷ ـ ب،ط : ایستاده. ۱۸ ـ اصل همه جا : چنانچه . تصحیح متن قیاسی است . ۱۹ ـ ط : دوخته باشند . ۲۰ ـ ب ، ط : و نه . ۲۱ ـ ط : کتابتی . ۲۲ ـ ط «آن» اضافه دارد . ۲۳ ـ «نپ» واو ندارد . ۲۴ ـ ط ، نپ : با . ۲۵ ـ ب، ط : سلاحی. ۲۶ ـ ط ، ب : کجاوهای . ۲۷ ـ نپ (دراصل) :اشتران. بعداصلاح کرده‌اند.

جلیلهای[1] آن دوخته[2] آورده باشند[3] دراین روز خلیج ، که اگر صفت آن کنم سخن بطول[4] انجامد. آن روز[5] لشکرسلطان همه برنشینند گروه گروه[6] و[7] فوج فوج ،وهرقومی را نامی وکنیتی باشد : گروهی راکتامیان[8] گویند ، ایشان از قیروان در خدمت المعزّ لدین‌الله آمده بودند وگفتند بیست هزار سوارند ؛ وگروهیرا باطلیان گویند ، مردم مغرب بودندکه پیش از[9] آمدن سلطان بمصر آمده بودند ، گفتند پانزده‌هزارسوارند؛ گروهی را مصامده میگفتند ، ایشان سیاهانندو[10] اززمین مصمودیان[11] باشند[12] وگفتند بیست هزار مردند ؛ و گروهیرا مشارقه[13] میگفتند و ایشان ترکان بودند و عجمیان بسبب[14] . آنکه اصل ایشان تازی نبوده است[15] اگر چه ایشان بیشتر همانجا در مصر زاده‌اند[16] .اما اسم ایشان از اصل مشتق بود، گفتندایشان ده‌هزارمرد بودند عظیم هیکل ؛ گروهیرا عبیدالشراء[17] گویند،ایشان بندگان درم خریده بودند، گفتند ایشان سی هزار مردند ؛ گروهی را بدویان میگفتند ، مردمان حجاز بودند ، همه نیزه‌وران[18] گفتند پنجاه هزار سوارند ؛ گروهیرا استادان[19] میگفتند همه خادمان بودند سفید و سیاه که بنام خدمت خریده بودند وایشان سی‌هزار سوار بودند[20] ؛گروهی را[21] سراییان میگفتند و[22] پیادگان بودند،از[23] هرولایتی آمده بودند وایشان را سپاهسالاری باشد جداگانه که تیمار ایشان دارد وایشان هرقومی بسلاح ولایت خویش کارکنند،ده هزار مرد بودند؛گروهی را[24] ز نوج[25] میگفتند ، ایشان همه بشمشیر جنگ کنند وبس[26]

۱ ـ ب ، ط : حلیهای ؛ نپ (در اصل) : حلیلهای (= ملیلهای ؟؟ ، حاشیهٔ ب) بعد مانند «ب» و«ط» حلیهای اصلاح کرده‌اند ؛ متن تصحیح قیاسی است و ضبط اصلی «نپ» نیزظاهراً همین بوده است . ۲ ـ نپ(دراصل) : دوخت ، بعدظاهراً دوخته اصلاح کرده‌اند . ۳ ـ نپ : باشد (وظاهراً فعل «وهرگونه سلاح دیگرالخ» باشد . حاشیهٔ ب). ۴ ـ ب ، نپ : کنندسخن بتطویل. ۵ ـ ب ، نپ : وآنروز . ۶ ـ «نپ» وگروه‌گروه. ۷ ـ «ط» واو ندارد. ۸ ـ ط : کتابیان. ۹ ـ «نپ» از ندارد . ۱۰ ـ ط : سپاهیان‌اند ؛ب، نپ «واو» ندارند. ۱۱ ـ نپ : مصودیان. ۱۲ ـ کلمه از «ط» است. ۱۳ ـ ط : شارقه . ۱۴ ـ ب ، نپ : سبب . ۱۵ ـ ط: بوده است. ۱۶ ـ ط : بوده‌اند وزاده‌اند . ۱۷ ـ نپ : الشری . ۱۸ ـ ط : نیزه‌داران . ۱۹ ـ ط: اشادان . ۲۰ ـ ب، ط : سوارند . ۲۱ ـ «نپ» «را» ندارد . ۲۲ ـ «نپ» واو ندارد . ۲۳ ـ نپ : که از. ۲۴ ـ متن مطبوع «را» ندارد . ۲۵ ـ ط : زنوح . ۲۶ ـ بجز «ط» : پس .

گفتند ایشان سی‌هزار مردند. واین همه لشکر روزی‌خوار[1] سلطان بودند، وهریك را بقدر مرتبه مرسوم ومشاهره[2] معیّن بود که هرگز براتی بیك دینار برهیچ عامل و رعیّت ننوشتندی، الاآنکه عمّال آنچه مال ولایات[3] بودی سال بسال تسلیم خزانه کردندی، واز خزانه بوقت معیّن ارزاق‌این لشکرها[4] بدادندی، چنانکه هیچ‌علمدار و[5] رعیت را از تقاضای[6] لشکری[7] رنجی نرسیدی. و گروهی ملکزادگان و پادشاهزادگان[7] اطراف‌عالم‌بودندکه آنجا رفته بودند وایشانرا از[8] حساب‌لشکری و سپاهی نشمردندی، از مغرب و[9] یمن و روم و صقلاب[10] ونوبه وحبشه‌بودند[11] وابنای خسرو دهلی[12] و مادر ایشان‌بآنجا رفته‌بودند و فرزندان شاهان‌گرجی‌وملکزادگان دیلمیان وپسران خاقان ترکستان، و دیگر طبقات و[13] اصناف مردم چون فضلا وادباء و شعراء وفقهاء[14] بسیار آنجاحاضر بودند، وهمه را ارزاق‌معین‌بود، وهیچ بزرگزاده را کم از پانصد دینار ارزاق نبود، و ببودکه دوهزار دینار مغربی بود، و[9] هیچ کار ایشان را[15] نبودی الاآنکه چون وزیر برنشستی[16] رفتندی، و[17] سلام‌کردندی و باز بجای خود شدندی. اکنون باسرحدیث فتح‌خلیج رویم:

آن روز که بامداد سلطان بفتح خلیج بیرون خواستی‌شد، ده هزار مرد بمزد گرفتندی‌که هریك ازآن جنیبتان[18] که ذکر کردیم یکی‌را بدست[19] گرفته بودی و صدصد میکشیدندی، ودرپیش بوق ودهل وسرنا میزدندی و فوجی‌از لشکر برعقب ایشان میشدی، از در حرم سلطان همچنین تاسرفتخ خلیج بردندی و بازآوردندی، هرمزدوری که ازآن جنیبتی کشیده بود سه‌درم‌بدادندی[20] و[9] ازپس اسپان شتران[21] بامهدها و مرقدها بکشیدندی[22] واز پس‌ایشان استران[22] باعماریها. آنوقت‌سلطان‌از

---

۱ ـ ط: روزی‌خور. ۲ ـ کلمه در «ط» نیست. ۳ـ ب، ط: ولایت. ٤ ـ ب، ط: آن‌لشکر. ٥ ـ واو را بعدها در «نپ» بغلط زده‌اند. ٦ـ متن‌مطبوع، «نپ»، ط: تقضای. ۷ ـ «نپ»: لشکریان. ۸ ـ ط: در. ۹ ـ نپ «واو» ندارد. ۱۰ ـ نپ سقلاب. ۱۱ ـ کلمه‌از «ط» است. ۱۲ ـ نپ: دیلمی. ۱۳ ـ واو از «ط» است. ۱٤ ـ نپ: فضلا وادبای وشعرای فقهای. ۱٥ ـ «را» تصحیح «ب» است. ۱٦ ـ نپ: نشستی. ۱۷ ـ واو از «نپ» است. ۱۸ ـ(«ب» درحاشیه‌احتمال داده‌است: جنیبتیان). ۱۹ ـ نپ: بردست. ۲۰ ـ نپ: به‌ودادندی. ۲۱ ـ نپ: وشتران. ۲۲ـ ط: بکشیدند. ۲۳ ـ نپ: اشتران.

همه لشکر ها و جنیبتها دور می‌آمد، مردی جوان تمام هیکل، پاك صورت، از فرزندان[1] حسین بن علی بن[2] ابیطالب صلوات‌الله‌علیهما[3] و موی سرسترده[4] بودی براستری نشسته بود، زین ولگامی‌بی‌تکلّف[5] چنانکه هیچ[6] زر و سیم بر آن نبود[7] و خویشتن پیراهنی‌پوشیده سفید[8] بافوطه‌یی‌فراخ‌و[9] بزرگ‌چنانکه دربلادعرب‌رسمست و بعجم‌دراعه میگویند[10]، وگفتند آن پیراهن رادبیقی[11] میگویند و قیمت آن‌ده‌هزار دینار باشد، وعمامه‌یی‌هم ازآن رنگ برسر بسته[12] وهمچنین تازیانه‌یی‌عظیم قیمتی‌در دست گرفته و در پیش‌او سیصد مرد دیلم میرفت همه‌پیاده و جامه های زربفت رومی پوشیده و میان بسته‌با[13] آستین های فراخ برسم مردم مصر، همه با زوبین وتیر[14] و پایتابها[15] پیچیده. و مظلّه داری باسلطان میرود، براسبی نشسته و[16] دستاری زرین مرصّع برسراو[17] ودستی جامه پوشیده که قیمت آن ده هزار دینار مغربی باشد، و آن[18] چترکه بدست دارد بتکلّفی[19] عظیم همه‌مرصع و مکلّل وهیچ سوار دیگر با سلطان نباشد و[16] در پیش اواین دیلمیان بودند[20] وبردست راست وچپ او چندین مجمره‌دار میروند از خادمان،وعنبر وعوده‌میسوزند، و رسم ایشان آن بودکه هرکجا سلطان بمردم‌رسیدی او را سجده کردندی وصلوات دادندی. از پس‌او وزیرمیآمدی با قاضی القضاة و فوجی‌انبوه از اهل علم و ارکان دولت، و سلطان برفتی تاآنجا که شراع زده بودند برسربندخلیج، یعنی‌فم‌النهر[21]، وسواره در زیر آن بایستادی‌ساعتی بعد ازآن خشت زوبینی[22] بدست‌سلطان دادندی تابرآن[23] بندزدی، ومردم‌بتعجیل در افتادندی[24] بکلنگ و بیل و مجرفه[25] آن بند را بردریدندی[26]، آب خود که

---

۱ ـ ب، نپ: امیرالمؤمنین اضافه دارد. ۲ ـ نپ «بن» ندارد. ۳ـ «نپ»افزوده: والسلام. ٤ ـ نپ: بسترده. ٥ ـ نپ افزوده: برو. ٦ ـ کلمه از «نپ» است. ۷ ـ نپ: نبودی. ۸ ـ نپ: سپید. ۹ـ واواز«نپ» است ۱۰ـ ط عجم.؛ نپ:...گویند. ۱۱ـب، نپ: دیبقی. ۱۲ـ نپ: رنگ‌دربسته. ۱۳ـب، نپ: «با» ندارد. ۱٤ـنپ:مصر نیمه زوبینها وتیر ها در دست؛ ب: مصر همه بازوبینها و تیر ها. ۱٥ ـ نپ: پایتهاتها. ۱٦ ـ «نپ» واو ندارد. ۱۷ ـ نپ: آن. ۱۸ ـ نپ: این. ۱۹ ـ نپ: تکلفی. ۲۰ ـ نپ (دراصل) بودند. (اصلاح): بوند. ۲۱ ـ نپ: آن نهر. ۲۲ ـ نپ، روبینی (روبینی ؟احتمال‌حاشیهٔ ب)؛ ب :زوبینی. ۲۳ ـ ب، ط: این. ۲٤ـکلمه از«نپ»است. ۲٥ـ ط: وسایرآلات؛ نپ: محرفه؛ب: مخرفه متن‌ازحاشیهٔ «ب»است. ۲٦ ـ نپ: برزدندی.

بالا [1] گرفته باشد قوّت کند و بیکبار فرو رود و بخلیج اندر افتد و [2] این روزهمه خلق مصر و قاهره بنظارهٔ آن [3] فتح خلیج آمده باشندو انواع بازیهای عجیب [4] بیرون آورند و اوّل کشتی که در خلیج افکنده باشد جماعتی اخرسان [5] که بپارسی گنگ و لال میگویند در آن کشتی نشانده باشند، مگر آنرا بفال داشته بوده‌اند [6]، و آن روز سلطان ایشان را صدقات فرماید. و بیست و یك کشتی بود از آن [7] سلطان که آبگیری نزدیك قصر سلطان ساخته بودند، چندانکه دوسه میدان و آن [8] کشتیها هریك را مقدار پنجاه گز طول [9] و بیست گز عرض بود، همه بتکلّف با زر [10] وسیم و جواهر و دیباها آراسته [11] که اگر صفت آن کنند اوراق بسیار نوشته شود و بیشتر اوقات آن [8] کشتیها را در آن [8] آبگیر چنانکه استر در استر خانه [12] بسته بودندی. و باغی بود سلطانرا بدو فرسنگی شهر که آنرا عین‌الشّمس میگفتند و [2] چشمه‌یی آب نیکو در آنجا و باغ را خود بچشمه باز میخوانند و میگویند که آن [8] باغ فرعون بوده‌است. و بنزدیك آن عمارت گونه‌یی [13] دیدم چهار پاره سنگ بزرگ هریك چون مناره‌یی وسی گز قایم ایستاده واز سرهای [14] آن قطرات آب چکان، و [15] هیچکس نمیدانست که آن چیست. درین [16] باغ درخت باسان بود، میگفتند پدران این [17] سلطان از مغرب آن [18] تخم بیاوردند و آنجا [19] بکشتند و در همه آفاق جایی دیگر نیست و بمغرب نیز نشان نمیدهند و آنرا هرچند تخم هست [20] اما هرکجا میکارند نمیروید و اگر میروید روغن حاصل نمیشود ودرخت آن چون درخت موردست که چون بالغ میشود شاخهای آنرا بتیغی [21] خسته میکنند و شیشه‌یی برهرموضعی میبندند تا این [22] دهونت [23] همچنانکه صمغ از آنجا بیرون می‌آید. چون [24] دهن تمام بیرون آید [25] درخت خشك می‌شود و چوب آنرا

۱ ـ نپ : بار . ـ واو از «نپ» است . ۲ ـ کلمه در «ط» نیست . ۳ ـ نپ : عجب .
٤ ـ نپ : خلیج افکند جماعتی اخرسان را . ٦ ـ ط بودند . («ب» در حاشیه افزوده: ازاین صفحهٔ شکیه که بسیار نادرست غفلت نشود) . ۷ ـ ط : از مال . ۸ ـ نپ : ایـن .
۹ ـ نپ : طول بود . ۱۰ ـ نپ : بزر . ۱۱ ـ نپ : برآراسته . ۱۲ ـ نپ: اشتررا در استرسرای . ۱۳ ـ ب،ط : عمارتی کهنه . ۱٤ ـ «نپ» باصلاح جدیداست و اصل متن معلوم نیست چه بـوده . ۱۵ ـ نپ: «واو» ندارد . ۱٦ ـ ب، ط : ودر. ۱۷ ـ ب،ط : آن. ۱۸ ـ نپ: این.
۱۹ ـ نپ : و آن . ۲۰ ـ ط : تخم است . ۲۱ ـ ط : بتیغ . ۲۲ ـ نپ : آن .
۲۳ ـ ب ، نپ : دهونه . ۲٤ ـ نپ : و چون . ۲۵ ـ نپ : آمد .

باغبانان بشهر آورند و بفروشند [1] ویرا [2] پوستی سطبر باشد کـه چون از آنجا باز میکنند ومیخورند طعم لوز [3] دارد و از بیخ آن درخت سال دیگر شاخها برمیآید و همان عمل باآن میکنند.

شهر قـاهره را ده محلّتست [4]، و ایشان محلّترا حاره میگویند [5]، و اسامی آن اینست:

۱ ـ حارهٔ [6] برجوان . ۲ ـ حارة زویلة . ۳ ـ حارة الجودریة [7] . ٤ ـ حارة الامراء.
۵ ـ حارة الدیالمة [8] . ٦ ـ حارة الروم . ۷ ـ حارة الباطلیة [9] . ۸ ـ قصر الشّوك .
۹ ـ عبیدالشّری . ۱۰ ـ حارة المصامدة .

صفت شهر مصر ـ بربالایی [10] نهاده و جانب مشرقی [11] شهر کوهست، امانه بلند بلکه سنگهاست [12] و پشته‌های سنگین و برکرانهٔ [13] شهر مسجدطولون است، برسر بلندی، و دو دیوار محکم کشیده که جز دیوار آمد [14] و میافارقین [15] بمثل آن [16] ندیدم، و آنرا [17] امیری از [18] عبّاسیان کرده است که حاکم مصر بوده است. و بروزگار حاکم بامرالله که جدّ [19] این سلطان بود [20] فرزندان این [21] طولون بیامده‌اند [22] و این مسجدرا به‌سی هزار دینار مغربی بحاکم بامرالله فروخته [23] و بعدازمدتی دیگر بیامده‌اند و [24] مناره‌یکه در آن مسجدست [25] بکندن گرفته [26]. حاکم فرستاده است که شما مسجدرا [27] بمن فروخته‌اید چگونه خراب میکنید؟ گفته‌اند مامناره نفروخته‌ایم. [28] پنجهزار [29]

۱ ـ ط : می‌آورند و میفروشند . ۲ ـ کلمه از «ط» است . ۳ ـ ط : نـور .
٤ ـ نپ : شهرقاهره ده محلت بود درآنوقت . ۵ ـ نپ : گویند . ٦ ـ ب : اول ؛ شماره های ۱ تا ۱۰ از «ط» است . ۷ ـ نپ : الحودریه. ۸ ـ نپ : دیامله . ۹ ـ نپ : نابلیه .
۱۰ ـ («ب» درحاشیه افزوده: «بایاء مصدریهٔ اسمیه ظاهراً یعنی برارتفاع که ما حالا «بلندی» گوییم») ـ واین شرح ازروشنی محملی ندارد . ۱۱ ـ ط : شرقی . ۱۲ ـ نپ : سنگست واو بعدراهم ندارد . ۱۳ ـ ب، ط : کنارهٔ . ۱٤ ـ نپ (دراصل) : امت (اصلاح) : عمید .
۱۵ ـ نپ : مافارقین . ۱٦ ـ ب، نپ: به از آن . ۱۷ ـ «را» در «نپ» الحاقیست .
۱۸ ـ ب ، نپ : ازآن . ودر «نپ» «آن» را بعدبخط الحاقی‌زده است . ۱۹ ـ نپ : غیر .
۲۰ ـ ط : بوده . ۲۱ ـ «این» رادر «نپ» بخط الحاقی‌زده‌است. ۲۲ ـ ط : آمده . ۲۳ ـ ب، ط : مغربی فروختند. ۲٤ ـ ب،ط «بیامده‌اند» ندارد. ۲۵ ـ ط: بفروختند ؛ب: نفروخته؛ نپ : نفروخته بعدآنرا زده‌و بخط اصلی رویش نوشته: «لا». متن تصحیح قیاسیست. ۲٦ ـ ب: گرفتند ؛ ط: وخواستندتا بکنند . ۲۷ ـ ط : فرستاد که شما بمن؛ ب : ... که شما بمن . ۲۸ ـ ط: گفتند مناره را ...؛ ب. گفتندمامناره‌را ... ۲۹ ـ ب ، ط : وپنجهزار .

دینار بایشان داده است ومناره راهم بخریده[1]. وسلطان ماه رمضان آنجا نماز کردی و[2] روز های جمعه.

و شهر مصر از بیم آب[3] برسربالایی نهاده است و وقتی سنگهای بلند بزرگ بوده است، همه‌را بشکسته اند و هموار کرده[4] و اکنون آنچنان جایها راعقبه گویند. و چون از دور شهر مصر را نگه[5] کنند پندارند کوهیست و جای هست[6] که چهارده طبقه از[7] بالای یکدیگرست، و جای[8] هفت طبقه. و از ثقات شنیدم که شخصی بربام هفت طبقه باغچه‌یی کرده بود و گوساله‌یی آنجا[9] برده و پرورده تا بزرگ شده[10] و آنجا دولابی ساخته که این گاو میگردانید، و آب از چاه برمیکشید و بر آن بام درختهای نارنج و ترنج و موز و غیره کشته، و همه در بار آمده و گل و سپرغمها[11] همه نوع کشته. و از بازرگانی معتبر شنیدم که بسی سراها ست درمصر که در او حجره‌هاست برسم مستغل یعنی بکرادادن[12] که مساحت آن سی ارش در سی ارش باشد[13] سیصد وپنجاه تن در آن باشند و بازارها و کوچه‌ها در آنجاست[14] که دائماً قنادیل سوزد چونکه[15] هیچ روشنایی در آنجا[16] بر زمین نیفتد و رهگذر مردم باشد و در[17] شهر مصر غیر قاهره هفت جا معست چنانکه بهم پیوسته[18] وبهر دوشهر پانزده مسجد آدینه است که روز های جمعه در[19] هرجای خطبه و جماعت باشد. در میان بازار مسجدیست که آنرا باب‌الجوامع گویند، و آنرا[20] عمروعاص ساخته است[21] بروزگاری که از دست معاویه امیر مصر بوده[22]، و آن مسجد بچهار صد عمود رخام قائمست و آن دیوار که

۱ ـ ب، ط: داده ... بخرید. ۲ ـ نپ: در. ۳ ـ نپ «از بیم آب» ندارد. ٤ ـ ب،ط: بشکستند... کردند. ٥ ـ ب، ط: نگاه. ٦ ـ ط: وخانه‌هاست؛ ب: خانهای هست. ۷ ـ ط: در. ۸ ـ ط،ب: وخانه‌های. ۹ ـ نپ: برآنجا. ۱۰ ـ ب، نپ: شده بود. ۱۱ ـ نپ (دراصل) سرخمها (اصلاح): سرغمها. ۱۲ ـ پنج کلمهٔ اخیر در «ط» نیست؛ ب، نپ اصلاحی: ... بکرایه ... ۱۳ ـ ط: ساحت ...؛ نپ: ... ارش باشد درسی ارش. ۱٤ ـ ط: آنجاهست. ۱٥ ـ نپ (دراصل): که. بعداصلاح کرده‌اند. ۱٦ ـ «درآنجا» در «نپ» الحاقیست. ۱۷ ـ نپ: رهگذار ... واندر. ۱۸ ـ نپ: پیوستست. ۱۹ ـ نپ «در» را بخط الحاقی زده‌است. ۲۰ ـ نپ: وآن. بعداصلاح کرده‌اند. ۲۱ ـ ط: ساخته. ۲۲ ـ ط: بروزگار معاویه که ازدست‌وی ...؛ نپ، ب: ... بود.

محراب براوست سرتاسر تخته‌های[1] رخام سپیدست[2] و جمیع[3] قرآن بر آن تخته ها بخطی زیبا نوشته، واز بیرون بچهار حد مسجد بازارهاست و درهای مسجد در آن[4] گشاده و مدام در آن مدرّسان و[5] مقریان نشسته، و سیاحت گاه[6] آن شهر بزرگ آن مسجدست، و هرگز نباشد که دروکمتر از پنج هزار خلق باشد، چه از طلاّب علوم و چه از غریبان[7] وچه از کاتبان که چك و قباله نویسند و غیر آن. و آن مسجد را[8] حاکم از فرزندان عمروعاص بخرید که نزدیك او رفته بودند و[9] گفته [که][10] ما محتاجیم و درویش واین[11] مسجد پدر ما کرده‌است اگر سلطان اجازت دهد بکنیم و سنگ و خشت آن بفروشیم. پس حاکم صد هزار دینار بایشان داد و آنرا بخرید وهمهٔ اهل مصر را برین گواه کرد، و بعد از آن بسیار عمارات عجیب در آنجا بکرد و بفرمود[12] و از جمله چراغدانی نقره گین[13] ساختند شانزده پهلوچنانکه هر[14] پهلوی از و یك ارش و نیم باشد، چنانکه دایرهٔ چراغدان بیست وچهار ارش باشدوهفتصد و اند چراغ در وی می‌افروزند در[15] شبهای عزیز، و گفتند وزن آن بیست وپنج قنطار نقره است، هر[16] قنطاری[17] صد رطل و[18] هر رطلی[19] صد وچهل وچهار درهم نقره است. وگویند[20] چون این[21] چراغدان ساختند[22] بهیچ در درنمیگنجید، ازدرهای جامع، از بزرگی که بود، تا دری فروگرفتند[23] و آنرا در مسجد بردند و باز دربر نشاندند[24]. و همیشه درین مسجد ده توحصیر[25] رنگین نیکو بربالای یکدیگر گسترده باشد. و هر شب زیاده از صد قندیل افروخته، و محکمهٔ قاضی‌القضاة در

۱ ـ نپ: بتخیهای (= ظ: بتختهای. حاشیهٔ ب). ۲ ـ ط: رخام است. ۳ ـ نپ: و جامع. ٤ ـ نپ: (اصل): آن (اصلاح): آنها. ٥ ـ در «نپ» واو بخط الحاقیست. ٦ ـ نپ: و ساحت (اصلاح) و ساحت‌گاه. ۷ ـ نپ: غربا. ۸ ـ نپ: و این مسجد نیز. ۹ ـ جملهٔ وآن مسجد را ... تا اینجا در «ب» مکرر شده است. ۱۰ ـ ب: گفتند؛ ط: گفته بودند. ۱۱ ـ ب،ط: و. ۱۲ ـ ط: «وبفرمود» ندارد؛ «نپ» واو بعدرا ندارد (ظ). ۱۳ ـ ب، نپ: نقرگین. ۱٤ ـ ب: بر؛ نپ (ظ): هر. ۱٥ ـ «نپ» گویا الحاقی است. ۱٦ ـ نپ: و هر. ۱۷ ـ ب: قنطار. ۱۸ ـ واو در «نپ» نیست. ۱۹ ـ ب،ط: رطل. ۲۰ ـ ب: گویندکه. ۲۱ ـ نپ: آن. ۲۲ ـ ب،ط: ساخته‌شد. ۲۳ ـ نپ: ... فراگرفتند؛ ط: تاآنکه‌دری فراگرفتند. ۲٤ ـ ب،ط: در رانشاندند. ۲٥ ـ ط: مسجدحصیرهای.

این مسجد باشد . و بر جانب شمالی مسجد بازاریست که آنرا سوق‌القنادیل خوانند، در هیچ بلد[1] چنان بازاری نشان نمیدهند ، هر طرایف[2] که در[3] عالم باشد آنجا یافت شود . و آنجا آلتها دیدم که از ذبل[4] ساخته بودند ، چون صندوقچه و شانه و دستهٔ کارد و غیره . و آنجا بلور سخت نیکو دیدم ، و استادان نعز[5] آنرا میتراشیدند و آنرا از مغرب آورده بودند ، و میگفتند درین نزدیکی[6] در دریای قلزم بلوری پدید آمده است که لطیفتر و شفّاف تر از بلور مغربیست و دندان فیل دیدم که اززنگبار آورده بودند ، از آن بسیار[7] بود که زیادت از دویست من بود و[8] یکعدد پوست گاو آورده بودند از حبشه که همچون[9] پوست پلنگ بود واز آن نعلین سازند . وازحبشه مرغ[10] خانگی آورند[11] که نیك بزرگ باشد[12] و نقطهای سپید بروی و برسر کلاهی دارد بر مثال طاووس . و در مصرعسل بسیارخیزد، وشکرهم[13] .

روز[14] سیوم دیماه قدیم از سال چهارصد وشانزدهٔ عجم این میوه‌ها وسپرغمهاییك روز دیدم که ذکر میرود و هی هذه : گل سرخ ؛ نیلوفر ؛ نرگس ؛ ترنج ؛ نارنج ، لیمو ؛ مرکب[15] ؛ سیب ؛ یاسمن ؛ شاه سپرغم ؛ بهی[16] ؛ انار ؛ امرود ؛ خربوزه[17] ؛ دستنبویه ؛ موز ، زیتون ؛ هلیلهٔ[18] تر ؛ خرمای تر ، انگور ؛ نیشکر ؛ بادنجان؛ کدوی تر ؛ ترب ؛ شلغم ؛ کرنب ؛ باقلای[19] تر ؛ خیار ؛ باد رنگ ؛ پیاز تر ؛ سیر تر ، جزر ؛ چغندر[20] . هرکه اندیشه کند که این انواع میوه و ریاحین که بعضی خریفی است و بعضی ربیعی و[8] بعضی صیفی و بعضی شتوی چگونه جمع بوده باشد هماناقبول نکند،

---

۱ ـ ب ، نپ : بلاد . ۲ ـ نپ (اصل) : طرائف (ظ) (اصلاح: ظرائف) ؛ ب : ظرائف . ۳ ـ نپ : که‌در همه‌بلاد . ٤ـب،ط(« نپ» اصلی): دهل. (« نپ»اصلاحی) : دبل. (ذبل یعنی سنگ لاك پشت که شانه و دست بند از آن میسازند . حاشیهٔ ب) . ٥ ـ نپ : نغزکه . ٦ ـ نپ : نزدیك . ۷ ـ نپ : بسیار ازآن بود . ۸ ـ نپ « واو » ندارد . ۹ ـ ب،ط : همچو . ۱۰ ـ نپ : مرغی . ۱۱ ـ ط : آورده بودنـد ؛ ب : آورده‌اند . ۱۲ ـ ط : بود . ۱۳ ـ نپ : و با شکر هم سفر ؟ ؟ . ۱٤ ـ کلمه در « نپ » نیست . ۱۵ ـ کلمه در «ط» نیست . ۱٦ ـ ط، ب : به . ۱۷ ـ نپ : خربزه . ۱۸ ـ بجز«ط» : بلیله . ۱۹ـ نپ : باقلی . ۲۰ ـ ب : جغندر ؛ نپ : چقندر .

فاما[1] مرا درین غرضی نبوده[2] و ننوشتم الا آنچه دیدم ، و بعضی که شنیدم و نوشتم ، عهدهٔ آن بر من نیست ، چه ولایت مصر وسعتی دارد عظیم ، همه نوع هواست از سردسیر وگرم سیر و از همهٔ[3] اطراف هر چه باشد بشهر آورند و بعضی در بازار ها بفروشند[4] .

و بمصرسفالینه[5] سازند ازهمه نوع چنان لطیف وشفّاف که دست چون برییرون نهند از اندرون بتوان دید، ازکاسه و قدح وطبق وغیره، و رنگ کنند آنرا چنانکه رنگ بوقلمون را ماند چنانکه از هر جهتی که بداری رنگ دیگر نماید . و آبگینه سازند که[6] بصفا و پاکی بزبرجد[7] ماند و آن را بوزن فروشند . و از بزّازی ثقه شنیدم که یکدرم[8] سنگ ریسمان بسه دینار مغربی بخرنـد[9] که سه دینار و نیم نیشابـوری باشد. و به نیشابور پرسیدم که ریسمانی که ازهمه نیکوتر باشدچگونه خرند؟ گفتند هر آنچه بی‌نظیرباشد یکدرم به پنج درم بخرند .

شهر مصربر کنار نیل نهاده است بدرازی، وبسیاری کوشکها و منظرهاچنانست که اگر خواهند آب بریسمان از نیل بردارند . اما آب شهر[10] همه سقایان آورنداز نیل، بعضی بشتر و بعضی بدوش. و سبوها دیدم از برنج دمشقی که هریك سی‌من آب گرفتی و چنان بود که پنداشتی زرین است . یکی مرا حکایت کرد که زنی است کـه پنجهزار ازآن[11] سبو داردکه بمزدمیدهد هرسبویی‌ماهی[12] بیکدرم، وچون بازسپارند باید[13] سبو درست باز سپارند . و در پیش مصر جزیره‌یی در میان نیل است که وقتی شهری کرده بودند وآن‌جزیره مغربی‌شهر ست‌ودر آنجا مسجد آدینه‌یست و باغهاست و آن پاره‌یی سنگ‌بوده است در میان رود . و این‌دو شاخ از نیل هریك را[14] بقدر جیحون تقدیر کردم اما بس[15] نرم و آهسته میرود . و میان شهر و جزیره جسری[16]

---

۱ ـ ط : مانا . ۲ ـ نپ: نبود . ۳ ـ « نپ» کلمه‌را ندارد. ٤ـب ، ط : میفروشند . ٥ ـ همـه جا : سفالیه . (متن احتمال حاشیهٔ «ب» است) . ٦ ـ نپ « که » ندارد . ۷ ـ نپ : پاکی‌زبرجد . ۸ـ ط ، ب : یکدرهم . ۹ـ نپ : بخریدند. ۱۰ـ ط : شهررا . ۱۱ـ نپ : این . ۱۲ ـ ط : هر سبوئی ؛ نپ : هر روز سبویی ؛ ب : هر سبوی . . . . ۱۳ ـ ب،ط : هریك . ۱٤ـ ط: آبش. ۱۵ـنپ : جسر.

بسته است به سی و شش پاره کشتی و بعضی از شهر[1] دیگر سوی آب نیلست و آنرا جیزه خوانند[2] و آنجا نیز مسجد آدینه‌ییست، اما جسر نیست، بزورق ومعبر گذرند. و در مصر چندان کشتی و زورق باشد که ببغداد و بصره نباشد. اهل بازار مصر هر چه فروشند[3] راست گویند و اگر کسی بمشتری[4] دروغ گوید اورا براشتری نشانندو[5] زنگی بدست او دهند تا در شهر میگردد[6] و زنگ میجنباند و منادی میکند که من خلاف گفتم و[7] ملامت می‌بینم، و هر که دروغ گوید سزای اوملامت باشد دربازار آنجا از بقّال و عطّار و پیله‌ور هرچه فروشند باردان آن از خود بدهند اگر زجاج باشد و اگر سفال و اگر کاغذ، فی‌الجمله احتیاج نباشد که خریدار باردان بردارد. وروغن چراغ آنجا از تخم ترب و شلغم گیرند و آنرا زیت حار[8] گویندو آنجا[9] کنجد اندك باشد و[10] روغنش عزیز باشد[11] و روغن زیتون ارزان بود و[12] پسته گران تر از بادام است و[13] مغز بادام ده من از یك دینار نگذرد. و اهل بازار و دکان داران بر خران زینی نشینند[14] که آیند و روند ازخانه ببازار وهرجابرسر کوچه ها بسیارخران زینی آراسته داشته باشند، که اگر کسی خواهد برنشیند و اندك کرایه میدهد[15] و گفتند پنجاه هزار بهیمهٔ زینی باشد که هر روز زین کرده بکرا[16] دهند، وبیرون ازلشکریان و سپاهیان[17] بر اسب ننشینند[18] یعنی اهل بازار و روستا و محترفه[19] و خواجگان، و بسیار خر[20] ابلق دیدم همچو اسب بل لطیف تر. و اهل شهرعظیم توانگر بوددر آنوقت که آنجابودم. و در سنهٔ تسع و ثلثین و اربعمایة سلطان‌را پسری آمد، فرمود[21] که مردم خرّمی کنند، شهر و بازارها[22] بیاراستند چنانکه اگر وصف آن کرده شود

۱ ـ نپ: شهر مصر. ۲ ـ کلمه در «ط» نیست. ۳ ـ نپ: فروشند بمشتری بگویند و. ٤ ـ نپ: مشترا (کذا). ٥ ـ ب، ط: برشتری نشانده. ٦ ـ ط: و در شهر بگردانند. ۷ ـ «نپ» واو ندارد. ۸ ـ نپ (در اصل): جا (اصلاح): حر(؟). ۹ ـ نپ «آنجا» ندارد. ۱۰ ـ متن مطبوع «واو» ندارد. ۱۱ ـ کلمه در «ط» و «ب» نیست. ۱۲ ـ واو از «ط» است. ۱۳ ـ نپ: «است و» ندارد. ۱٤ ـ ط: برنشینند. ۱٥ ـ نپ: بدهد. ۱٦ ـ ب، ط: بکرایه. ۱۷ ـ «نپ» بخط الحاقی افزوده: کسی. ۱۸ ـ نپ: نشیند (= ننشیند). ۱۹ ـ ط: متفرقه. ۲۰ ـ نپ: خران. ۲۱ ـ نپ: وفرمود. ۲۲ ـ ب: بازار؛ ط: بازار را.

همانا که بعض[1] مردم آنرا باور نکنند و[2] استوار ندارند که دکانهای بزازان وصرّافان و غیر هم چنان بود که از زر و جواهر و نقد وجنس[3] و جامه‌های زربفت وقصب جایی نبود[4] که کسی بنشیند و همه از سلطان ایمنند[5] که هیچکس از عوانان وغمّازان نمی‌ترسید و بر سلطان اعتماد داشتند که بر کسی[6] ظلم نکند وبمال کسی هرگز طمع نکند وآنجا مالها دیدم از آن مردم که اگر گویم[7] یا صفت کنم مردم عجم را قبول نیفتد[8] و مال ایشانرا حدّ و حصر نتوانستم[9] کرد و آن آسایش وامن[10] که آنجا دیدم هیچ جا ندیدم و آنجا شخصی[11] ترسا دیدم که از متمولان مصر بود چنانکه گفتند کشتی ها و مال و ملك او را قیاس نتوان کرد، غرض آنکه یکسال آب نیل وفا نکرد وغلّه گران شد، وزیر سلطان این ترسا را بخواند و گفت: سال نیکو نیست و بردل سلطان جهت رعیّت بارست، توچند غلّه توانی[12] بدهی خواه ببها، خواه بقرض؟ ترسا گفت: بسعادت سلطان ووزیر من چندان غلّه مهیّا دارم که شش سال نان مصر بدهم، ودر[13] این‌وقت لامحاله چندان خلق در مصر بود که آنچه در نیشابور بودند خمس ایشان بجهد بود و هر که مقادیر داند معلوم او باشد که کسی‌را چند مال بایدتا غلّهٔ او این‌مقدار باشد، و چه ایمن رعیّتی و عادل سلطانی بود[14] که در ایام ایشان چنین حالها باشدوچندین مالها، که نه سلطان بر کسی[15] ظلم وجور کند و نه رعیّت چیزی پنهان‌وپوشیده‌دارد. وآنجا کاروانسرایی دیدم که دارالوزیر میگفتند، درآنجا قصب فروشند و دیگرهیچ و درآشکوب زیر خیّاطان نشینند و دربالای[16] رفا آن[17]. از تیم‌بان[18] پرسیدم که اجرت[19] این تیم چندست؟ گفت: هر سال بیست هزاردینار مغربی بود، اما این‌ساعت

۱ ـ نپ: بعضی. ۲ ـ نپ (در اصل): مردم آن. (اصلاح (: مردم را آن. ۳ ـ نپ «و جنس» ندارد. ٤ ـ کلمه نبود از «ط» است؛ نپ: جای. ٥ ـ نپ: ایمن. ٦ ـ نپ: کس. ۷ ـ نپ: بگویم. ۸ ـ ب: نیافتد. ۹ ـ نپ: ندانستم. ۱۰ ـ «و امن» از «نپ» است. ۱۱ ـ ط: شخص. ۱۲ ـ نپ: توانی که. ۱۳ ـ ب، ط: در این. ۱٤ ـ ط: باید. ۱٥ ـ نپ: کس. ۱٦ ـ نپ: در بالای همه. ۱۷ ـ «ط» «در بالای‌رفا آن» ندارد. ۱۸ ـ ب، نپ: قیم آن. ۱۹ ـ ب، نپ: اجرهٔ.

گوشه‌یی از آن خراب شده است[1] عمارت میکنند، هر ماه یکهزار دینار حاصل کند یعنی دوازده هزار دینار و گفتند[2] که در این‌شهر بزرگتر از ین[3] و بمقدار این دویست خان باشد.

صفت خوان سلطان ـ عادت ایشان چنین[4] بود که سلطان درسالی بدوعیدخوان بنهد[5] و باردهد خاص و عام[6] را، آنانکه خاص[7] باشند درحضرت اوباشند و آنچه عام باشد[8] در دیگر سراها و مواضع و من اگر چه بسیار شنیده بودم، هوس بود[9] که برأی‌العین ببینم. با یکی از دبیران سلطان که مرا با او صحبتی اتفاق افتاده بود و[10] دوستی پدید[11] آمده گفتم: من بارگاه ملوك و سلاطین عجم دیده‌ام چون‌سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود،ایشان پادشاهان‌بزرگ بودند، با نعمت وتجمّل‌بسیار اکنون میخواهم که مجلس امیرالمؤمنین را هم ببینم[12]. او با پرده دار[13] که صاحب‌ـ السّتر[14] گویندبگفت[15] سلخ رمضان سنهٔ اربعین و اربعمائة که مجلس آراسته بودند تا دیگر روزکه عید بود و[16] سلطان از نماز بآنجا آید وبخوان[17] بنشیند،مرا آنجا[18] برد. چون از درسرای بدرون[19] شدم عمارتها و صفّه‌ها و[20] ایوانها دیدم که‌اگروصف آن کنم کتاب بتطویل[21] انجامد. دوازده قصردرهم ساخته همه‌مربعات[22] که درهریك که‌میرفتی‌از دیگری[23] نیکوتربود وهریك بمقدار[24] صدارش‌درصدارش. ویکی‌ازین جمله چیزی بود شصت[25] اندرشصت[25] ارش[26] و تختی بتمامت عرض خانه نهاده بعلوّ چهارگز[27] از سه جهة آن تخت همه از زربود، شکارگاه و میدان وغیره‌برآن تصویر

۱ ـ ب، ط: شده. ۲ ـ ط: گفتند. ۳ ـ ط، و متن مطبوع افزوده: نیست. ٤ ـ ب، ط: چنین. ٥ ـ ب،ط: خان نهد. ٦ ـ ب، نپ: خواص و عوام را. ۷ ـ ب، نپ: آنکه خواص. ۸ ـ ب: عوام باشند؛ نپ: ... باشند. ۹ ـ ط: داشتم. ۱۰ ـ «نپ» واو ندارد. ۱۱ ـ ب: بدید؛ نپ: (اصل): بادید (اصلاح): بدید. ۱۲ ـ نپ «هم» ندارد؛ ب: بینم. ۱۳ ـ نپ: پرده دارایشان. ۱٤ ـ ط: استر. ۱٥ ـ ط: می‌گویند...؛ نپ: .. بگفت و. ۱٦ ـ واو از «نپ» است. ۱۷ ـ نپ: بخان. ۱۸ ـ ط: بآنجا. ۱۹ ـ ب، نپ: بدر (احتمال حاشیهٔ ب: در). ۲۰ ـ نپ: صفها. ۲۱ ـ ط: بطول. ۲۲ ـ دو کلمهٔ اخیر در «ط» نیست. ۲۳ ـ نپ:...ازیکدیگر؛ب:میرفتم‌ازیکدیگر.؛ط: میرفتم.. ۲٤ ـ نپ: مقدار. ۲٥ ـ نپ: شست. ۲٦ ـ کلمه از «ط»است. ۲۷ ـ «نپ» افزوده: درعرض چهارگز.

کرده وکتابتی[1] بخط پاکیزه‌برآنجانوشته وهمه[2] فرش‌وطرح که‌درین‌حرم‌بودهمه‌آن بود که‌دیبای رومی وبوقلمون[3] باندازهٔ هرموضعی بافته[4] بودند،ودارافزینی[5] مشبّك از زر بر کنارهای آن[6] نهاده که صفت‌آن نتوان‌کرد و ازپس تخت که باجانب دیوارست درجات نقره‌گین[7] ساخته وآن تخت خود چنان بود که اگراین‌کتاب سربسرصفت آن باشد سخن مستوفی وکافی نباشد. گفتند پنجاه هزار من شکر راتبهٔ[8] آن روز باشد که سلطان خوان[9] نهد. آرایش‌خوان[9] را درختی‌دیدم[10] چون درخت‌ترنج‌وهمه‌شاخ و برگ و بارآن[11] از شکرساخته واندر وهزار[12] صورت‌وتمثال ساخته،همه ازشکر. و مطبخ سلطان بیرون از قصرست و پنجاه غلام همیشه در آنجا ملازم باشند و از کوشك راه بمطبخست در زیر زمین و ترتیب ایشان چنان مهیّا بود که هرروزچهارده شترروار[13] برف بشرابخانهٔ[14] سلطان بردندی و ازآنجابیشترامراء وخواص را رابته‌ها بودی و اگر مردم شهر جهت‌رنجوران طلبیدندی هم بدادندی وهمچنین هر مشروب و ادویه که‌کسی را در شهر بایستی از[15] حرم بخواستندی‌بدادندی وهمچنین‌روغنهای دیگرچون روغن بلسان و غیره[15] چندانکه این اشیاء مذکوره[16] خواستندی منعی و عذری نبودی.

سیرت[17] سلطان‌مصر[18] ـ امنیّت[19] و فراغت‌اهل مصربدان‌حدّبود که‌دکان‌های بزازان و صرّافان و جوهریان را درنبستندی، الادامی بروی‌کشیدندی،وکس‌نیارستی بچیزی دست بردن. مردی یهودی بود جوهری که سلطان را[20] نزدیك بود واورامال بسیار بود و همه اعتماد جوهر خریدن بر او[21] داشتند.روزی لشکریان‌دست[22] براین

۱ ـ نپ: کتابه. ۲ ـ نپ: هر. ۳ ـ ط: همه‌دیبای ... بوقلمون بود. ٤ ـ نپ: یافته. ٥ ـ نپ: دارافرینی. ٦ ـ «آن» از «ط» است. ۷ ـ ب: نقرگین. ۸ ـ نپ: راتب. ۹ ـ نپ: خان. ۱۰ ـ نپ: و درختی دیدم ساخته. ۱۱ ـ ط: آن را. ۱۲ ـ ط: بودند و بهزار. ۱۳ ـ ط: شتردار. ۱٤ ـ ط: بشربتخانه. ۱٥ ـ «نپ» واو اضافه دارد. ۱٦ ـ ب، نپ: اشیای مذکور. ۱۷ ـ ب، نپ: سیر. (سیرهٔ؟). ۱۸ ـ کلمه‌در «ط» نیست. ۱۹ ـ ب، نپ: امن. ۲۰ ـ نپ: بسلطان. ۲۱ ـ نپ: برو. ۲۲ ـ نپ: سلطان.

یهودی[1] برداشتند و او را بکشتند، چون این کار بکردند[2] از قهر سلطان بترسیدند و بیست هزار سوار برنشستند و بمیدان آمدند و لشکر بصحرا[3] بیرون شد وخلق شهر از آن بترسیدند و آن لشکر تا نیمهٔ روز در[4] میدان ایستاده بودند، خادمی[5] ازسرای بیرون آمد[6] و بر در سرای بایستاد و گفت سلطان میفرماید که بطاعت هستید یا نه، ایشان بیکبار آواز دادند که بندگانیم وطاعت دار، اما گناه کرده‌ایم، خادم گفت سلطان میفرماید که بازگردید، درحال بازگشتند. و آن جهود مقتول را ابوسعید گفتندی پسری داشت و برادری، گفتند مال اورا خدایتعالی داند که چندست و گفتند بر بام سرای سیصد تغار نقره گین بنهاده است[7] و[8] درهر یك درختی کشته، چنانست که باغی و[8] همه درختهای مثمر وحامل، [9] برادر او کاغذی نوشته بخدمت سلطان فرستاد[10] که دویست هزار دینار مغربی خزانه راخدمت کنم، درسرّ، این وقت[11]، از آنکه می‌ترسید. سلطان آن کاغذ بیرون فرستاد تا بر سر جمع بدریدند و گفت که شما ایمن باشید و بخانهٔ خود[12] بازروید که نه کس را[13] با شما کارست و نه ما بمال کسی محتاج، و ایشانرا استمالت کرد.

ازشام تا قیروان که من رسیدم در تمامی شهر ها وروستاها هر[14] مسجد که بودهمه را اخراجات بروکیل سلطان بود، از روغن چراغ و حصیر و بوریا و زیلو و مشاهرات و مواجبات قیمان و فرّاشان و مؤذنان و غیرهم. و یکسال والی شام نوشته بود که[15] زیت اندکست اگر فرمان باشد مسجد را[16] زیت حار بدهیم، و آن روغن تـرب و شلغم باشد، در جواب گفتند: توفرمانبری نه وزیری، چیزیکه بخانهٔ خداتعلّق داشته بـاشد در آن تغییر[17] و تبدیل جایز نیست وقاضی‌القضاة را هر ماه دو هزار دینـار مغربی مشاهره بود و هر قاضی[18] بنسبت وی، تا بمال کس[19] طمع نکنند و بر مردم

۱ ـ نپ: یهود. ۲ ـ نپ: کردند. ۳ ـ متن مطبوع: بصحارا. ٤ ـ نپ: نیمروز درآن. ٥ ـ نپ (اصل): خادمان (اصلاح): خـادم. ٦ ـ نپ: آمدند. ۷ ـ نپ: نقرگین نهاده است. ۸ ـ «نپ» واو ندارد. ۹ ـ نپ: حال. ۱۰ ـ نپ «فرستاد» ندارد. ۱۱ ـ ب،ط: آن وقت. ۱۲ ـ «نپ» کلمه را ندارد. ۱۳ ـ ط: کسی‌را. ۱٤ ـ ط: روستا. ۱٥ ـ نپ: که امسال. ۱٦ ـ نپ: بمساجد را (ط: مساجد را. حاشیهٔ ب). ۱۷ ـ نپ: درآنجا تغیر؛ ب: درآنجا. ۱۸ ـ «نپ» افزوده: را (ظ). ۱۹ ـ نپ: کسی.

حیف نرود. وعـادت آنجا چنان بود که در اواسط رجب مثال سلطان در مساجـد بخواندندی که یا معشرالمسلمین موسم حج میرسد و سبیل سلطان بقرار معهود بـا لشکریان[1] و اسبان و شتران[2] وزاد معدّ[3]ست، و در رمضان همین منادی بکردندی[4] و از اوّل ذی‌القعده آغاز خروج کردندی، و بموضعی معین فرود آمدندی[5] نیمهٔ[6] ماه ذی‌القعده روانه شدندی و هر روز خرج علوفهٔ این لشکر یکهزار دینار مغربی بودی بغیر از بیست دینار که هر مردی را مواجب بودی، که[7] به بیست و پنجروز بمکه شدندی و ده روز آنجا مقام بودی و [8] به بیست و پنجروز تا بمقام[9] خود رسیدندی، دو ماه شصت[10] هزار دینار مغربی علوفهٔ ایشان بودی غیر از تعهّـدات و صلات و مشاهرات[11] و شتر که سقط شدی. پس در سنهٔ تسع وثلثین و اربعمائه سجلّ سلطان بر مردم خواندند که امیرالمؤمنین میفرماید که حجّاج را امسال مصلحت نیست کـه سفر حجاز کنند که امسال آنجا قحط و تنگیست و خلق بسیار مرده است، این معنی بشفقت مسلمانی میگویم. و[12] حجّاج در توقف مانـدند و سلطان جامهٔ کعبه میفرستاد بقرار معهود که هر سال دو نوبت جامهٔ کعبه میفرستادی[13] و این سال چون جامه براه قلزم گسیل[14] کردند من با ایشان برفتم.

غرّهٔ شهر ذی‌القعده ازمصر بیرون شدم و[15] هشتم[16] ماه بقلزم رسیدیم واز آنجا کشتی براندند[17] بپانزده روز بشهری رسیدیم که آن را جار[18] میگفتند و[15] بیست و دویم ماه بود و از آنجا بچهارروز بمدینهٔ رسول‌الله[19] صم[20] رسیدیم.[21]

۱ ـ نپ: لشکر. ۲ ـ ب، نپ: شتر. ۳ ـ ط، متن مطبوع: معتاد، نپ: (اصلی): معد (اصلاحی): مستعد. ٤ ـ ط، متن مطبوع: میکردندی. ٥ ـ ب: فرو ...؛ نپ: فرو می‌آمدندی. ٦ ـ نپ: همه. ۷ ـ نپ «که» ندارد. ۸ ـ «ب» واو ندارد. ۹ ـ نپ: با مقام (بجای: تا بمقام)؛ ط: که تا بمقام. ۱۰ ـ ط: شدی ...؛ نپ: شست. ۱۱ ـ «نپ» باصلاح جدیدست و اصل متن معلوم نیست چه بوده. ۱۲ ـ نپ: میگوئیم. واو هم نـدارد (ظ). ۱۳ ـ ب، نپ (اصلی): بفرستادی؛ متن مطبوع و «نپ» اصلاحی: میفرستادی. ۱٤ ـ ط: چون حاج ... میل. ۱٥ ـ «نپ» واو ندارد. ۱٦ ـ ب، ط: بیستم (وآن غلطست). ۱۷ ـ ب،ط: براندیم. ۱۸ ـ نپ: حار. ۱۹ ـ کلمهٔ الله در «ط» و «نپ» نیست. ۲۰ ـ ب: صلی‌الله علیه و سلم؛ نپ: علیه‌الصلوة والسلام. ۲۱ ـ ط: راهست. «ب» کلمه‌را ندارد.

مدینهٔ رسول‌الله[1] شهریست بر کنارهٔ[2] صحرایی نهاده وزمین نمناك و شوره‌دارد و آب روان دارد[3] اما اندك، و خرمایستانست و آنجا قبله سوی جنوب افتاده است و مسجد رسول‌الله ص[4] همچندانست[5] که مسجدالحرام[6] و حظیرهٔ رسول ص[7] در پهلوی منبر[8] مسجدست، چون‌رو[9] بقبله نمایند جانب[10] چپ، چنانکه چون خطیب از[11] منبر ذکر پیغمبر ص[7] کند و صلوات دهد روی بجانب راست کند[12] و اشاره بمقبره کند و آن‌خانه‌یی مخمّس است و دیوارها از[11] میان ستونهای مسجد برآورده است وپنج[13] ستون درگرفته است و بر سر این[14] خانه همچو حظیره کرده، بدار افزین،[15] تاکسی بدانجا[16] نرود و دام درگشادگی[17] آن کشیده تا مرغ بدانجا[18] نرود. ومیان‌مقبره و منبر هم حظیره‌بیست[19] از سنگهای[20] رخام کرده چون‌پیشگاهی[21] و آنراروضه گویند وگویند آن بستانی[22] از بستانهای بهشتست چه رسول‌الله ص[23] فرموده است: «بین قبری و منبری روضة من ریاض‌الجنّة» و شیعه گویند آنجا قبر فاطمهٔ زهراست‌علیها السلام[24] و مسجد را دریست[25] و از شهر بیرون سوی جنوب صحرا بیست و

۱ ـ رسول‌الله در «ط» نیست و «ب» و «نپ» علیه‌السلام اضافه دارند.
۲ ـ نپ: کنار. ۳ ـ ب، نپ: است. ٤ ـ ب: علیه‌الصلوة والسلام. ٥ ـ ب، ط: چندان؛ «نپ» چندانست. و بخط الحاقیست. ٦ ـ در حاشیهٔ «نپ» بخط اصلی افزوده: «از مسجدالحرام خورد (= خرد) ترست». و این عبارت لابد نسخه بدل جملهٔ (٤ ـ ٦) است‌که ناسخ نفهمیده و بطور سقط در این موضع در حاشیه افزوده (حاشیهٔ ب). ۷ ـ ب، نپ: علیه‌السلام. ۸ ـ در «نپ» منبر بـاصلاح الحاقیست.
۹ ـ (احتمال حاشیهٔ «ب»: روی). ۱۰ ـ نپ: بجانب. ۱۱ ـ ط: در.
۱۲ ـ نپ (در اصل): از دست چپ کند (اصلاح مثل متن). ۱۳ ـ نپ (در اصل): بیخ (اصلاح مانند متن). ١٤ ـ ب: آن. ۱۵ ـ نپ: بدارآفرین (= بدارافزین). ١٦ ـ نپ: برآنجا. ۱۷ ـ نپ، ط: گشادی. ۱۸ ـ ب: برآنجا؛ نپ (بـاصلاح جدید): آنجا (اصل): آن. ۱۹ ـ نپ: خطیرست. ۲۰ ـ نپ (در اصل): بسنگهای (اصلاح مانند متن). ۲۱ ـ دوکلمهٔ اخیر در «ط» نیست؛ ب: پستگاهـی؛ نپ: سسگاهی (بدون هیچ نقطه). متن تصحیح قیاسی است. ۲۲ ـ ب، نپ: بستان (متن احتمال‌حاشیهٔ «ب» است). ۲۳ ـ «نپ» رسول‌علیه‌السلام؛ب:...علیه‌السلام. ٢٤ ـ ط: زهراعلیهاالسلام است. ۲۵ ـ (ب درحاشیه آورده: کذا ایضاً فی «نپ»، وحتماً بایددرعبارت غلطی یاسقطی باشد و الا این عبارت لغو خواهدبود مثل‌النارحاره چه‌لابد هرمسجددری دارد).

گورستانیست[1] وقبر[2] حمزة‌بن‌عبدالمطلب رضی‌الله‌عنه آنجاست و آن‌موضع راقبورالشّهداء گویند. پس دو روز ما[3] بمدینه مقام کردیم و چون وقت تنگ بود برفتیم راه سوی مشرق بود بدو منزل از مدینه کوه بود وتنگنای[4] چون دره و[5] آنرا جحفة میگفتند و آن میقات مغرب وشام ومصرست، ومیقات آن موضع باشدکه حج را[6] احرام گیرند. وگویند یکسال حجاج آنجا فرود[7] آمده بود، خلقی‌بسیار، ناگاه سیلی درآمدوایشان را هلاك کرد و آنرا بدین سبب جحفة نام کردند. و میان مکه و مدینه صد فرسنگ باشد اما سنگست[8]. و ما به هشت روز رفتیم.

یکشنبه ششم ذی‌الحجة بمکه رسیدیم بباب الصّفا فرود[9] آمدیم. و این سال بمکه قحطی بود چهار من نان بیکدینار نیشابوری بود و مجاوران از مکه میرفتندو از هیچ طرف حاج نیامده[10] بود. روز چهارشنبه بیاری حق سبحانه و تعالی بعرفات حج بگزاردیم و دو روز بمکه بودیم و خلق بسیار ازگرسنگی و بیچارگی[11] از حجاز روی بیرون‌نهادند بهر[12] طرف. و دراین نوبت شرح‌حج ووصف‌مکه نمیگویم تا دیگر نوبت که بدینجا رسم که‌نوبت دیگرششماه مجاور بودم، و آنچه‌دیدم‌بشرح بگویم و من روی بمصر نهادم، چنانکه هفتاد و پنجم روز بمصررسیدم[13] ودرین‌سال سی وپنجهزار آدمی از حجاز بمصر آمدند وسلطان همه‌را جامه پوشانید[14] واجری[15] داد تـا سال[16] تمام‌که همه‌گرسنه و برهنه بودند تا باز بارانها آمد و درزمین حجـاز طعام فراخ شد وباز اینهمه خلق را درخورد هریك[17] جامه پوشانید و صلات[18] داد و

۱ ـ نپ: گورستانست. ۲ ـ ب: امیرالمؤمنین‌حمزه؛ در «نپ» کلمهٔ امیر بخط‌الحاقی است. («ب» در حاشیه افزوده: لابد باید غلط باشد چه اطلاق امیرالمؤمنین برحمزه بکلی در غیر موضع خود است). ۳ ـ ب؛ نپ: ما دو روز. ٤ ـ ب: تنگهای. (حاشیهٔ ب: ظ: تنگنائی). ٥ ـ ب، نپ: که. ٦ ـ نپ: کذا فی‌الاصل (اصلاح): حجاج. ۷ ـ ب: آنجا حجاج...؛ نپ: آنجا حـاج فرو. ۸ ـ نپ: سسکست (بی نقطه، سبك سبك است؟) بعد مثل متن اصلاح کرده اند. ۹ ـ ب، نپ: فرو. ۱۰ ـ ب: نه‌آمده.
۱۱ ـ ط: بیماری. ۱۲ ـ ب: هر؛ نپ (در اصل): ر هر. (اصلاح): بـر.
۱۳ ـ نپ: رسیدیم. ١٤ ـ نپ (در اصل): پوشید (اصلاح مثل متن). ۱۵ ـ نپ (در اصل): اجری (اصلاح): واجرتی (ظ؟: اجرا. حاشیهٔ ب). ١٦ ـ نپ (دراصل): و سال. (اصلاح مثل متن). ۱۷ ـ نپ (در اصل مثل متن). (اصلاح): از خورد و بزرگ. ۱۸ ـ ب، نپ: صلاتها.

سوی حجاز روانه کرد.

و در رجب سنهٔ اربعین و اربعمائه دیگر بار مثال سلطان برخلق خواندند که که بحجاز قحطیست و رفتن حجاج مصلحت نیست، برخویشتن ببخشایند و آنچه خدایتعالی فرموده است بکنند[1] اندرین سال نیز حاج نرفتند و وظیفهٔ سلطان را[2] که هر سال بحجاز فرستادی البتّه قصور و احتباس نبودی و جامهٔ کعبه[3] و از آن‌خدّام[4] و حاشیه و امرای مکه و مدینه وصلت[4] امیرمکه و مشاهرهٔ او[5] هر ماه سه هزار دینار و اسب و خلعت بودکه[6] بدو وقت فرستادی. در این سال شخصی بودکه او را قاضی عبدالله میگفتند و بشام قاضی بوده، این وظیفه بدست وصحبت او روانه کردند[7] ومن با وی برفتم براه قلزم، و این نوبت کشتی بجار رسید پنجم[8] ذی‌القعده و حج نزدیک تنگ درآمده[9] اشتری به پنجدینار بود بتعجیل برفتیم[10].

هشتم ذی‌الحجه بمکه رسیدیم[11] و بیاری حق[12] سبحانه وتعالی حج بگزاردیم[13] از مغرب قافله‌یی عظیم آمده بود وآن‌سال بدر[14] مدینهٔ شریفه عرب از ایشان خفارت خواست بگاه بازگشتن از حج، و میان ایشان جنگ برخاست[15] و ازمغربیان زیادت از دو[16] هزار آدمی کشته شد و بسی بمغرب[17] نشدند. و بهمین حج ازمردم خراسان قومی براه شام و مصر رفته بودند و بکشتی[18] بمدینه رسیدند. ششم ذی‌الحجه ایشان را صد و چهار فرسنگ مانده بود تا بعرفات رسند، گفته بودند هرکه ما را در این سه روزکه مانده‌است بمکه رساند چنانکه حج دریابیم هریك ازما چهل دینار بدهیم،

۱ – نپ: بکنید. ۲ – نپ «را» ندارد. ۴ – نپ، ب: وآن جامهٔ کعبه.
۴ – ب: خدم؛ («نپ» دراصل: خدام). ۵– ط: وصلهٔ ..مشاهرهٔ هرکس در؛ ب: وصلهٔ...
۶ – «که» از«ط»است. ۷ – ط: کردندی. ۸– («ب» در حاشیه افزوده: تاریخ گویا باید غلط باشد و شایدصواب «بیست و پنجم» باشد چنانکه‌از ملاحظهٔ بعد ظاهرمیشود). با توجه بمدت سفر اول مکه حدس بیست و پنجم تأیید میشودرجوع به ص۷۲ سطر ۶و۷ شود.
۹ – ط: نزدیك شده بود. ۱۰ – ب: برفتیم. ۱۱–ب:رسیدم. ۱۲ - کلمه از «نپ» است. ۱۳– ب، نپ: بگذاردم. ۱۴– ط: بوددر. ۱۵ – ط: خواست. ۱۶ –نپ: ده. ۱۷- نپ: با مغرب. ۱۸– «نپ»اصلاحی‌است. متن معلوم نیست چه بوده است.

اعراب[1] بیامدند و چنان[2] کردندکه بدو روز و نیم ایشان را بعرفات رسانیدند[3] وزر بستاندند وایشانرا یك‌یك برشتران جمّازه‌بستند واز مدینه‌برآمدند[4] وبعرفات آوردند[5] دو تن مرده‌که[6]، برآن شتران بسته بودند، وچهارتن زنده بودند، اما نیم مرده،نماز دیگرکه ماآنجا بودیم برسیدند چنان شده بودندکه برپای نمیتوانستند ایستادن[7] و سخن نیز نمیتوانستندگفتن[8]. حکایت کردندکه در راه بسی خواهش بدین اعراب کردیم‌که زرکه داده‌ایم شما را باشد ما[9] را بگذاریدکه بیطاقت شدیم، ازمانشیندند و همچنان براندند.[10] فی‌الجمله آن چهار تن حج کردند وبراه شام بازگشتند، و من چون حج بکردم باز بجانب مصر برفتم که‌کتب داشتم آنجا و نیت بازآمدن‌نداشتم. و امیر مدینه‌آن سال بمصر آمدکه او را برسلطان رسمی بود وهرسال بوی‌دادی، از آنکه خویشاوندی از فرزندان حسین‌بن علی‌ع[11] داشت، من با اودر کشتی بودم تا بشهر قلزم وازآنجا همچنان تا بمصر شدیم.

در سنهٔ احدی و اربعین و اربعمائة که بمصربودم خبرآمدکه ملك‌حلب‌عاصی شد از[12] سلطان و او چاکری ازآن سلطان بودکه پدران او[13] ملوك حلب بودند[14] سلطان را خادمی[15] بودکه اوراعمدةالدوله میگفتند واین خادم امیر مطالبیان‌بود[16] وعظیم توانگر و مالدار بود، ومطالبی آنانرا گویند،که درگوهای[17] مصرطلب گنجها و دفینه ها کنند و از همهٔ مغرب و دیار مصر و شام مردم آیند و هرکس درآن گوها و[17] سنگسارهای[18] مصر رنجها برند و مالها صرف[19] کنند و بسیار را[20] بوده

۱ – نپ (در اصل): عرب. (اصلاح‌مانند متن). ۲ – نپ: وچنین.
۳ – نپ (اصل): رسانید (اصلاح) رسانیده. ۴ – ط: آمدند. ۵– ط :رسانیدند
۶ – نپ «که» ندارد. ۷ – ط: نشستن؛ نپ: استادن (بعد مانند متن اصلاح کرده‌اند).
۸ – جملهٔ اخیر در «ط» نیست و در «نپ» بجای«نیز» «بر» آمده است. ۹ – ط: که مارا. ۱۰– نپ: برآمدند. ۱۱–ب، نپ: صلوات‌الله علیهما. ۱۲ – نپ :در.
۱۳ – ط: پدرآن از. ۱۴ – کلمه در«ط» نیست. ۱۵– نپ: خادمی را. ۱۶ – ب، ط: مطالبان. ۱۷ – ط، نپ: کوههای. ۱۸ – نپ (دراصل): و شکستهای (اصلاح): وسنکستاهای (کذا؟ = سنگستانهای؟). ۱۹ – ب: صرفه. ۲۰– «نپ»: بسیار آن؛ ب: وبسیارآن؛ ط: و بسیار. متن تصحیح قیاسیست.

باشد که دفاین و گنجها یافته باشند و بسیار را اخراجات افتاده باشد و چیزی نیافته باشند ، چه میگویند که در این مواضع اموال فرعون مدفون بوده است. وچون آنجا کسی چیزی یابد خمس بسلطان دهد و باقی او را باشد ، غرض آنکه سلطان این خادم را بدان ولایت فرستاد و او را عظیم بزرگ گردانید و هر اسباب که ملوك را باشد بداد از دهلیز و سراپرده و غیره و چون او بحلب شد و جنگ کرد آنجا کشته شد . اموال او چندان بود که مدت دو ماه شد که[1] بتدریج از خزانهٔ او بخزانهٔ سلطان نقل میکردند، ازجمله سیصد کنیزك داشت اکثر ماه‌روی، بعضی از آن[2] بودند که ایشان را درهم بستری[3] میداشت. سلطان فرمود تا ایشان را مخیّر کردند ، هر که شوهری میخواست بشوهری دادند و آنکه[4] شوهر نمیخواست هرچه خاصهٔ او بود هیچ[5] تصرف ناکرده بدو میگذاشتند تا در خانهٔ خود می‌باشند[6] و برهیچیك از ایشان حکمی و جبری نفرمود . و چون او بحلب کشته شد ، آن ملك ترسید که سلطان لشکرها فرستد ، پسری هفت ساله را با زن خود و بسیار تحف وهدایا بحضرت سلطان فرستاد و برگذشته عذرها خواست. چون ایشان بیامدند قریب[7] دو ماه بیرون[8] نشستند و ایشان را درشهر نمیگذاشتند و تحفهٔ ایشان قبول نمیکردند تا ائمه[9] وقضاة شهر همه بشفاعت بدرگاه سلطان شدند وخواهش کردند که ایشان را قبول کردند وبا تشریف و خلعت بازگردانیدند .

از جملهٔ چیزها اگر کسی خواهد که بمصر باغی سازد در هر فصل که باشد بتواند ساخت ، چه هر درخت که خواهد[10] مدام حاصل تواند[11] کرد وبنشاند، خواه مثمر و محمل[12] خواه بی ثمر[13] وکسان باشند که دلال آن باشند و از هرچه خواهی

۱ ـ نپ : مدت او دو ماه باشد . ۲ ـ ط : از این قبیل . ۳ ـ نپ (دراصل): بسریتی (باصلاح جدید) : هم بستری (بدون « در ») . ٤ ـ اصل همه جا : آنچه . ٥ ـ کلمه در « نپ » بخط الحاقیست . ٦ ـ («ب» درحاشیه احتمال داده: ظ : می باشد) . ۷ ـ نپ : قرب . ۸ ـ نپ : بر در . ۹ ـ ط : همه . ۱۰ ـ نپ ، ط : خواهی . ۱۱ ـ نپ، ط : توان . ۱۲ ـ ب : ومجمل . ۱۳ـ ط : بی ثمر باشند .

در حال حاصل کنند و آن چنانست که ایشانرا[1] درختها درتغارها کشته باشد[2] و برپشت بامهانهاده، و بسیار بامهای ایشان باغ باشد و از آن اکثر[3] پربار باشد: از نارنج و ترنج و نار و سیب و به و گل و ریاحین و سپرغمها ،واگر کسی خواهدحمّالان برونـد و آن تغارها[4] برچوب بندند ،همچنان با درخت، وبهرجا که خواهندنقل کنندو[5] چنانکه خواهی آن تغار را در زمین جای کنند و در آن زمین بنهند و هر وقت که خواهنـد تغارها[4] بکنند و پاره‌ها[6] بیرون آرند و[5] درخت خود خبردار نباشد،وچنین وضع[7] در همه آفاق جای دیگر[8] ندیده‌ام و نشنیده و انصاف آنکه بس لطیفست[9].

☆ ☆ ☆

اکنون شرح بازگشتن خویش بجانب خانه براه[10] مکه حرّسهاالله تعالی ازمصر بازگویم :

در قاهره نماز عید بکردم و سه‌شنبهٔ چهاردهم ذی‌الحجه سنهٔ احدی و اربعین و اربعمـائة از مصر بکشتی[11] نشستم و[5] براه صعیدالاعلی روانه شدم[12] و آن روی بجانب جنوب[13] دارد ، ولایتیست که آب نیل از آنجا بمصر می آید و[5] هـم از ولایت مصر ست و فراخی مصر اغلب از آنجاست[14] وآنجابردو[15] کنارهٔ نیل بسی شهرها و روستاها[16] بود که صفت آن کردن بتطویل انجامد، تابشهری رسیدیم که آنرا اسیوط[17] میگفتند، وافیون ازین شهر خیزد و آن خشخاش است که تخم او سیاه بـاشد ، چون بلند شود و پیله بندد ، او را بشکنند، از آن مثل شیره بیرون آید، آنرا جمع کنند و نگاه دارند، افیون باشد، وتخم این خشخاش خرد وچون زیره‌است[18] وبدین اسیوط

۱ ـ ب ، نپ : ایشان (متن مطبوع = ایشانرا) . ۲ـ بجز « ط »: باشند . ۳ ـ ط : و اکثر از آن . ٤ ـ ط : تغارها را . ٥ ـ « نپ » واو ندارد . ٦ ـ بجز « ط »: بـارها. ۷ ـ ب ، نپ . این‌وضع ؛ ط : . . . موضع . ۸ ـ نپ : جائی ...؛ «ط» هر دوکلمه را ندارد . ۹ ـ چهار کلمهٔ اخیر در « ط » نیست . ۱۰ ـ ط : خویش بخانهٔ مکه . ۱۱ ـ ب ، نپ : در کشتی . ۱۲ ـ نپ : شد . ۱۳ ـ نپ : روی بجنوب . ۱٤ ـ ب، نپ: آنجا. ۱٥ ـ ط : بر دور و . ۱٦ ـ نپ : و رستاها . ۱۷ ـ نپ (اصل) : اشیوط . بعد اصلاح کرده‌اند . ۱۸ ـ نپ (در اصل) : زیرست.

از صوف گوسفند دستار ها بافند که مثل او[1] در عالم نباشد و صوفهای باریك که بولایت عجم[2] آورند، و گویند مصریست، همه ازاین صعیدالاعلی باشد، چه بمصر خود صوف نبافند[3]. وبدین اسیوط[4] من[5] فوطه‌یی دیدم ازصوف گوسفند کرده[6]. که‌مثل آن نه به‌لهاوور[7] دیدم ونه به‌ملتان وبشکل پنداشتی[8] حریرست. و از آنجا بشهری رسیدیم که آن را قوص[9] میگفتند وآنجا بناهای عظیم دیدم از سنگهایی[10] که هرکه آن‌ببیند تعجب کند، شارستانی[11] کهنه و از سنگ با روی[12] ساخته و اکثرعمارتهای[13] آن از سنگهای بزرگ کرده که هریك[14] ازآن مقدار بیست هزار من وسی هزارمن باشدو عجب آنکه[15] بده‌پانزده فرسنگی آن موضع نه کوهیست و[16] نه‌سنگ تاآنها راازکجا و چگونه نقل کرده باشند. ازآنجا[17] بشهری رسیدم که آنرا اخمیم میگفتند، شهری انبوه وآبادان و مردمی غلبه[18] و حصاری حصین دارد ونخل وبساتین‌بسیار.[19] بیست روزآنجا مقام افتاد و جهة آنکه[20] دو راه بود یکی بیابان بی آب و دیگر دریا ما[21] متردد بودیم تا بکدام راه برویم، عاقبت براه آب برفتیم[22] بشهری رسیدیم که آن را اسوان[23] میگفتند و برجانب جنوب این شهر کوهی بود که رود نیل از دهن این کوه بیرون‌می آمد، و گفتند کشتی ازین بالاتر نگذرد، که آب ازجایهای[24] تنگ[25] وسنگهای عظیم فرو[26] می آید. و[27] از این شهر بچهار فرسنگ راه‌ولایت نوبه بود و مردم آن زمین همه ترسا باشند[28] و هر وقت از پیش ملك آن ولایت نزدیك سلطان مصر هدیه‌ها[29] فرستند و عهود و میثاق کنند که لشکربدان ولایت‌نرود وزیان‌ایشان نکند

۱ – ط : آن . ۲ – نپ : بولایات . ۳ – نپ: گویا دراصل«نباشد» بوده‌است.
٤ – نپ : اشیوط . ٥ – کلمه از « ط » و متن مطبوع است . ٦ – نپ: گوسپند...؛
ط «کرده» ندارد . ۷ – ط : لهادر ؛ ب: لهاور . ۸ – نپ : پنداشتی که .
۹ – ط قوس چین . ۱۰– نپ ، ب: سنگهای . ۱۱– نپ : سارستانی. ۱۲–ط : بارویی.
۱۳–نپ:عمارات . ۱٤– ب، نپ :که‌یکی . ۱٥ – ط: اینکه . ۱٦– واو ،ر«ط» نیست .
۱۷ – ط : اینجا . ۱۸– ط : با غلبه وشجاع . ۱۹ – «ط» ومتن مطبوع: بسیاراست.
۲۰ – ط : جهت اینکه . ۲۱ – نپ : وما . ۲۲ – ط : رفتیم . ۲۳– نپ:اسوار.
۲٤ – ط ، ب : جاهای . ۲٥ – ط : تنگ‌آید . ۲٦ – ط : فرود. ۲۷- نپ«واو»
ندارد. ۲۸– ب: باشد . ۲۹ – متن مطبوع : هدیهای.

و این شهر اسوان[1] عظیم محکم است تا اگر وقتی از ولایت نوبه کسی قصدی کند نتواند ، و مدام آنجا لشکری باشد[2] بمحافظت شهر و ولایت . و مقابل شهر درمیان رود نیل جزیره‌ییست چون باغی و اندرآن خرماستان[3] و زیتون و دیگر اشجار و زروع[4] بسیارست و بدولاب آب دهند[5]. وآنجا[6] بیست و یکروز بماندم[7] که بیابانی عظیم درپیش بود و[8] دویست فرسنگ تالب دریا وموسم آن بود که حجّاج[9] بازگشته براشتران بدانجا[10] برسند، وما انتظار آن میداشتیم که چون آن شتر ها[11] بازگردد بکرا[12] گیریم و برویم . ومرا بشهر اسوان[13] آشنایی افتاد با مردی که اورا ابوعبدالله محمدبن فلیج میگفتند، مردی پارسا وباصلاح[14] بود و ازطریق‌منطق‌چیزی میدانست او مرا معاونت کرد درکرا[15] گرفتن و همراه بازدیدکردن‌وغیرآن[16]. پس‌اشتری‌بیك دینار[17] ونیم کرا[15] گرفتم و ازین شهر روانه شدم پنجم ربیع‌الاول سنهٔ اثنین[18] و اربعین و اربعمائة .

راه‌سوی‌مشرق‌جنوبی بودچون‌هشت‌فرسنگ‌برفتیم[19] منزلی‌بود که آن‌راضیقه[20] میگفتندو آن‌دره‌یی‌بودبر[21] صحرا و[22] بردوجانب اوچون‌دودیوار ازکوه ومیانهٔ‌او[23] مقدارصدارش گشادگی‌ودر آن گشادگی‌چاهی کنده‌اند که آب بسیار بر آمده‌است،امانه آبی[24] خوش وچون[25] از این منزل‌بگذرند پنج‌روزبادیه است که آب نباشد ، هرمردی

۱– نپ (در اصل) : استوار (اصلاح) : اسوار . ۲ – در« نپ » بخط‌الحاقیست.
۳ – بجز « نپ » : خرمایستان . ٤ – (« ب » در حاشیه آورده : «نپ» کذاایضاً(رز ؛ – بقرینهٔ نظایر این عبارت در تضاعیف کتاب) در متن نیز « زرع » دارد . ٥ – ب ، نپ (باصلاح جدید)افزوده : « و جای با درخت است » . نپ اصلی : وجالی بارحب است (؟) .
٦ –نپ:وماآنجا . ۷– نپ : بماندیم . ۸ – («ب» درحاشیه‌احتمال داده‌که واوزائدباشد).
۹ – نپ : حاج . ۱۰ – ط : بارکنند برشتران ؛ نپ ، ب : . . . بآنجا . ۱۱ – « ها » در « نپ » بخط الحاقیست . ۱۲ – ب ، ط : بکرایه ؛ نپ اصلی :کرا . متن از « نپ » اصلاحی است . ۱۳ – ط ، ب : وچون بشهر اسوان بودم ؛ نپ : . . . اسوار . ۱٤– نپ : بصلاح . ۱٥– ب، ط : کرایه ... ۱٦ – «وغیر آن» در «ط» نیست . ۱۷ – ب، نپ : و شتری . . . ؛ ط : . . . یکدینار .. ۱۸ – ب ، نپ: اثنی . («ب» درحاشیه احتمال داده : اثنتین) . ۱۹– ب،ط : برفتم . ۲۰– نپ : ضمفه (؟) . ۲۱ – («ب» درحاشیه‌احتمال داده « بر » زائد باشد) . ۲۲– نپ «واو» ندارد . ۲۳ – ط : آن . ۲٤– ب، ط: آب .
۲٥ – کلمه در« نپ» نیست .

خیکی برداشت از آب[1] و برفتیم بمنزلی که آنرا حوضش[2] میگفتند، کوهی بود سنگین و دو سوراخ در آن بود که آب بیرون میآمد[3] و همانجا در گوی[4] می ایستاد[5]، آبی خوش، وچنان بود که مرد را در آن سوراخ میبایست شد تا ازجهت شتر آب بیرون آورند[6] وهفتم روز بود که شتران نه آب خورده[7] بودند ونه علف، از آنکه هیچ نبود و در شبانروزی یکبار فرود[8] آمدندی از آنگاه که آفتاب گرم شدی تا نماز دیگر و باقی[9] میرفتند و این منزل جایها که فرود آیند[10] همه معلوم باشد چه بهرجای فرود[11] نتوانند آمد که چیزی نباشد که آتش برافروزند[12] و بدانجاها بشکل[13] شتر یابند که بسوزند وچیزی پزند[14]. وآن شتران گویی میدانستند که اگر کاهلی کنند از تشنگی بمیرند[15] و چنان میرفتند که هیچ براندن کس محتاج نبود[16] و خود روی در آن بیابان نهاده میرفتند با آنکه[17] هیچ اثر راه ونشان پدید نبود[18] روی فرا مشرق کرده میرفتند و جایی بودی[19] که بپانزده فرسنگ آب میبود اندك و شور وجایی[20] بودی که به سی و[21] چهل فرسنگ هیچ آب نبودی.

بیستم[22] ربیع الاول سنهٔ اثنین[23] و اربعین واربعمائة بشهر عیذاب[24] رسیدیم و از اسوان تا عیذاب[24] که بپانزده روز آمدیم بقیاس دویست فرسنگ بود.

این شهر عیذاب[24] بر کنارهٔ[25] دریا نهاده است. مسجد آدینه دارد ومردی پانصد در آن باشد و تعلّق بسلطان مصر داشت و باجگاهیست که از حبشه و زنگبار[26]

۱ـ ب، نپ: خیکی آب برداشت. ۲ـ(«ب» در حاشیه احتمال داده است که غلط باشد). ۳ـ نپ: می آید. ٤ـ نپ (ظ در اصل): کوی «نپ» اصلاحی، ب، ط: کودی. متن تصحیح قیاسیست. ٥ـ ب، نپ: می ایستد. ٦ـ ط: آورد. ۷ـ نپ: که آن شتران...؛ ب، ط: که شتران آب نخورده. ۸ـ نپ: فرو. ۹ـ ط: وباقی را. ۱۰ـ نپ: وآن منزل جایها که فرو آیند. ۱۱ـب، نپ: فرو. ۱۲ـ ط: افروزند؛ ب، نپ: بر فروزند. ۱۳ـ نپ: بشکل. ۱٤ـ نپ: برند. ۱٥ـ نپ: نمیرند. ۱٦ـ نپ: نبودند. ۱۷ـ ط: با اینکه؛ نپ ظ: بی آنکه. ۱۸ـ نپ ظ: بود. ۱۹ـ نپ: بود. ۲۰ـ نپ: چاهی. ۲۱ـ بجز «ط» ومتن مطبوع: بسی چهل. ۲۲ـ ب، ط: هشتم. ۲۳ـب، نپ: اثنی. ۲٤ـ نپ: عـذاب. ۲٥ـ نپ: کنار. ۲٦ـ نپ: زنگار.

و یمن کشتیها آنجا آید، و از آنجا براشتران بارها بدین بیابان که ماگذشتیم برندتا اسوان[1] و از آنجا در کشتی بآب نیل بمصر[2] برند. و بر دست راست این شهر چون روی بقبله کنند کوهیست و پس آن کوه بیابانی عظیم وعلف خوار بسیار وخلقی بسیار ند آنجا، که ایشان را بجاویان[3] گویند و ایشان مردمانیند که هیچ دین وکیش[4] ندارند و بهیچ[5] پیغمبر و پیشوا ایمان نیاورده‌اند، از آنکه از آبادانی دورند و بیابانی دارند که طول آن از هزار فرسنگ زیاده باشد وعرض سیصد فرسنگ و درین همه بعدد وشهرك خرد[6] بیش نیست که یکی را از آن بحرالنّعام گویند ویکی دیگر را عیذاب[7]. طول این بیابان ازمصرست تا حبشه وآن ازشمالست تا جنوب وعرض ازولایت[8] نوبه تادریای قلزم، ازمغرب تا مشرق، واین قوم بجاویان[3] در آن بیابان باشند، مردمی[9] بد نباشند و دزدی وغارت نکنند بکارهای[10] خود مشغول [باشند] ومسلمانان وغیرهم[11] کودکان ایشان[12] بدزدند و بشهر های اسلام برند و بفروشند. و این دریای قلزم[13] خلیجیست که از محیط بولایت عدن شکافته[14] است ودرجانب[15] شمال تا آنجا که این شهرك قلزم است بیامده، و این دریا را هرجا که شهری بر کنارش است بدان شهر باز میخوانند، مثلا جایی بقلزم باز میخوانند وجایی به عیذاب[7] وجایی ببحرالنّعام، وگفتند[16] درین دریا زیادت ازسیصد جزیره باشد واز آن جزایر کشتیها می آیند[17] و روغن وکشك می آورند[18] وگفتند آنجا گاو وگوسپند[19] بسیار دارند و مردم آنجا گویند مسلمانند، بعضی تعلق بمصر دارند وبعضی به یمن. و درین شهرك عیذاب[7] آب چاه وچشمه نباشد، الا آب باران، واگر گاهی آب باران منقطع شود[20] آنجا بجاهان[2] آب آرند، وبفروشند وتاسه ماه که[21] آنجا بودیم یك خیك آب بیکدرم خریدیم وبدو درم نیز، از آنکه کشتی روانه[22] نمیشد، بادشمال بود

۱ـ نپ: اسوار. ۲ـ نپ: مصر. ۳ـ ب، ط: بجاهان؛ نپ (اصلاحی): بجاهیان. متن از «نپ» اصلی است. ٤ـ ط: کیشی. ٥ـ ط: بهیچوجه به. ٦ـ ط: کوچك. ۷ـ نپ: عذاب. ۸ـ ط: دریای. ۹ـ ب، ط: مردم. ۱۰ـ ب، نپ: بچهارپای. ۱۱ـب، نپ: و غیره. ۱۲ـ ب، ط: ایشان را. ۱۳ـ ط: قلزم را. ۱٤ـ نپ: بشکافته. ۱٥ـ ط: از. ۱٦ـ نپ: وگفتند که. ۱۷ـ نپ: میآید؛ ط: می آمد. ۱۸ـ ط: می آوردند. ۱۹ـ ط: گوسفند. ۲۰ـ ب، ط: باشد. ۲۱ـ نپ «که» ندارد. ۲۲ـ در «نپ» کلمه بخط الحاقیست.

و ما را باد جنوب میبایست. مردم آنجا آنوقت که‌مرا دیدند گفتند ما را خطیبی میکن با ایشان مضایقه نکردم و در آن مدّت[1] خطابت ایشان می کردم تـا آنگاه که موسم رسیدو کشتی‌هاروی[2] بجانب‌شمال نهادند، وبعد از آن[3] بجدّه‌شدم[4] و گفتندشتر[5] نجیب هیچ جای چنان نباشد که در آن[6] بیابان، و از آنجابمصر وحجاز برند. ودرین شهر عیذاب مردی مرا حکایت کرد که برقول او اعتمـاد داشتم. گفت: وقتی کشتی ازیـن شهر سوی حجاز میرفت و شترمیبردند بسوی امیرمکه ومن در آن کشتی بودم،شتری از آن[7] بمرد مردم آنرا بدریا انداختند، ماهی درحال آنرا فرو برد چنانکه یك پـای شتر قدری بیرون از دهانش بود ماهی دیگر آمد[8] وآن ماهیراکه شتر[9] فروبرده بود فرو برد که هیچ اثر از آن برو[10] پدید[11] نبود وگفت آن ماهی را قرش میگویند[12] و هم بدین شهر[13] پوست ماهی دیدم که بخراسان آنرا سفن[14] میگویندو گمان‌میبردیم[15] بخراسان که آن نوعی از سوسمارست تا آنجا بدیدم که ماهی بود وهمهٔ پرها که ماهی را باشد داشت. دروقتی[16] که من بشهر اسوان[17] بودم دوستی[18] داشتم که نام‌اوذکر کرده‌ام درمقدمه، اورا ابوعبدالله محمّدبن فلیج[19] میگفتند، چون از آنجابه‌عیذاب[20] همی آمدم[21] نامه نوشته بود بدوستی‌یاوکیلی[22] که اورا بشهرعیذاب[20] بود که آنچه[23] ناصر خواهد بوی دهد و[24] خطی بستاند تا وی را محسوب باشد، من چون سه‌ماه[25] درین شهرعیذاب[20] بماندم[26] وآنچه داشتم خـرج کرده شد[27] از ضرورت آن کاغذ را

۱ ـ ط: این مدت. ۲ ـ ط: رو بشمال؛ ب: روی‌بشمال. ۳ ـ نپ ظ: ومن از آنجا (بجای: وبعدازآن). ٤ ـ ط: شدند. ٥ ـ ط: شیر. ٦ـ نپ: درین. ۷ـ اینجا کلمه‌یی‌ظاهراً محذوف است: (شتری‌ازآن‌شتران؛ ازآن شتران‌شتری؟). ۸ ـ نپ: درآمد. ۹ ـ ط: که شتر را. ۱۰ ـ ط: اثرآن برآن. ۱۱ـ نپ (باصلاح): پدید؛ ب: بدید. ۱۲ـ نپ‌ظ: قریش میگفتند؛ ب:... میگفتند. ۱۳ـ ط: شکل. ۱٤ـ ب، ط: شفق. ۱۵ـ ط: میبردم. ۱٦ ـ ط: وقتی. ۱۷ـ نپ دراصل: اسوار (باصلاح جدید): اسوان. ۱۸ـ متن مطبوع: دوستی را. ۱۹ ـ نپ: فلج (کذا). ۲۰ ـ نپ: عذاب. ۲۱ ـ ب، ط: می آمدم. ۲۲ ـ نپ،ب: بدوستی با وکیلی؛ ط: بوکیلی. متن احتمال حاشیهٔ «ب» است. ۲۳ ـ متن مطبوع: آنچه که. ۲٤ ـ نپ «واو» ندارد. ۲۵ـ ط: ماهه. ۲٦ـ ط: درشهر... بماند. ۲۷ ـ نپ: خرج شد.

بدان شخص دادم، او مردمی[1] کرد و گفت والله او را پیش من چیز بسیار[2]ست، چه میخواهی تا بتو دهم، تو بمن خط ده. من تعجّب کردم از نیك‌مردی او[3] که بی‌سابقه با من آنهمه نیکویی کرد. و اگر مردی بی‌باك[4] بودمی وروا داشتمی مبلغی مال از آن شخص بواسطهٔ آن کاغذ بستیدمی[5]. غرض، من از آن‌مردصد من آرد بستدم[6] و آن مقدار آنجا عزّتی تمام داشت[7] و خطی بدان مقدار بوی دادم، و او آن کاغذکه من نوشته بودم به اسوان[8] فرستاد وپیش از آنکه‌من ازشهرعیذاب[9] بروم، جواب آن‌محمد فلیج[10] باز رسید که آن‌چه[11] مقدار باشد؟ هرچندکه‌اوخواهدو[12] از آن‌من موجودباشد بدو ده واگراز آن خویش بدهی عوض با تودهم[13] که امیرالمؤمنین‌علی‌بن‌ابیطالب[14] صلوات‌الله علیه فرموده است: «المؤمن‌لایکون محتشما ولامغتنما». و این‌فصل بدان نوشتم تاخوانندگان بدانند که مردم را برمردم اعتمادست، و کرم هرجای[15] باشد، و جوانمردان همیشه‌بوده‌اند وباشند.

جدّه ـ شهری بزرگست و باره‌یی حصین دارد[2] برلب دریا و دروپنجهزار مرد باشد. برشمال دریا نهاده است و بازار های نیك[16] دارد و قبلهٔ مسجد آدینـه سوی مشرقست و بیرون از شهر هیچ عمـارت نیست الا مسجدی کـه معروفست بمسجد رسول‌الله[17] صم[18]. ودو دروازه است شهر را: یکی‌سوی مشرق که[2] رو با مکه دارد و دیگر سوی مغرب که رو[19] با دریا دارد. و اگر از جدّه برلب دریا سوی‌جنوب بروند بیمن رسند بشهر صعده وتاآنجا[20] پنجاه فرسنگست و اگر سوی شمال روند بشهر جار رسند که ازحجازست. وبدین‌شهر جدّه نه درختست و نه زرع[21]، هرچه‌بکار آید

۱ ـ ب، ط: مردی. ۲ ـ کلمه در «نپ» بخط الحاقیست. ۳ ـ ب، نپ: از نیکمردی‌آن محمد فلیج (نپ: قلیج (کذا)). ٤ ـ نپ: که اگر بی باکـی. ٥ ـ نپ، ط: بستدمی. ٦ ـ متن مطبوع: بستیدن (کـذا). ۷ ـ ب، نپ: و آن مقدار راآنجا عزتی تمام است. ۸ـ نپ: اسوار. ۹ـ نپ:عذاب. ۱۰ـ نپ:فلیج(باصلاح:قلیج). ۱۱ـ ط، متن مطبوع: آنچه. ۱۲ـ نپ«واو» ندارد. ۱۳ـ ط: مـابود هم. ۱٤ـ «علی‌بن...» در«ط» نیست. ۱۵ ـ نپ: همه جائی. ۱٦ ـ ب، نپ: بازارها نیك. ۱۷ ـ نپ «الله» ندارد. ۱۸ـ ب، نپ: علیه‌الصلوة والسلام. ۱۹ ـ کلمهٔ «رو» در«نپ» نیست. ۲۰ـ نپ: تا اینجا. ۲۱ـ ب: وزرع.

از رُستاآرند و از آنجا تا مکه دوازده فرسنگست. وامیر جدّه بندهٔ امیرمکه بود و اورا تاج‌المعالی بن ابی[1]الفتوح میگفتند و مدینه را هم امیر وی بود. ومن بنزدیك[2] امیر جدّه شدم و با من کرامت کرد و آن قدر باجی که بمن میرسید ازمن معاف داشت و نخواست چنانکه از[3] دروازه مسلم گذر کردم وچیزی[4] بمکه نوشت که این مردی دانشمندست ازوی چیزی نشاید بستدن[5].

روز آدینه نماز دیگر از جدّه برفتیم[6] یکشنبه سلخ جمادی‌الاخرة[7] بدرشهرمکه رسیدیم[8] و از نواحی حجاز و یمن خلق بسیارعمره رادرمکه حاضر باشند[9] اوّل رجب، و آن موسمی عظیم باشد و عیدرمضان همچنین، وبوقت حج بیایند، و چون راه ایشان نزدیك وسهلست هرسال سه بار بیایند.

صفت شهر مکه شرفهاالله تعالی

شهر مکه اندر میان کوهها نهاده است بلند[10] و از هر[11] جانب که بشهر روند تا بمکه نرسند[12] نتوان دید. و بلندترین کوهی که بمکه نزدیکست کوه ابوقبیس[13] است و آن چون گنبدی گردست، چنانکه اگر ازپای آن تیری بیندازند، بر سر رسد. و در مشرقی شهر افتاده است چنانکه چون در مسجدحرام[14] باشند به‌دی[15] ماه آفتاب ازسر آن بر آید. وبرسر آن میلی است[16] ازسنگ بر آورده، گویند ابراهیم علیه‌السلام بر آورده است. و این عرصه که در میان کوهست شهرست، دو تیر پرتاب[17] در دو بیش[18] نیست. و مسجد حرام بمیانهٔ این فراخنای اندرست، وگردبرگرد مسجدحرام شهرست و کوچه ها و بازارها، وهر کجا رخنه‌یی بمیان کوه‌درست دیوارباره ساخته‌اند

۱ – نپ : ابو. ۲ – ط ، ب : نزدیك. ۳ – ط : چنانچه از؛ نپ: چنانکه در.
۴ – ب : خبری ؛ ط : چیزی. ۵ – ط : ستاندن ؛ ب : ستیدن. ۶ – ب ، ط : برفتم.
۷ – همه جا : الاخر. (متن احتمال حاشیهٔ «ب» است). ۸ – ط : رسیدم. ۹ – ط ، ب : باشد. ۱۰ – نپ : نه بلند. ۱۱ – اصل همه جا : وهر. (متن احتمال حاشیه «ب» است).
۱۲ – اصل همه‌جا : برسند (متن از حاشیهٔ «ب» است). ۱۳ – نپ (در اصل): بوقبیس (باصلاح جدید) : ابوقبیس. ۱۴ – ط : مسجدالحرام. ۱۵ – نپ : بربی (؟). ۱۶ – نپ ظاهراً « است » ندارد. ۱۷ – ط : پرتابست. ۱۸ – ط : و بیش.

و دروازه برنهاده، و اندر شهر هیچ درخت نیست، مگر بر در مسجد حرام[1] که سوی مغربست که آن را باب ابراهیم خوانند بر[2] سر چاهی درختی چند بلندست و بزرگ شده. و ازمسجدحرام[1] برجانب مشرق بازاری بزرگ کشیده‌است، از جنوب سوی شمال و بر سر بازار ازجانب جنوب کوه ابوقبیس[3] است و دامن کوه ابوقبیس[4] صفاست و آن چنانست که دامن کوهرا همچون درجات بزرگ کرده‌اند وسنگها بترتیب رانده که بر آن آستانها روند خلق و دعاکنند، وآنچه میگویند: صفا ومروه کنند، آنست[5]. و بآخر بازار ازجانب شمال کوه مروه است و آن اندك بالای[6] است، وبر او خانه‌های بسیار ساخته‌اند و در میان شهرست و درین بازار بدوند، از ین سر تا بدان سر. وچون کسی عمره‌خواهد کرد: اگر[7] ازجای دور آید[8] به نیم‌فرسنگی مکه هرجا میلها کرده‌اند ومسجدها ساخته که‌عمره را از آنجا احرام[9] گیرند، واحرام گرفتن آن باشد[10] که جامهٔ دوخته از تن بیرون کنند وازاری برمیان بندند، وازاری دیگر یا چادری برخویشتن درپیچندو بآوازی[11] بلند می گویند که: « لبّیك اللّهم لبّیك »[12] و سوی[13] مکه میآیند؛ و اگر کسی بمکه باشد و خواهد که عمره کند تا بدان میلها برود و ازآنجا احرام گیرد و لبّیك میزند و بمکه در آید بنیّت عمره، و چون بشهر آید بمسجد حرام در آید و بنزدیك[14] خانه رود و بردست راست بگردد چنانکه خانه بر دست چپ او باشد و بدان رکن شود که حجرالاسود دروست وحجررا بوسه دهد و از حجر بگذرد و بر همان ولا[15] بگردد و باز بحجر رسد و بوسه دهد، یك طوف[16] باشد، و برین ولا هفت طوف[17] بکند. سه بار بتعجیل بدود وچهاربار آهسته برود. وچون طواف تمام شد. بمقام ابراهیم علیه‌السلام رود که برابرخانه است و از پس مقام بایستد چنانکه مقام مابین او و[16] خانه باشد وآنجا دورکعت نماز گزارد[17]

۱ – ط . مسجدالحرام. ۲ – ط : در. ۳ – نپ : کذا باصلاح . در اصل : بوقبیس.
۴ – («ب» در حاشیه نوشته: کذا ایضافی «نپ». اما این تردیدحاشیهٔ «ب» ظاهراً براساسی نباشد).
۵ – نپ : بالائی. ۶ – کلمه از «ط» است. ۷ – ط : دید. ۸ – نپ : حرام.
۹ – ط : است. ۱۰ – ط : بآواز. ۱۱ – کلمه در «ط» نیست. ۱۲ – ط : وبسوی.
۱۳ – ب : نزدیك. ۱۴ – نپ (دراصل) : ولاو (اصلاح مانندمتن). ۱۵ – نپ : طواف.
۱۶ – نپ «واو» ندارد. ۱۷ – ب ، نپ : نمازبکند.

آنرا نماز طواف گویند. پس از آن درخانهٔ زمزم شود و از آن آب بخورد یا بروی بمالد[1] و از مسجد حرام بباب‌الصّفا بیرون شود، و آن دریست از در های مسجد که چون از آنجا بیرون شوند کوه صفاست، بر آن آستانهای[2] کوه‌صفا شود[3] وروی بخانه کند و دعا کند، و دعا معلومست، چون بخوانده[4] باشد فرود آید، ودرین بازارسوی مروه برود، و آن چنان باشد که ازجنوب‌سوی شمال رود، و درین بازار که میرود بر درهای مسجدحرام[5] میگردد[6] و اندرین بازار آنجا که رسول صلی الله علیه و آله[7] سعی کرده است و شتافته و دیگران را شتاب فرموده گامی پنجاه باشد. بر[8] دو طرف این‌موضع چهار مناره است ازدوجانب که مردم که از کوه‌صفا بمیان آن دومناره رسند از آنجا بشتابند تا میان دومنارهٔ دیگر که از آن طرف بازارباشد و[9] بعد از آن آهسته روندتا بکوه مروه وچون بآستانها رسندبر آنجا روند و آن‌دعا که معلومست بخوانند و بازگردند و دیگر باردرهمین بازار درآیند، چنانکه چهار بار ازصفا بمروه شوند و سه بار از مروه بصفا، چنانکه‌هفت بار از آن‌بازاربگذشته[10] باشند، چون[11] از کوه مروه فرود[12] آیند[11] همانجا بازاریست‌بیست[13] دکان روی باروی[14] باشد[15] همه‌حجّام نشسته، موی سربتراشند[16]. چون عمره تمام شد و از حرم بیرون آیند، درین بازار بزرگ که سوی مشرقست درآیند[17] و آنرا سوق‌العطّارین گویند. بناهای‌نیکوست[18] وهمه داروفروشان باشند، و درمکه دوگرمابه است فرش آن سنگ سبز که فسان سازند[19] و چنان تقدیر کردم[20] که در مکه دوهزارمرد شهری‌بیش نباشد، باقی‌قریب[21] پانصد مرد غربا و مجاوران باشند. ودر آن[22] وقت خود قحط‌بود وشانزده من گندم بیکدینار مغربی بود[11] و مبلغی از آنجا رفته بودند. و اندرشهر مکه‌اهل هرشهری‌را

۱ ـ ط : ویا... مالد. ۲ ـ ط: آستانه‌های. ۳ ـ ط : شوند. ۴ ـ ط ،ب : خوانده. ۵ ـ ط : مسجد الحرام. ۶ ـ نپ (کذافی‌الاصل) باصلاح جدید :مینگرد. ۷ ـ ب ، نپ : علیه‌الصلوة‌والسلام. ۸ ـ نپ :وبر. ۹ ـ نپ «واو» ندارد. ۱۰ ـ ب، ط :گذشته. ۱۱ ـ نپ کلمه را ندارد. ۱۲ ـ نپ : فرو. ۱۳ ـ در «نپ» بیست بخط الحاقیست، اصل متن معلوم نیست. ۱۴ ـ ب ، ط : روی بروی. ۱۵ ـ ب ، نپ : باشند. ۱۶ ـ ب ، ط : تراشند. ۱۷ ـ کلمه از «ط» و متن مطبوع است. ۱۸ ـ ط «نیکوست» ندارد. ۱۹ ـ ط ، ب : می‌سازند. ۲۰ ـ ط :کرده‌ام. ۲۱ ـ نپ : قرب. ۲۲ ـ ب ، ط : و درآن.

از بلاد خراسان و ماوراءالنّهر و عراق و غیره سراها بوده، اما اکثر آن خراب‌بود و ویران[1] و خلفای بغداد عمارتهای بسیار و بناهای نیکو کرده‌اند آنجا و[2] در آن‌وقت که ما رسیدیم بعضی از آن خراب شده بود و بعضی‌ملك‌ساخته‌بودند.

آب چاههای مکه همه شور وتلخ باشد چنانکه نتوان خورد، اما حوضها و مصانع بزرگ بسیار کرده اند که هریك از آن بمقدار ده هزار دینار برآمده باشد و آن وقت بآب باران که از دره‌ها[3] فرو[4] میآید پر میکرده اند و در[5] آن تاریخ که ما آنجا بودیم تهی بودند. و یکی که امیرعدن بود، و او را پسر شاد دل می گفتند، آبی در زیر زمین بمکه آورده بود و اموال بسیار بر آن صرف کرده و در عرفات[6] بر آن کشت و زرع کرده بودند و آن آب‌را بر آنجابسته‌بودند وپالیزها[7] ساخته و[2] اندکی بمکه میآید و بشهر نمیرسد[8] و[2] حوضی ساخته‌اند که آن‌آب در آنجا جمع میشود وسقّایان آن را برگیرند و بشهر آورند و بفروشند[9] و براه برقه[10] بنیم فرسنگی[11] چاهیست که آنرا بئرالزّاهد گویندو آنجامسجدی[12] نیکوست. آب[13] آن‌چاه‌خوشست وسقّایان[14] از آنجا نیز بیاورند بشهر و[15] بفروشند.

هوای مکه عظیم گرم باشد و آخر بهمن ماه قدیم خیار و بادرنگ و بادنجان تازه دیدم آنجا، و این نوبت چهارم که بمکه رسیدم غرّهٔ رجب سنهٔ اثنی[16] و اربعین و اربعمائة تا بیستم[17] ذی حجه بمکه مجاور بودم. پانزدهم فروردین قدیم انگور رسیده بود و از رُستا بشهر آورده بودند و در بازار میفروختند واوّل اردی بهشت[18]

۱ ـ «نپ» (بجای و ویران) : درآن وقت. ۲ ـ «نپ» واو ندارد. ۳ ـ نپ : درها. ۴ ـ ط : فرود. ۵ ـ ط : میکنند واز ۶ ـ نپ (باصلاح) :درعرفات (بدون واو) (در اصل) : عرفا. ۷ ـ ب : بالیزها. ۸ ـ ب ؛ الا اندکی ... نمیرسید ؛ نپ : الا اندکی ... میآید (نمی‌آید ؟) ... ۹ ـ ب، ط : فروشند. ۱۰ ـ ب ، ط : رفته ؛ نپ : برفه. ۱۱ ـ نپ: فرسنگ. ۱۲ ـ ط : مسجدیست نیکو. ۱۳ ـ نپ: وآب. ۱۴ ـ ط : سقاها. ۱۵ ـ اصل: وبشهر. (متن تصحیح قیاسیست). ۱۶ ـ («ب» درحاشیه آورده : ظ : اثنتین). ۱۷ ـ نپ : بیستم‌ماه. ۱۸ ـ ب . اردبهشت.

خربزهٔ فراوان رسیده بود و خود همهٔ میوه ها بزمستان آنجا یافت[1] شود و هرگز خالی نباشد.

صفت زمین عرب و یمن - چون ازمکه بجانب جنوب روند بیك منزل بولایت یمن رسند[2] و تالب دریاهمه ولایت یمن است، و زمین یمن و حجاز[3] بهم پیوسته است و[4] هردو ولایت تازی زبانند، و دراصطلاح زمین یمن را حمیر گویند و زمین حجاز را عرب، وسه جانب این هردوزمین دریاست، واین زمین چون جزیره بیست[5] اول جانب شرقی آن دریای بصره است و غربی دریای قلزم که ذکر آن درمقدمه[6] رفت[7] که خلیجیست و جانب جنوبی[8] دریای محیطست و طول این جزیره که یمن و حجازست از کوفه باشد تاعدن مقدار پانصد فرسنگ از شمال بجنوب، وعرض آن که ازمشرق بمغربست ازعمان است تابه جار[9] مقدار چهارصد فرسنگ باشد. و زمین عرب از کوفه تامکه است، و زمین حمیر از مکه تا عدن[10]. و در زمین عرب آبادانی اندکست[11] و مردمانش بیابانی و صحرا نشینند وخداوند ستور وچهارپا وخیمه. و[12] زمین حمیر سه قسمست: یك، قسم را از آن تهامه گویند و آن[13] ساحل دریای قلزم است برجانب مغرب، وشهرها وآبادانی بسیارست چون صعده وزبید و صنعا[14] و غیره، واین[15] شهرها برصحراست[16] و پادشاه آن بندهٔ حبشی[17] بود ازآن پسر شاد دل؛ و دیگر قسم ازحمیر کوهیست[18] که آنرا نجد گویند و اندرو دیولاخها و سردسیرها باشد و جاهای[19] تنگ و حصارهای محکم؛ وسیوم[20] قسم ازسوی مشرقست واندرآن شهرهای بسیارست چون نجران

۱ – ط: درآنجا . . . ؛ نپ: . . . یافته. ۲ – نپ: رسد. ۳ – نپ: حجازویمن. ۴ – ط: پیوسته ؛ ب: پیوسته است. ۵ – نپ، ط: جزیره است. ۶ – (مقدمه = سابق و پیش ازین. حاشیهٔ «ب»). ۷ – نپ‌ظ: رفته. ۸ – ط: جنوب. ۹ – نپ: بحار که. ۱۰ – «ط» کلمهٔ «است» افزوده است. ۱۱ – نپ: اندك. ۱۲ – متن مطبوع: ودر. ۱۳ – ب، ط: و ایـن. ۱۴ – ط: صفـا. ۱۵ – نپ: و آن. ۱۶ – نپ: شهرهائیست برصحرا. ۱۷ – نپ (دراصل): نمشی (کذا) بعد اصلاح کرده اند. ۱۸ – («ب» درحاشیه آورده: یاء نسبت است ظاهراً یعنی کوهستانست). ۱۹ – نپ (در اصل): وجامهای (کذا) بعد اصلاح کرده‌اند. ۲۰ – کذا فی «نپ» ایضا (نه سوم)(حاشیهٔ ب).

و عشر[1] و بیشه و غیر آن. و اندرین قسم نواحی[2] بسیارست وهر ناحیتی ملکی ورئیسی دارد، و آنجا سلطانی و حاکمی مطلق نیست، قومی مردم باشند خود سر[3] و[4] بیشتر دزد و خونی و حرامی و این قسم مقدار دویست فرسنگ در صد و پنجاه[5] بر آید، و خلقی بسیار باشند[6] وهمه نوع[7] و[4] قصرغمدان بیمن است بشهری که آنرا صنعا گویند، واز آن قصر اکنون برمثال تلّی مانده است، درمیان شهر، و آنجا گویند که خداوند این قصر پادشاه همهٔ جهان بوده‌است و گویند که در آن تل گنجها ودفینه‌ها[8] بسیارست وهیچکس دست بر آن نیارد بردن، نه‌سلطان و نه رعیّت. وعقیق بدین شهر صنعا کنند و آن سنگیست که ازکوه ببرّند و در میان ریگ بر تابه بآتش بریان کنند و در میان ریگ بآفتابش بپرورند[9] و بچرخ بپیرایند[10] و من بمصر دیدم که شمشیری برای[11] سلطان آورده بودند از یمن که دسته وبرچك[12] او از یك پاره عقیق سرخ بود مانند یاقوت.

صفت مسجدالحرام وبتت کعبه – گفته‌ایم[13] که خانهٔ کعبه درمیان مسجدحرام[14] و مسجدحرام[14] درمیان شهرمکه وطول آن ازمشرق بمغربست وعرض آن ازشمال بجنوب. اما دیوار مسجد قائمه نیست و رکنها درمالیده است تابمدوّری مایلست، زیرا که چون درمسجد نماز کنند ازهمهٔ جوانب روی بخانه باید کرد. و آنجا[15] که مسجد طولانی ترست ازباب ابراهیم علیه‌السلامست تا بباب بنی‌هاشم، چهارصد و بیست وچهار ارش است. و عرضش از باب‌النّدوه که‌سوی شمالست تاباب‌الصّفا[16] که‌سوی جنوبست

۱ – نپ: بحران و عشر و بیسه؛ ط: . . . عشر . . . ۲ – نپ: ناحی؟ ۳ – ب، نپ: بخودسر. ۴ – نپ «واو» ندارد. ۵ – «نپ» افزوده: فرسنگ. ۶ – ب: باشد. ۷ – («ب» درحاشیه آورده: کذا ایضا «نپ»). ۸ – نپ: دفینهای. ۹ – ب، ط: پرورند. ۱۰ – ط: بیارایند؛ ب: به پیارند؛ نپ: به پیرایند (متن از حاشیهٔ «ب» است). ۱۱ – ب، نپ: بسوی. ۱۲ – «ب» درحاشیه راجع به «برچك» توضیحی داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد. ۱۳ – ط: گفته ام. ۱۴ – ط: مسجدالحرام. ۱۵ – ط: اینجا. ۱۶ – ط: صفا.

و فراختر جایش ، سیصد و چهار ارشست و بسبب مدوّری جایی[1] تنگتر نماید و جایی[1] فراختر ، و همه گرد[2] برگرد مسجد سه رواقست پیوشش، بعمود های رخام برداشته‌اند ، و میان سرای‌را چهارسو کرده ودرازی پوشش که بسوی ساحت مسجدست بچهل و پنج طاقست و[3] پهنایش به بیست و سه طاق ، و عمودهای رخام تمامت صد و هشتاد وچهارست، و گفتند این همه عمودها را[4] خلفای بغداد فرمودند از جانب شام براه دریا بردن[5]. و گفتند چون این عمودها بمکه رسانیدند آن ریسمانها که درکشتیها وگردونها[6] بسته بودند[7] و پاره شده بود[8] چون بفروختند ازقیمت آن شصت هزار دینار مغربی حاصل شد[9] و ازجملهٔ آن عمودها یکی در[10] آنجاست که باب النّدوه گویند[5] ، ستونی سرخ رخامی است[11] گفتند[12] این ستون را همسنگ[13] دینار خریده‌اند و بقیاس آن یك ستون سه هزارمن بود .

مسجد حرام را هیجده درست همه بطاقها ساخته‌اند بر سرستونهای رخام و بر هیچکدام دری ننشانده‌اند که فراز توان کرد. برجانب مشرق چهار درست ازگوشهٔ شمالی باب النّبی و آن بسه[14] طاقست بسته، وهم برین دیوار گوشهٔ جنوبی[15] دری دیگرست که آنرا هم باب النّبی گویند ، ومیان آن[16] دودر صدارش بیشست[17] و این دربدو[18] طاقست . وچون از این در بیرون شوی بازار عطّارانست که خانهٔ رسول ص[19] در آن

۱ ـ ب ، نپ : جای . ۲ ـ « ط » و متن مطبوع : گرد و برگرد . ۳ ـ «واو» از « نپ » است . ٤ ـ نپ : عمودها همه . ٥ ـ کلمه در « نپ » نیست .
٦ ـ متن مطبوع : کشتیها بود وگردونها که . ۷ ـ نپ (در اصل) : بود (اصلاح مانند متن) . ۸ ـ نپ (دراصل) : شد (اصلاح) : شده بودند . ۹ ـ کلمه در «نپ» الحاقیست .
۱۰ ـ نپ : از . ۱۱ ـ نپ (در اصل) : رخام است (اصلاح) : از رخام است .
۱۲ ـ ط « که » افزوده است . ۱۳ ـ ط ، متن مطبوع : هم بسنگ . ۱٤ ـ نپ : سه . ۱٥ ـ (مقصود ازگوشهٔ جنوبی قطعاً « بر سمت جنوب » است یعنی در دوم بر طرف جنوب در اول (که هر دو را باب النبی گویند) واقعست و مقصود گوشهٔ جنوبی دیوار مشرقی (یعنی زاویهٔ جنوبی آن دیوار با دیوارجنوبی) کما یتوهم فی بادی الامر نیست زیرا چنانکه سابق گفت عرض مسجد از شمال بجنوب قریب ۳۰٤ ارش است و حال اینکه اینجا گوید که فاصلهٔ میان این دو درقریب صد ارش است وهو واضح . حاشیهٔ ب) . ۱٦ ـ نپ : این .
۱۷ ـ نپ : بیشتر . ۱۸ ـ ط : دو . ۱۹ ـ ب ، نپ : علیه السلام .

کوی بوده است و بدون در بنماز اندر مسجد شدی . و چون از ین دربگذری هم برین دیوار شرقی[1] باب علی علیه السّلام است ، واین آن درست که امیرالمؤمنین علی[2] علیه السلام در مسجد[2] رفتی بنماز، و این دربسه[3] طاقست. و چون از این[4] دربگذری بر گوشهٔ مسجد مناره‌یی دیگرست[5] بر سرسعی[6] که از آن مناره که بباب بنی هاشم است تا بدینجا بباید شتافتن واین مناره هم از آن چهار گانه مذکورست. و بر دیوار جنوبی که آن طول مسجدست هفت درست: نخستین بر رکن[6] که نیم گرد کرده‌اند[7] باب الدقاقین است و آن بدو طاقست ، و چون اندکی بجانب غربی روی[8] دری دیگرست بدوطاق و آنرا باب الفسانین[9] گویند و[10] همچنان قدری دیگر بروند باب الصّفا گویند و این در را پنج طاقست و از همه این[11] طاق میانین[12] بزرگترست[13] و جانب او دو[14] طاق کوچك[15] و رسول الله[16] از این در بیرون آمده‌است که بصفا[17] شود ودعا کند . و عتبهٔ این طاق میانین[12] سنگی سپیدست عظیم، وسنگی سیاه بوده است که رسول ص[18] پای مبارك خود بر آنجا نهاده است و آن سنگ نقش قدم مبارك او[19] گرفته ، و آن نشان قدم را از آن سنگ سیاه ببریده‌اند[20] و در آن سنگ سپید ترکیب کرده[21] چنانکه

۱ ـ ب : مشرقی . ۲ ـ کلمه در « ط » نیست . ۳ ـ نپ : سه. ٤ ـ نپ: آن .
٥ ـ (عبارت مغشوش و مضطربست و شاید در عبارت سقطی یا تحریفی باشد ، در هر صورت نام باب بنی‌هاشم که ظاهراً بر دیوار مشرقی مسجد و در جنوب سه در مذکورست در اینجا مذکور نیست و سابق صحبت از مناره‌یی نکرد که این دیگری آن باشد . حاشیهٔ ب) .
٥ ـ ب، ط « که» ندارند . ٦ ـ « بررکن» در «ط» نیست . ۷ ـ نپ : گردگرانند ؟ .
۸ ـ ب،نپ : بروی . ۹ ـ نپ : الفسابین (کذا) . ۱۰ ـ « و » در « ط » نیست .
۱۱ ـ نپ (در اصل افزوده) : بزرگترست (بعد بخط جدید زده است) . ۱۲ ـ ط : میانی . ۱۳ ـ نپ (در اصل) : بزرگست (اصلاح مانند متن) . ۱٤ ـ نپ (دراصل): در دو (اصلاح) مانند متن . ۱٥ ـ (ظاهراً عبارت اینطور بوده: « و از هر جانب او دو طاق کوچك » یا: « وجانب او از هرطرف دو طاق کوچك » یا نحو آن، تاعدهٔ پنج طاق درست بشود. حاشیهٔ ب) . ۱٦ ـ نپ « الله» ندارد . «ب» و «نپ» «علیه السلام» افزون دارند .
۱۷ ـ نپ : بر صفا . ۱۸ ـ نپ ، ب : علیه السلام والصلوة . ۱۹ ـ ب : متبرك او علیه السلام ؛ ط : متبرکه . ۲۰ ـ نپ ، ط : بریده اند . ۲۱ ـ ط : کرده‌اند .

سر انگشتهای[1] پا اندرون مسجد دارد و[2] حجّاج بعضی روی بر آن نشان قدم نهند و بعضی پای ، تبرك را[3]، و[2] من روی بر آن نشان[4] نهادن واجب تر دانستم . و از باب‌الصفا[5] سوی مغرب مقداری دیگر بروند باب‌الطوی[6] است بدو طاق. واز آن جا مقداری دیگر بروند بباب‌التمّارین[7] رسند بدو طاق، وچون از آن بگذرند باب‌المعامل[8] بدو طاق. وبرابر این‌سرای بوجهل[9] است که اکنون مستراحست[10] . بردیوار مغربی که آن عرض مسجدست سه درست : نخست آن گوشه‌یی که با جنوب دارد باب عروة بدو[11] طاقست، و[12] بمیانهٔ[13] این ضلع باب ابراهیم علیه‌السّلام است بسه[14] طاق[15] .وبردیوار شمالی که آن طول مسجدست چهاردرست: بر گوشهٔ مغربی باب الوسیط[16] است بیك طاق ، چون از آن بگذری[17] سوی مشرق باب العجلة است و بیك طاق[18] و چون از آن بگذری بمیانهٔ ضلع شمالی باب‌الندوة است[19] بدو طاق، وچون از آن بگذری باب‌المشاورة است بیك‌طاق ، وچون بگوشهٔ مسجدرسی شمالی‌مشرقی[20] دریست باب بنی شیبة گویند[21] .و خانهٔ کعبه بمیان ساحت مسجدست مربع طولانی ، که طولش از شمال بجنوبست وعرضش از مشرق بمغرب، و طولش سی ارش است و عرض شانزده و در خانه سوی مشرقست. وچون در خانه روند رکن عراقی بردست‌راست باشد و

۱ ـ نپ : انگشتها . ۲ ـ نپ « واو » ندارد . ۳ ـ تبرك را در«ط» نیست. ۴ـ نپ: آنجا. ۵ـط: صفا . ۶ـب، نپ: السطوی. ۷ـ ب، نپ: باب‌التمارین. ۸ـ نپ: باب‌النامل(؟). ۹ ـ ب ، ط : ابوجهل . ۱۰ـ (در ضلع جنوبی گفت هفت دراست وشش درفقط شمرد . حاشیهٔ ب) . ۱۱ـ نپ : دو . ۱۲ـ ب « واو » ندارد . ۱۳ـ ط : میانهٔ . ۱۴ـ نپ:سه. ۱۵ ـ (در ضلع غربی گفت سه درست و دو در فقط شمرد . حاشیهٔ ب) . ۱۶ ـ نپ : الوسیطة . ۱۷ـ نپ : برگذری . ۱۸ ـ ط : و یکطاق . ۱۹ ـ کلمهٔ « است » از « نپ » است . ۲۰ـ ط : شرقی. ۲۱ ـ (در ابتدای این فصل گفت که مسجدحرام راهیجده در است و فقط شانزده در شمرد و یك در دیگر که باب بنی هاشم باشد بقرائن خارجی و سیاق عبارت مفهوم شد : درهجدهم معلوم شد (کذا و ظ : نشد) کجاست و بچه اسم‌موسومست. حاشیهٔ ب) بر ضلع شمالی نیز چهار در گفت و پنج شمرد. مصحح « ب » باین نکته توجه نکرده اند و نیز توجه نکرده که در ضلع جنوبی از هفت در یك در و در ضلع غربی از سه در یك درمذکور نیست واینکه باب بنی‌هاشم را بجای یکی از این دوگرفته صحیح نمی‌باشد زیرا باب بنی هاشم یکی‌از چهار در شرقی، و بجای خود مذکورست ، بنابراین یامسجد را نوزده دربوده‌است ویایکی ازدو رقم‌یعنی هفت (درضلع جنوبی) وسه (در ضلع‌غربی) محرف است‌و بترتیب‌شش‌یادو باید باشد. م.د.

رکن حجرالاسود بردست چپ . و رکن مغربی جنوبی[1] را رکن یمانی گویند ورکن شمالی مغربی را رکن شامی گویند . و حجرالاسود درگوشهٔ دیوار بسنگی بزرگ ترکیب کرده‌اند و در آنجا نشانده چنانکه چون مردی تمام قامت بایستد با سینهٔ او مقابل باشد .

و حجرالاسود بدرازی بدستی[2] و چهار انگشت باشد و بعرض هشت انگشت باشد و شکلش مدوّرست. و ازحجرالاسود تا در خانه چهار ارش است . وآنجا راکه میان حجرالاسود ودرخانه استملتزم[3] گویند ودر خانه‌اززمین بچهار[4] ارش برترست چنانکه مردی تمام قامت بر زمین ایستاده[5] برعتبه رسد . و نردبان ساخته اند از چوب چنانکه بوقت حاجت در پیش درنهند تا مردم بر آن برروند و درخانه‌روند وآن‌چنانست که بفراخی ده مرد بر پهلوی هم بآنجا بر توانند رفت و فرود[6] آمد[7] . وزمین‌خانه بلندست بدین مقدارکه گفته شد.

صفت‌در کعبه‌ـ درکعبه دریست ازچوب‌ساج بدومصراع، وبالای‌درشش ارش و نیم‌است‌وپهنای‌هرمصراعی یك گز وسه‌چهاریك، چنانکه[9] هردومصراع سه گزونیم‌باشد وروی در فراز[10] هم نبشته است[11] وبر آن نقره‌کاری‌دایره‌ها و کتابتها[12] نقاشی منبت کرده‌اند و کتابتهای[13] بزر کرده وسیم سوخته‌درانده واین آیت راتا آخربر آنجا[14] نوشته : « انّ اوّل بیت وضع للناس للّذی ببکة»لایة ☆ و دوحلقهٔ[15] نقره‌گین[16] بزرگ که از غزنین[17] فرستاده‌اند بردو مصراع در زده[18] چنانکه دست هر کس که خواهد

۱ـ در «نپ» الحاقیست . ۲ ـ نپ ظ : بدستی . نسخ دیگر : یك دستی . ۳ـ ط : ملرم . ۴ ـ ط : چهار . ۵ ـ نپ : ایستاده است . ۶ ـ نپ : فرو . ۷ ـ همه‌جا: آیند. متن‌احتمال‌حاشیهٔ«ب»است. ۸ـ ط:بدان. ۹ـ ط: چنانچه. ۱۰ـب: وروی‌درو درفراز، ط : و روی درو فـراز . نپ : و روی در افرار (متن احتمال صورتی از « نپ » است) . ۱۱ ـ نپ(دراصل): همه‌هم‌بشته است ؟ ۱۲ـ نپ (دراصل) : وکتابهای (اصلاح مانند متن) . ۱۳ـ نپ : وکتابها . ۱۴ـط:آنجا. * ـ سورهٔ ۳ آیهٔ ۹۰ . ۱۵ـ نپ : دولته (کذا وبدون واو عطف. حاشیهٔ ب) . ۱۶ـ ب ، نپ : نقرگین . ۱۷ ـ ط : قزوین . ۱۸ـ « نپ» افزوده: بزرها (= ظ :بزرهای) نقرگین‌قوی بربالای در(بعداین کلمات‌را با مداد زده‌است) .

بدان نرسد و دو حلقهٔ دیگر نقره‌گین[۱] و خُرد تر از آن هم[۲] بر دومصراع در زده چنانکه دست هر کس که خواهد بدان رسد، و قفلی[۳] بزرگ از نقره برین دو حلقهٔ زیرین بگذرانیده[۴] که بستن در بآن باشد وتا آن قفل برنگیرند در[۵] گشوده‌نشود.

صفت اندرون کعبه ـ عرض دیواریعنی ثخانتش شش شبرست وزمین خانه‌را فرش از رخامست همه‌سپید ودرخانه‌سه خلوت کوچکست☆ برمثال دکانها، یکی مقابل درو دو برجانب وشمال. ستونها که درخانه‌است[۶] و[۷] درزیرسقف‌زده‌اندهمه‌چوبینست‌چهار سو تراشیده از چوب‌ساج الایك ستون[که]مدوّرست. واز جانب شمال تخته سنگی رخام سرخست طولانی که فرش زمینست و میگویند که رسول صلی‌الله علیه وآله[۸] برآنجا نماز کرده است[۹] و هرکه آنرا شناسد جهد کند که نماز برآنجاکند. ودیوار خانه همه‌بتخته‌های[۱۰] رخام پوشیده است از الوان. وبرجانب غربی شش محرابست از نقره ساخته و بمیخ بر دیواردوخته، هریکی‌ببالای[۱۱] مردی، بتکلّف[۱۲] بسیار از زرکاری و سواد سیم سوخته[۱۳]، وچنانست که این محرابها از زمین بلند ترست و مقدار چهار ارش دیوار خانه از زمین برتر ساده[۱۴] است وبالاتر از آن همهٔ دیوار ازرخامست تا[۱۵] سقف بنقارت[۱۶] و نقاشی کرده و اغلب بزر پوشیده[۱۷] هـر چهار دیوار. و در آن سه[۱۸] خلوت که صفت کرده شد که یکی در رکن عراقیست ویکی در رکن شامی ویکی در رکن یمانی، در[۱۹] هر بیغوله[۲۰] دوتختهٔ چوبین[۲۱] بمسمار نقره بر دیوارها دوخته‌اند وآن تخته‌ها ازکشتی نوح علیه‌السلام است هرتخته پنج گز طول[۲۲] ویك گزعرض دارد.

۱ـب، نپ :نقرگین. ۲ـ نپ : همه. ۳ـب ،ط :وقفل. ٤ـنپ : بگذرانند. ٥ـنپ (در اصل) : قفل (اصلاح مثل متن) . ٦ ـ جملهٔ از علامت ستاره (*) تا اینجا بخطسرخ‌الحاقی است درهامش « نپ » . ۷ـ نپ :که. ۸ـ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام .
۹ ـ ط ، متن مطبوع :کرده‌اند . ۱۰ ـ ب : تختهای ؛ ط: بخشتهای : ۱۱ـ ب، نپ : بالای . ۱۲ ـ ط : وتکلف . ۱۳ ـ ط : سوخته نموده. ۱٤ـ نپ (دراصل) : ساده. (اصلاح) : نهاده؛ ط : استاده. ۱٥ـ ط : وتا. ۱٦ـ نپ(دراصل) : بتفاوت (اصلاح) و بنقاوت (کذا) . ۱۷ـمتن‌مطبوع، پوشیده‌اند. ۱۸ـکلمه از«ط»است . ۱۹ـ اصل: ودر. متن‌احتمال‌حاشیه «ب»است. ۲۰ـ نپ (دراصل): یقوله. (اصلاح) : بیقوله. ۲۱ـ ط:چوبی . ۲۲ ـکلمه در«نپ» نیست .

و درآن خلوت که قفای حجرالاسودست دیبای سرخ درکشیده‌اند،وچون از درخانه در روند بر دست راست زاویهٔ خانه[۱] چهار سوکرده اند[۲] مقدار سه‌گز در[۳] سه‌گز و[٤] درآنجا درجه‌بیست که آن راه[٥] بام خانه است و دری نقره‌گین[٦] بیك‌طبقه برآنجا نهاده، وآنرا باب‌الرّحمة خوانند، وقفلی[۷] نقره‌گین[٦] براو[۸] نهاده باشد[۹]. وچون‌بربام شدی دری دیگرست افکنده همچون در بامی هر دو روی‌آن درنقره[۱۰] گرفته. وبام خانه بچوب پوشیده‌است وهمه پوشش را بدیبا در[۱۱] گرفته چنانکه چوب هیچ پیدا نیست . و بر دیوار پیش خانه از بالای چوبها کتابه‌بیست زرین بر دیوارآن دوخته و نام سلطان مصر برآنجا نوشته که مکّه‌گرفته و از دست خلفای بنی‌عباس بیرون برده و آن العزیزلدین الله[۱۲] بوده است . و چهار تختهٔ نقره‌گین[٦] بزرگ دیگرهست[۱۳] برابر یکدیگر هم بر دیوار خانه دوخته بمسمارهای نقره[۱٤] و بر هریك نام سلطانی از سلاطین مصر نوشته، که هریك ازایشان‌بروزگار خود آن تخته‌ها فرستاده اند[۱٥]. و اندر میان ستونها سه[۱٦] قندیل نقره آویخته است، وپشت خانه برخام یمانی پوشیده است که همچون بلّورست. وخانه را چهار روزن است بچهارگوشه وبر هر روزنی از آن تخته‌یی آبگینه[۱۷] نهاده که‌خانه بدان روشنست وباران فرونیاید. وناودان خانه از جانب شمالست برمیانه جای، و طول ناودان سه‌گزست‌وسرتاسر بزر نوشته است[۱۸]. و[٤] جامه‌یی که خانه بدان پوشیده بود سپید بود وبدو موضع طراز[۱۹] داشت، طرازی را یك‌گز عرض و میان هر دو طراز ده‌گز[۲۰] بتقریب، وزیر وبالا بهمین قیاس،چنانکه

۱ ـ نپ : خانه خانه (بالتکرار) (وکذا فی نپ a) (ظ = خانه خانهٔ . حاشیهٔ ب) . ۲ ـ ط ، ب :کرده . ۳ ـ نپ : و در . ٤ ـ نپ « واو » ندارد .
٥ ـ نپ : درجیست که راه . ٦ ـ ب ، نپ : نقرگین . ۷ـ ب ، ط : قفل . ۸ـط: در.
۹ ـ نپ : باشند . ۱۰ ـ ط : از ... ۱۱ـ نپ : بدیبای بر . ۱۲ ـ (کذا، وچنین‌لقبی در خلفای فاطمیین نبوده است ، یا باید « العزیز بالله» باشد، یا «المعزلدین‌الله» . حاشیهٔ ب) .
۱۳ ـ ب، ط : دیگریست . ۱٤ ـ ب ، نپ : نقرگین . ۱٥ـ ط ،متن‌مطبوع : فرستاده است . ۱٦ ـکلمه در «ط» نیست . ۱۷ ـ در « نپ » بخط الحاقی است .
۱۸ ـ نپ : نوشته است ناودان را. ۱۹ ـ («ب» درحاشیه راجع به طراز و محراب توضیحی داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد) . ۲۰ ـ ط ، متن‌مطبوع: گزاست.

بواسطهٔ دو طرازعلوّ خانه‌بسه قسمت بود، هریك‌بقیاس ده‌گز. و[۱] برچهار جانب جامه محرابهای رنگین بافته‌اند و نقش‌کرده بزر رشته[۲] و پرداخته[۳] و بر هر دیواری سه محراب یکی بزرگ در میان و دو کوچك بردوطرف، چنانکه برچهار دیوار دوازده محرابست. بر آن‌خانه برجانب شمال بیرون خانه دیواری ساخته‌اند مقدار یك‌گز و نیم و هر دو سر دیوارتا نزدیك‌ارکان خانه برده چنانکه این دیوار مقوّسست و چون نصف دایره‌یی. و میانجای این دیوار از دیوار خانه‌مقدار[۴] پانزده‌گز دورست، ودیوار و زمین این موضع را[۵] مرخم‌کرده اند برخام ملوّن و[۱] منقّش، واین موضع را حجر گویند وآب ناودان بام[۶] خانه درین حجر ریزد و[۱] در زیر ناودان تخته سنگی سبز نهاده است برشکل محرابی که‌آب ناودان بر آن‌افتد، وآن سنگ چندانست که‌مردی بر آن نماز تواند کردن[۷]. و مقام ابراهیم علیه‌السلام از خانه سوی مشرقست و آن سنگیست[۸] که نشان دو قدم ابراهیم علیه‌السّلام بر آنجاست، وآنرا در سنگی دیگر نهاده است، و غلاف چهار سو کرده که ببالای‌مردی باشد از چوب، بعمل[۹] هر چه نیکوتر و طبلهای نقره براو زده[۱۰] و آن غلاف رادو جانب بزنجیر ها در سنگهای عظیم بسته و دو قفل بر آن زده تا کسی دست بدان نکند. و میان مقام و خانه سی ارش است.

بئر[۱۱] زمزم از خانهٔ‌کعبه هم[۱۲] سوی مشرقست و بر گوشهٔ حجر الاسودست و میانهٔ بئر[۱۱] زمزم و خانه چهل و شش ارش است و[۱] فراخی چاه سه‌گز و نیم در سه گز ونیم است، وآبش[۱۳] شوری داردلیکن بتوان‌خورد، وسرچاه را حظیره[۱۴] کرده‌اند از تخته‌های رخام سپید، بالای‌آن دو ارش. وچهارسوی خانهٔ زمزم آخرها کرده‌اند

۱ – نپ «واو» ندارد. ۲ – نپ : رشه؛. ۳ – واو از « ط » و متن مطبوع است.
۴ – کلمه در «نپ» نیست. ۵ – ب « را » ندارد. ۶ – نپ: تمام. ۷ – نپ : کرد.
۸ – نپ : سنگست. ۹ – ط: بعمل‌آورد. ۱۰ – ب ،ط: برآورده. ۱۱ – ب : بیر.
۱۲ – کلمه در « ط » نیست. ۱۳ – ط : آب. ۱۴ – («ب» در حاشیه راجع به‌حظیره توضیحی داردکه در فهرست‌لغات خواهیم‌آورد).

که‌آب در آن ریزند و مردم وضو سازند. و زمین خانهٔ زمزم را مشبّك چوبین[۱] کرده‌اند تاآب که میریزند فرو میرود. و در این‌خانه سوی‌مشرقست[۲]. و برابرخانهٔ زمزم‌هم ازجانب مشرق‌خانه‌یی‌دیگرست مربع و گنبدی بر آن‌نهاده‌و آن‌راسقایة‌الحاج گویند، اندر آنجا خمها نهاده باشد[۳] که‌حاجیان‌از آنجا آب‌خورند. وازین‌سقایة‌الحاج سوی مشرق‌خانه‌یی‌دیگرست‌طولانی‌وسه گنبدبرسر آن‌نهاده‌است‌وآنراخزانة‌الزّیت[۴] گویند، اندرو شمع و روغن و قنادیل باشد. و گرد بر گرد خانهٔ کعبه ستونها فرو برده‌اند و بر سر هر دو ستون چوبها افکنده و بر آن تکلّفات کرده،ازنقارت[۵] ونقش، و بر آن حلقه‌ها و قلابها آویخته تابشب شمعها وچراغها بر آنجانهند وقندیل[۶] آویزند وآنرا مشاعل[۷] گویند و میان[۸] دیوارخانهٔ[۹] کعبه واین مشاعل[۱۰] که ذکرکرده شد صد و پنجاه‌گز باشد و آن طوافگاهست و جملهٔ خانه ها که در[۱۱] ساحت مسجدالحرام است بجز کعبهٔ معظم شرّفهـا الله تعالی سه خانه است : یکی خانهٔ زمزم؛ و دیگر سقایة‌الحاج؛ و دیگر خزانة[۱۲] الزّیت. و اندرپوششکه برگرد[۱۳] مسجدست پهلوی دیوار صندوقهاست از آن هر شهری از بلاد مغرب و مصر وشام و روم و عراقین و خراسان و ماوراءالنّهر و غیره. وبچهار فرسنگی از مکه ناحیتیست ازجانب شمال‌که آنرا برقه‌گویند، امیرمکه آنجا نشیند[۱۴]، با لشکری که او راباشد، و آنجاآب روان و درختانست، و آن ناحیتیست درمقدار دو فرسنگ طول و همین مقدار عرض. و من دراین سال ازاول رجب بمکه مجاور بودم و رسم ایشانست که مدام‌درماه‌رجب هرروز در کعبه بگشایند بدان وقت که‌آفتاب بر آید.

صفت‌گشودن در کعبه‌شرّفهاالله تعالی ـ کلید[۱۵] خانهٔ کعبه گروهی ازعرب‌دارند

۱ – ط ، ب : چوبی. ۲ – چهار کلمهٔ اخیر در « نپ » بخط الحاقی سرخ زده‌شده است. ۳ – نپ : باشند. ٤ – نپ : خزامة‌الزیت. ۵ – نپ (در اصل) : مقارب (اصلاح مانند متن). ٦ – ب ، نپ : و ازآن. ۷ – نپ (در اصل) : مشاعیل (اصلاح مانند متن). ۸ – ط : درمیان. ۹ – « نپ» کلمه‌را ندارد. ۱۰ – نپ : مشاعیل.
۱۱ – « در» در «نپ» بخط‌الحاقیست. ۱۲ – نپ : خرانه (بدون نقطه). ۱۳ – ط : کو.
۱٤ – ب ، ط : می نشیند. ۱۵ – ط ،متن‌مطبوع: وکلید.

کتابخانه، موزه و مزکز اسناد مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

که ایشان را بنی‌شیبة گویند ، و خدمت خانه را[۱] ایشان کنند و از سلطان مصر ایشان را مشاهره و خلعت بود[۲] . و ایشان را رئیسی است که کلید بدست او باشد ، و چون او بیاید پنج شش کس دیگر با او باشند[۳] ، چون بدانجا رسند از حاجیان مردی ده بروند و آن نردبان که صفت کرده ایم برگیرند و بیاورند و پیش در نهند[۴] و آن پیر برآنجا رود و برآستانه بایستد و دو[۵] تن دیگر برآنجا روند و جامه و دیبای در[۶] را باز کنند، یکسر از آن یکی ازین دو مرد بگیرد وسری مردی دیگر، همچون لباده‌یی[۷] که آن پیر را بپوشند که درمیگشاید[۸]، و اوقفل بگشاید واز آن حلقه‌ها بیرون کند و خلقی از حاجیان پیش در خانه ایستاده باشند و[۹] چون در باز کنند ایشان دست بدعا برآرند[۱۰] و دعا کنند و هرکه[۱۱] در مکه باشد چون آواز حاجیان بشنود داند که در حرم گشودند همهٔ[۱۲] خلق بیکبار بآوازی بلند دعا کنند[۱۳] چنانکه غلغله‌یی[۱۴] عظیم در مکه افتد، پس آن پیردر اندرون شود و آن دو شخص همچنان آن جامه می‌دارند ، او[۱۵] دو رکعت نماز کند و بیاید و[۹] هر دو مصراع در باز کند و برآستانه بایستد و خطبه برخواند بآوازی بلند و بر رسول‌الله[۱۶] صم[۱۷] صلوات فرستد و براهل بیت او ، آنوقت آن پیر و یاران او[۱۸] بر دو طرف در خانه بایستند ،وحاج در رفتن گیرند و بخانه در میروند و هر یك دو رکعت نماز می‌کنند و بیرون میآیند ، تا آنوقت که نیمروز نزدیك آید ، و در خانه که نماز کنند رو بدر کنند ، و بدیگر جوانب نیز رواست[۱۹] . وقتیکه خانه پر مردم شده بود[۲۰] که دیگرجای نبود که درروند، مردمرا شمردم هفتصد و بیست مرد بودند . مردم یمن که بحج آیند عامهٔ آن[۲۱] چون هندوان

۱ ـ « را » در « نپ » بخط الحاقیست . ۲ ـ ب ، نپ : بودی . ۳ ـ نپ : باشد را . ٤ ـ نپ (باصلاح جدید) : وبیاورند و پیش در بنهند . (اصل متن) : وبیاندش در نهد (کذا بعینه) . ٥ ـ در« نپ » الحاقیست . ٦ ـ ب ، نپ : زرد . ۷ـ بجز«ط»: برده . ۸ ـ ط ، ب : گشاید . ۸ـب ،ط :گشاید . ۹ ـ نپ « واو » ندارد . ۱۰ـ ط : بردارند . ۱۱ـط : هرکس . ۱۲ ـ نپ :هم . ۱۳ـ نپ :کند . ۱٤ـ نپ (دراصل) : غلبه (اصل مانند متن) . ۱۵ ـ بجز «نپ» : و. ۱٦ـ «نپ» الله ندارد . ۱۷ ـ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ۱۸ ـ « او » در « ط » نیست . ۱۹ ـ ب ، نپ : رواست . ۲۰ ـ ط : باشد . ۲۱ـ ط : او .

هریك لنگی بربسته و مویها فروگذاشته وریشها بافته وهر یك کتارهٔ[۱] قطیفی[۲] چنانکه هندوان در میان زده . و[۳] گویند اصل هندوان از یمن بوده است و کناره[٤] قتاله[٥] بوده است ، معرّب کرده‌اند . و درمیان شعبان و رمضان وشوّال روزهای دوشنبه وپنجشنبه وآدینه درکعبه بگشایند وچون ماه ذی‌القعده[٦] درآید دیگر درکعبه بازنکنند .

عمرهٔ جعرانه ـ بچهار فرسنگی مکه از جانب شمال جاییست آنرا جعرانه گویند . مصطفی[۳] آنجابوده است بالشکری، شانزدهم ذی‌القعده[٦] از آنجا احرام گرفته است و بمکه آمده[۷] و عمره کرده[۸] . وآنجادوچاهست[۹] : یکی را بئرالرّسول گویند و[۱۰] یکی را بئر علی‌بن ابیطالب صلوات‌الله علیهما . و هر دو چاهرا آب تمام خوش باشد و میان هر دو چاه ده گز باشد، وآن سنّت بر جا دارند وبدان موسم آن عمره بکنند، و نزدیك آن چاه کوه پاره‌ییست که بدان موضع گوها[۱۱] در سنگ افتاده است همچو کاسه ها[۱۲] . گویند پیغمبر[۳] صم[۱۳] بدست خود درآن گوها[۱٤] آرد سرشته است . خلق[۱۵] که آنجا روند درآن گوها[۱۱] آرد سرشند[۱٦] با آب[۱۷] آن چاهها . و همانجا درختان بسیارست هیزم بکنند[۱۸] و نان پزند و تبرّك را[۱۹] بولایتها برند . وهم آنجا کوه‌پاره‌یی بلندست که گویند بلال حبشی برآنجا[۲۰] بانگ نماز گفته است[۲۱] ، مردم برآنجا روند و[۲۲] بانگ نماز گویند و در[۲۳] آنوقت که من آنجا رفتم غلبه‌یی بود که زیادت ازهزار شترعماری درآنجا بود، تا بدیگرچه رسد .

و از مصر تا مکه بدین راه که این نوبت آمدم سیصد فرسنگ بود و ازمکه

۱ ـ ط ، نپ : کناره . ۲ ـ کلمه در « نپ » نیست . ۳ ـ «واو» در«ط» نیست . ٤ ـ کلمه در « ط » نیست . ٥ ـ نپ : قباله . (در تاریخ یمینی (طبع مصر ۲ :۳۷۱) بهمین لفظ « قتاله » مذکورست که شارح گوید معرب کتاله است. حاشیه‌ب) ٦ ـ ط : ذی قعده. ۷ ـ متن مطبوع : آمه . ۸ ـ متن مطبوع : کـرد . ۹ ـ هـ ، ط ، متن مطبوع : چاهیست . ۱۰ ـ واو در « ط » نیست . ۱۱ ـ ط، ب ، هـ ، « نپ » اصلاحی: گودها. متن از « نپ » اصلی است . ۱۲ ـ کذا فی « نپ » باصلاح جدید ، در اصل: وان کان‌ها . ۳۱ ـ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام. ۱٤ـ ب ، هـ ، «نپ» اصلاحی : گود ؛ ط: گودها . متن از «نپ» اصلی است با اصلاح قیاسی. ۱۵ ـ نپ : وخلق. ۱٦ـط : سرشته. ۱۷ـنپ : بآب . ۱۸ـ نپ: کنند . ۱۹ـ ب، نپ: بتبرك. ۲۰ـ ط : درآنجا . ۲۱ـ است در «ط» نیست . ۱۲ـ نپ «واو» ندارد . ۲۳ ـ مبن مطبوع : که در ؛ ط : در .

تا[1] یمن دوازده فرسنگ[2]. و دشت عرفات درمیان کوههای خُردست چون پشته‌ها، و مقدار دشت دو فرسنگست در دو فرسنگ. در[3] آن دشت مسجدی بوده است که ابراهیم علیه‌السّلام کرده است و این ساعت منبری خراب ازخشت مانده است[4] ☆ وچون وقت نماز پیشین شود[5] خطیب بر آنجا رود وخطبه جاری[6] کند[7] پس بانگ نماز بگویند و دو رکعت نماز بجماعت برسم مسافران بکنند وهمه در آنوقت[8] قامتی نماز[9] بگویند و دو رکعت دیگر نماز بجماعت بکنند، پس خطیب بر شتر نشیند و سوی مشرق بروند، بیکفرسنگی آنجا کوهی خُرد سنگیست که آنرا جبل‌الرّحمة گویند، بر آنجا بایستند و دعا کنند تا[10] آنوقت که آفتاب فرورود. و پسر شاد دل که امیر عدن بود آب آورده بود از جای[11] دور و مال بسیار بر آن خرج کرده و آب را از آن[12] کوه آورده و بدشت عرفات برده و آنجا حوضها ساخته که در[13] ایام حج پر آب کنند تا حاج را آب باشد. و هم این [پسر] شاد دل برسر جبل‌الرّحمة چهار طاقی ساخته عظیم که روز و شبِ عرفات بر گنبد آن خانه[14] چراغها وشمعهای بسیار بنهند که ازدو فرسنگ بتوان دید. چنین گفتند کـه امیر مکه ازو هزار دینار بستد[15] که اجازت داد تا آن خانه بساخت.

نهم ذی‌الحجهٔ سنهٔ اثنی[16] و اربعین و اربعمائة حجّ چهارم بیاری‌خدای تعالی بگزاردم[17] و چون آفتاب غروب کرد و[18] حاج و خطیب از عرفات باز گشتند و[19] یك

۱ ــ رجوع کنید بسطر ۳ صفحهٔ ۹۰. ۲ ــ «ب» درحاشیه آورده: بودن این جمله (جملهٔ «وازمصر...» درصفحهٔ پیش) دراینجا کمال بی مناسبتی رادارد واحتمال میرود این جمله ازموضع دیگر کتاب سهوا بموضوع ما نحن فیه انتقال داده (شده) است و «نپ» نیز بعینه مثل متن است). ۳ ــ نپ: و بر. ۴ ــ نپ: ماندست. ۵ ــ جملهٔ میان علامت ستاره * تا اینجا در «نپ» بخط الحاقی افزوده شده است. ۶ ــ «نپ» الحاقی (قطعاً غلط وزیادی است. حاشیهٔ «ب»). ۷ ــ نپ: بکند. ۸ ــ نپ (در اصل): و هم در وقت (اصلاح): و هم در آنوقت. ۹ ــ «نپ» کلمه را ندارد. ۱۰ ــ کذا فی «نپ» باصلاح (اصل): و. ۱۱ ــ ط، نپ: جائی. ۱۲ ــ نپ: بدان. ۱۳ ــ نپ «در» ندارد. ۱۴ ــ ط: آنخانها. ۱۵ ــ ب، ط: بستید. ۱۶ ــ (حاشیهٔ ب: ظ: اثنتین). ۱۷ ــ اصل: بگذاردم. ۱۸ ــ ب، نپ: «واو» ندارند. ۱۹ ــ متن مطبوع «واو» ندارد.

فرسنگ بیامدند تا بمشعرالحرام و آنجا را[1] مزدلفه گویند بنایی ساخته‌اند خوب همچون مقصوره که مردم آنجا نماز کنند وسنگ رجم را که[2] بمنی اندازند از آنجا برگیرند و رسم چنانست که آن شب یعنی شب عید آنجا باشند و بامداد نماز کنند وچون آفتاب طلوع کند بمنی روند وحاج آنجا قربان کنند. و[3] مسجدی بزرگست آنجا که آن مسجد را خیف گویند، و آن روز خطبه و نماز عید کردن بمنی رسم نیست ومصطفی[4] ص نفرموده است. روز دهم بمنی باشند[4] و سنگ بیندازند وشرح آن در مناسك حج گفته‌اند، دوازدهم ماه هر کس که عزم بازگشتن داشته باشد هم از آنجا بازگردد وهر که بمکه خواهد بود بمکه[5] رود.

پس از آن از اعرابی شتر کرایه گرفتم تا لحسا[6] و گفتند از مکه تا آنجا بسیزده روز روند. وداع خانهٔ خدایتعالی کـردم روز آدینهٔ نوزدهم ذی الحجهٔ سنهٔ اثنی[7] و اربعین و اربعمائة که اول خرداد ماه[8] قدیم بود هفت فرسنگ ازمکه برفتم[9] مرغزاری بود، از آنجا کوهی پدید آمد چون براه کوه شدیم صحرایی بود ودیهها[10] بود وچاهی بود که آنـرا بئرالحسین بن سلامة[11] میگفتند وهوای[12] سرد بود و راه سوی مشرق میشد. و دوشنبهٔ بیست و دوم[13] ذی‌الحجه بطائف رسیدیم، که ازمکه تا آنجا دوازده فرسنگ باشد.

طائف ناحیتیست بر سر کوهی، بماه خرداد چندان سرد بود که در آفتـاب می‌بایست نشست، و بمکه خربزه فراخ بود،[14] و[3] آنچه قصبهٔ طائف است شهر کیست و حصاری محکم دارد و بازارکی کوچك، و جامعی مختصر دارد، و آب روان و

۱ ــ نپ: آنجاست. ۲ ــ نپ: جمار. (باصلاح که بعد زده است): رجم را. ۳ ــ نپ «واو» ندارد. ۴ ــ نپ: باشد. ۵ ــ نپ: با مکه. ۶ ــ نپ: لحصا. ۷ ــ (ظ: اثنتین. حاشیهٔ ب). ۸ ــ کلمهٔ ماه در «نپ» الحاقیست. ۹ ــ نپ: برفتیم. ۱۰ ــ متن مطبوع: دیها. ۱۱ ــ نپ: سلاقه. ۱۲ ــ (حاشیهٔ ب ظ: هوا، یا: هوائی.). ۱۳ ــ ب: دوام. ۱۴ ــ (ب درحاشیه توضیح را افزوده: «نپ» کذا ایضا. یعنی تفاوت هوا بین طائف که دریك منزلی مکه است و بین مکه باین درجه بود که درمکه خربزه فراوان بود و در طائف در آفتاب می‌بایست نشست).

درختان نار و[1] انجیر بسیارداشت . قبر[2] عبدالله‌بن عباس رضی‌الله عنه[3] آنجاست، بنزدیك آن قصبه، و خلفای بغداد آنجا مسجدی عظیم ساخته انـد و آن قبر را در گوشهٔ آن مسجد گرفته ، بر دست راست محراب و منبر ، و مردم آن جا خانه ها ساخته اند و مقام گرفته .

ازطائف برفتیم و[4] کوه وشکستگی بود که[5] میرفتیم و هرجا حصارکها و دیهکها بود ، و در میان شکستها حصارکی خراب بمن نمودند اعراب گفتند این خانهٔ لیلی بوده است وقصهٔ ایشان عجیبست[6] . واز آنجابحصاری رسیدیم که آن‌رامطار[7] میگفتند. و ازطائف تا آنجا دوازده فرسنگ بود . و از آنجا بناحیتی رسیدیم که آنرا ثریا[8] میگفتند، آنجا خرماستان[9] بسیاربود وزراعت میکردند باآب[10] چاه ودولاب و[11] در آن[12] ناحیه میگفتندکه[13] هیچ حاکم و سلطان نباشد و هر جا رئیسی و مهتری باشد بسر خود و مردمی[14] دزد و خونی[15] ، همه روز با یکدیگر جنگ و خصومت کنند واز طائف تا آنجا بیست و پنج فرسنگ میداشتند . از آنجا بگذشتیم[16] حصاری بود که آن را جزع میگفتند و در مقدار نیم فرسنگ زمین چهار حصار بود ، آنچـه بزرگتر بود، که ما آنجا فرود آمدیم، آنرا حصن بنی نسیر[17] میگفتند . و درختهای خرما بود اندك ، و خانهٔ آن شخص که شتر از او گرفته بودیم دراین جزع بود، پانزده روز آنجابماندیم[18] خفیر نبودکه ما را بگذراند و عرب آن موضع هر قومیرا حدّی باشدکه‌علف خوارایشان بود[19] وکسی بیگانه درآنجا نتواندشدن، که هر که‌راکه[20] بی خفیر یابند بگیرند و برهنه‌کنند . پس از هر قومی خفیری باشد[21] تا از آن حد

۱ ـ واو از « ط » است : ۲ ـ کلمه در « نپ » نیست . ۳ ـ رضی‌الله عنه در «ط» نیست. ٤ ـ نپ «واو» ندارد. ٥ـ نپ ظ«که» ندارد. ٦ـ ط، نپ : عجب است. ۷ـ کذا ایضاً فی «نپ» (حاشیهٔ «ب») . امااین تردید براساس نیست، رجوع به معجم‌البلدان شود. ۸ـ کذافی «نپ» در حاشیه ، درمتن‌اصلا بیاض‌بوده است جای این کلمه ولی با مرکب سرخ‌الحاقی نوشته است : مرا . ۹ ـ ط ، ب : خرمایستان . ۱۰ ـ نپ : بآب . ۱۱ ـ واو در «ط» نیست. ۱۲ـط:این. ۱۳ ـنپ : گفتند . ۱٤ ـ ط، ب : مردم . ۱٥ ـ کذا «نپ» باصلاح جدید . اصل متن : دیوار و خونی رنگ (کذا) . ۱٦ ـ ب، ط : بگذشتم . ۱۷ ـ نپ : یسیر . ۱۸ ـ ط : ماندم ؛ ب : بماندم . ۱۹ ـ ط : باشد . ۲۰ـ نپ« که» ندارد . ۲۱ـ ط : باشدکه .

بتوان گذشت ، و خفیر بدرقه باشد ، و قلاوز نیز گویند[1] ـ اتفاقا سرور آن اعراب که در راه ما[2] بودند،و[3] ایشانرا بنی سواد[4] میگفتند، بجزع آمد و ما او را خفیر گرفتیم و او را ابوغانم عبس‌بن‌البعیر میگفتند ، با او برفتیم. قومی روی بما نهادندپنداشتند[5] صیدی یافتند چه ایشان هر بیگانه را که[6] بینند صید خوانند[7] . چون رئیس ایشان با ما بود چیزی نگفتند، و اگر نه[8] آن‌مرد بودی مارا هلاك کردندی. فی‌الجمله درمیان ایشان یکچندی بماندیم که خفیر نبودکه ما را بگذراند واز آنجا خفیری‌دو بگرفتیم هریك بده دینار تا ما را بمیان قومی دیگر برد[9] ، قومی عرب بودند که‌پیران هفتاد ساله مراحکایت کردندکه در عمر خویش‌بجز شیر شتر چیزی[10] نخورده بودند، چه در آن[11] بادیه‌ها چیزی نیست الا علفی شورکه شتر میخورد[12] ، و[13] ایشان‌خود گمان میبردند که همهٔ عالم چنان باشد . من[14] از قومی[15] بقومی[16] نقل وتحویل میکردم و همه جا[17] مخاطره[18] و بیم بود، الا آنکه‌خدای‌تبارك وتعالی‌خواسته بودکه مابسلامت ازآنجا بیرون آییم[19] . بجایی رسیدیم در میان شکستگی که آنرا سربا[20] می گفتند ، کوهها بود هریك‌چون گنبدی که‌من درهیچ ولایتی[21] مثل آن ندیدم . بلندی‌چندان[22] نی که تیر بآنجا نرسد وچون تخم مرغ املس و صلب که هیچ شقی وناهمواری بر آن نمینمود . و ازآنجا بگذشتیم. چون[16] همراهان ماسوسماری[23] میدیدند میکشتند و میخوردند[24] و هرکجاعرب بودشیر شترمیدوشیدند[25] .من‌نه‌سوسمارتوانستم[26] خورد و نه شیر شتر و[27] در راه هرجا درختکی[28] بودکه باری داشت مقداریکه دانهٔ ماشی

۱ ـ («ب» در حاشیه‌آورده : این جمله (وخفیر...) گویا حاشیه بوده است که بعـد ها ملحق بمتن شده است) . ۲ ـط : باما. ۳ـب ، نپ : که. ٤ـ ط : سوار ؛ نپ: سواده . ٥ـ نپ کذا باصلاح. اصل: چندشتر(کذا). ٦ـ نپ«که» ندارد. ۷ـ ط :می بینند...میخوانند. ۸ـ ط، ب: و گرنه . ۹ـط: بردند ۱۰ـ نپ: هیچ . ۱۱ـ ب ، ط : این . ۱۲ـ «نپ» افزوده: وازجایهای می کنندکه شتر میخورد . بعد با خط الحاقی سرخ این جمله را زده است . ۱۳ ـ ب «واو» ندارد . ۱٤ ـ نپ ظ : پس . ۱٥ ـ نپ : قوم . ۱٦ ـ نپ الحاقی. ۱۷ ـ نپ : جای . ۱۸ ـ ط : خطر . ۱۹ ـ نپ :آمدیم (کذا) . ۲۰ ـ ط : هرما ؛ نپ : ثربا . ۲۱ ـ نپ : ولایت . ۲۲ ـ نپ : چندانـی . ۲۳ ـ نپ : سوسمار . ۲٤ ـ متن مطبوع : و بخوردند. ۲٥ـ نپ (دراصل) : می‌ستدند (باصلاح‌جدید):میدوشیدند. ۲٦ ـ ط : ازسوسمار نتوانستم . ۲۷ ـ «نپ» واو ندارد . ۲۸ ـ ط ، ب : درختی.

باشد از آن چند دانه حاصل میکردم[۱] و بدان قناعت‌مینمودم[۲]، و بعد ازمشقّت بسیار و چیزها که دیدیم و رنجها که کشیدیم فلج[۳] رسیدیم، بیست و سیوم صفر[۴]. ازمکه تا آنجا صد و هشتاد فرسنگ بود. این فلج[۳] در میان بادیه است ناحیتی بزرگ‌بوده است ولیکن[۵] بتعصب خراب شده است. آنچه در آنوقت که ما آنجا رسیدیم آبادان بود مقدار نیم فرسنگ در یك میل عرض بود، و در این مقدار چهارده حصار بود، و مردمکانی[۶] دزد و مفسد و جاهل. و این‌چهارده حصن بدو گروه[۷] بودند و[۸] مدام میان ایشان خصومت و عداوت بود و ایشان گفتند ما از اصحاب الرسیم[۹] که در قرآن ذکر کرده است تعالی و تقدّس. و آنجا چهار کاریز بود و آب آن همه بر نخلستان می‌افتاد و زرع ایشان برزمینی[۱۰] بلند تر بود و بیشتر آب ازچاه میکشیدند که زرع‌را آب دهند. و زرع بشتر میکردند نه بگاو چه آنجا گاو ندیدم. وایشان‌را اندك زراعتی باشد[۱۱] و هر مردی خود را روزی بده[۱۲] سیر غلّه اجری کرده باشد که آن مقدار بنان پزند و ازین نماز شام تا دیگر نماز شام همچو رمضان چیز کی[۱۳] خورند. اما بروز خرماخورندو آنجا خرمایی[۱۴] بس نیکو دیدم به‌از آنکه دربصره و غیره، و این مردم عظیم درویش و بدبخت باشند، با همه درویشی همه روزه جنگ و عداوت وخون‌کنند و آنجا خرمایی بودکه میدون میگفتند هر یکی ده درم‌وخسته که در میانش بود دانگ و نیم بیش نبود و گفتند اگر بیست سال بنهند تباه نشود. و معاملهٔ ایشان بزر نیشابوری بود و من بدین فلج[۱۵] چهار ماه بماندم بحالتی که از آن صعب تر نباشد و[۱۶] هیچ چیز از دنیاوی بامن[۱۷] نبود الا دوسلّهٔ[۱۸] کتاب. وایشان

۱ ـ نپ : میکردیم. ۲ ـ نپ : می‌نمودیم. ۳ ـ ط، متن‌مطبوع : بفلیج.
۴ ـ ط : صفر بود. ۵ ـ نپ : ولکن. ۶ ـ ط : و مردمکی. ۷ ـ ب، نپ : کرده. ۸ ـ ط، ب : که. ۹ ـ ط : الرقیمیم؛ متن‌مطبوع : الرقیم. ۱۰ ـ ب، ط: زمین. ۱۱ ـ کلمه از «ط» است. ۱۲ ـ ط : بدو. ۱۳ ـ ب، ط، نپ(باصلاح جدید) : چیز کمی. متن‌از «نپ» اصلی‌است. ۱۴ ـ ط، ب : خرمای. ۱۵ ـ ط، متن مطبوع : فلیج. ۱۶ ـ ط، متن‌مطبوع : نشود. ۱۷ ـ ط: بمن. ۱۸ ـ ط: سلسله؛ نپ(باصلاح جدید): جلد. (اصل مانند متن).

مردمی گرسنه و[۱] برهنه و[۱] جاهل‌بودند، هر که بنمازمی آمد البته با سپروشمشیر بود و کتاب نمیخریدند. مسجدی بود که ما در آنجابودیم، اندك رنگ شنجرف ولاجورد با من بود، بر دیوار آن مسجد بیتی نوشتم[۲] و شاخ و برگی[۳] در میان آن بردم، ایشان بدیدند، عجب داشتند و[۱] همهٔ اهل حصار جمع شدند و بتفرّج آن آمدند ومرا گفتند که اگر محراب این مسجد را[۴] نقش کنی صد من خرما بتودهیم، و صد من خرما نزدیك ایشان ملکی بود، چه تا من آنجا بودم از عرب لشکری بآنجا آمد و از ایشان پانصد من خرما خواست، قبول نکردند و جنگ کردند، ده[۵] تن از اهل حصارکشته شد و هزار نخل ببریدند[۶] و ایشان ده من خرما ندادند، چون با من شرط کردند من آن محراب[۷] نقش کردم، و آن صد من خرمافریادرس ما بود، که‌غذا نمی‌یافتیم و از جان ناامید شده بودیم، که تصوّر نمیتوانستیم[۸] کرد که از آن بادیه هرگز بیرون توانیم[۹] افتاد، چه[۱۰] بهرطرف که آبادانی[۱۱] داشت دویست فرسنگ بیابان میبایست برید مخوف ومهلك، ودر آن چهار ماه هرگز پنج[۱۲] من گندم بیك‌جاندیدیم. تا عاقبت قافله‌یی از یمامه بیامدکه ادیم گیرد[۱۳] وبه‌لحسا[۱۴] برد، که ادیم از یمن باین فلج[۱۵] آرند و بتجّار فروشند. عربی گفت من‌ترا ببصره برم، و با من هیچ نبودکه بکرا بدهم[۱۶] و از آنجا تا بصره دویست فرسنگ و کرای[۱۷] شتر یکدینار بود، از آنکه شتری نیکو بدو سه دینار میفروختند، مرا[۱۸] چون نقد نبود و بنسیه میبردند گفت سی دینار در بصره بدهی ترا بریم[۱۹] بضرورت قبول کردم، و هرگز بصره ندیده بودم.

۱ ـ نپ «واو» ندارد. ۲ ـ نپ : بنوشتم. ۳ ـ ب، نپ : و برگ‌شاخ و برگی. ۴ ـ نپ (در اصل) : ما (باصلاح) : را. ۵ ـ نپ : و ده. ۶ ـ ب، ط : بریدند. ۷ ـ ط : محراب را. ۸ ـ نپ : نمی توانستم. ۹ ـ نپ : توانم. ۱۰ ـ « چه » در « نپ » نیست. ۱۱ ـ نپ : بآبادانی. ۱۲ ـ ط : چهار. ۱۳ ـ «نپ» کذا باصلاح، اصل‌متن: کرد؟ ۱۴ ـ نپ : بلحصا (بدون‌واو عاطفه). ۱۵ ـ ط، متن مطبوع : فلیج. ۱۶ ـ نپ (باصلاح) : بکرا دهم. (اصل) : بکرا دهیم؛ ط : بکرایه . . . ۱۷ ـ نپ : کرایی. ۱۸ ـ نپ : و مرا. ۱۹ ـ نپ: ببریم.

پس آن عربان کتابهای من بر شتر نهادند و برادرم را برشتر[1] نشاندند و من پیاده[2] برفتم روی بمطلع بنات‌النعش. زمینی هموار بود[3] بی‌کوه و پشته و[4] هر کجا زمین سخت تر بود آب باران درو ایستاده بودی[5] و شب و روز میرفتند که هیچ جا اثر راه پدید نبود الا برسمع[6] میرفتند و عجب آنکه بی هیچ نشانی ناگاه بسر چاهی رسیدندی[7] که آب بود. القصّه بچهار شبانه روز بیمامه آمدیم.

بیمامه[8] حصاری بود بزرگ و کهنه، از[9] بیرون حصار شهریست و بازاری، واز هرگونه صناع در آن بودند، و جامعی نیك و امیران آنجا از قدیم بازعلویان بوده‌اند وکسی آن ناحیت[10] از دست ایشان بیرون نکرده بود[11] از آنکه آنجا خود سلطان و ملکی قاهر نزدیك نبود و آن علویان نیز شوکتی داشتند که از آنجا سیصد وچهارصد[12] سوار برنشستی، و زیدی‌مذهب بودند[13] و در قامت[14] گویند: «محمد وعلی خیرالبشر وحیّ علی خیرالعمل» و گفتند مردم آن شهر شریفیه باشند. و بدین ناحیت آبهای روانست از کاریز و نخلستان[15]. و گفتند چون خرما فراخ‌شود یکهزارمن بیکدینار باشد، و ازیمامه به‌لحسا[16] چهل‌فرسنگ میداشتند، وبزمستان توان‌رفت که آب باران جایها[17] باشد که بخورند وبتابستان نباشد.

لحسا شهریست برصحرایی[18] نهاده که ازهرجانب که بدانجا خواهی رفت بادیهٔ عظیم بباید برید و نزدیکتر شهری از مسلمانی که آنرا سلطانیست، به‌لحسا، بصره

۱ ـ ط، ب: بشتر. ۲ ـ (« ب » در حاشیه توضیح را آورده: کذا ایضا فی « نپ » و هیچ معلوم نیست که چگونه دویست فرسنگ پیاده رفته است و چگونه پا بپای شتران می رفته است، متن ظاهراً باید غلط باشد.) .اما این توضیح زائدمی نماید؛چه مرد از جان نا امید شده را همراه کاروان بسوی‌مقصدرفتن، هرچندپیاده باشد فوزی خواهد بود عظیم. ۳ ـ نپ: بودی. ٤ ـ «واو»از« نپ » است. ٥ ـ ب، نپ: بود. ٦ ـ نپ: سمعه؛ ۷ ـ ط، متن مطبوع: برسیدند. ۸ـ نپ، ط: یمامه. ۹ ـ نپ: و از. ۱۰ ـ « نپ» بخط‌الحاقی افزوده: را. ۱۱ ـ ط، ب: ازدست‌آنها نگرفته بود. (کلمهٔ بیرون در « نپ » بخط‌الحاقیست). ۱۲ ـ ب، نپ: سیصد چهارصد. ۱۳ ـ کلمه در « ط » نیست. ١٤ ـ نپ، ط:اقامت. ۱۵ ـ ط: نخلستان زیاد دارد. ١٦ ـ نپ: بلحصا. ۱۷ ـ ط: درغدیرها؛ نپ (در اصل): جایها، (باصلاح جدید): درجایها، (درچاهها؟) متن‌از« نپ»اصلی‌است. ۱۸ ـ اصل:صحرای(متن حدس حاشیهٔ «ب» است).

است. و از لحسا تا بصره صد وپنجاه فرسنگست، وهرگز ببصره سلطانی نبوده‌است که قصد لحساکند.

صفت لحسا ـ لحسا[1] شهریست که همه سواد و روستای او[2] حصاریست. وچهار باروی قوی از پس یکدیگر درگرد او کشیده است ازگل محکم، و[3] میان هر دو دیوار قریب یکفرسنگ باشد. و چشمه‌های آب عظیمست در آن شهر که هریك پنج آسیاگردباشد و همهٔ این آب در ولایت[4] بر کار گیرند که از دیوار بیرون نشود. و شهری جلیل در میان این حصار نهاده‌است، با همه آلتی که در شهرهای بزرگ باشد، در شهر بیش از بیست هزار مرد سپاهی باشد. وگفتند سلطان آن مردی بود شریف[5] و او[6] مردم را از مسلمانی باز داشته بود وگفته [که][7] نماز وروزه از شما برگرفتم. و دعوت کرده بود آن مردم راکه مرجع شما جز بامن نیست. ونام او بوسعید[8] بوده است. چون از اهل آن شهر پرسند که:چه مذهب دارید؟ گویند[9] که:ما بوسعیدی‌ایم[10]. نماز نکنند و روزه ندارند ولیکن بر محمّد مصطفی[ص] و پیغامبری او مقرّند. بوسعید[8] ایشان را گفته است که من باز پیش شما آیم، یعنی پس از وفات. وگور او بشهر لحسا اندرست، و مشهدی نیکو جهت او ساخته‌اند. و[11] وصیّت کرده است فرزندان خود را که مدام شش تن از فرزندان من این پادشاهی نگاه دارند، ومحافظت کنند رعیّترا بعدل وداد، و مخالفت یکدیگر نکنند تا من باز آیم. اکنون ایشان‌را قصری عظیمست که دارالملك ایشانست و تختی که شش ملك بیکجای بر آن تخت‌نشینند[12] و باتفاق یکدیگر فرمان دهند و حکم کنند. و شش وزیر دارند. پس این شش ملك[13] بریك تخت بنشینند و[14] شش وزیر برتختی دیگر[15] وهرکارکه باشد بکنکاج

۱ ـ کلمه از « ط » است. ۲ ـ ط: . . . روستائی و . . .؛ متن مطبوع: هم‌سواد و روستایی و . . . ۳ ـ ط: در. ٤ ـ نپ: ولایتش. ٥ـ بجز« نپ»: مردی‌شریف‌بود. ٦ ـ نپ: وآن. ۷ ـ ط، متن مطبوع: وگفتی. ۸ ـ ب، ط: ابوسعید. ۹ ـ ب، نپ: داری‌گوید. ۱۰ـ ط: بوسعیدی هستیم؛ نپ: که‌من بوسعیدیم. ۱۱ـ نپ: او. ۱۲ ـ نپ: نشیند. ۱۳ ـ ط، متن مطبوع: ملك که. ١٤ـ واودر«ط» نیست. ۱۵ـ ط: دیگر نشینند.

یکدیگر میسازند و ایشانرا درآن وقت سی هزار بندهٔ درم خریدهٔ زنگی و حبشی بود و[1] کشاورزی و باغبانی کردندی[2] و ازرعیّت عشرچیزی[3] نخواستندی[4]. واگر کسی درویش شدی یا صاحب‌قرض، اورا تعهّد کردندی تاکارش نیکوشدی و اگرزری کسی را بر دیگری بودی، بیش از مایهٔ او طلب[5] نکردندی[6]. و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند[7] چندانکه کفاف اوباشد، مایه بدادندی تا او اسباب وآلتی که در صنعت او بکار آید بخریدی، و بمراد خودرسیدی[8] و زر ایشان[9] همانقدر که سته[10] بودی باز دادی. و اگر کسی از[11] خداوندان ملك و آسیاب[12] را ملکی خراب شدی و قوّت آبادان کردن نداشتی، ایشان غلامان خودرا نامزد کردندی که بشدندی و[10] آن ملك و آسیاب[12] آبادان کردندی، وازصاحب ملك هیچ نخواستندی. و آسیا ها باشددر لحسا که ملك سلطان باشد وبسوی[13] رعیّت غله آرد کنند که هیچ نستانند، وعمارت آسیا و مزد آسیابان از مال سلطان دهند. و آن سلاطین را سادات میگفتند ووزرای ایشان راشاعره[14] و درشهر لحسامسجد آدینه نبودوخطبه ونماز نمیکردند، الا[15] آنکه مردی[16] عجمی[17] آنجا مسجدی ساخته بود، نام آن مردعلی بن احمد[18]، مردی مسلمان و[19] حاجی بود و متموّل. و حاجیان که بدان شهر رسیدندی او تعهد کردی. و در آن[20] شهر خرید و فروخت و داد وستد بسرب میکردند وسرب درزنبیلها بود، در[21]

۱ ـ نپ « واو » ندارد. ۲ ـ ب، ط: میکردند. ۳ ـ نپ (در اصل): خری (اصلاح مانند متن). ٤ ـ ب: نخواستند. ٥ ـ نپ: مطالبت. ٦ ـ جملهٔ: اگر زری ... در « ط » نیست. ۷ ـ کذا و ظاهراً: افتادی و ... دانستی. ۸ ـ کلمه از « ط »است. ۹ ـ ب، نپ: از ایشان که (و بهمین مناسبت در حاشیه آورده: و ظاهراً «که» زیادی وسهو نساخ است). ۱۰ ـ کلمه در « ط » نیست. ۱۱ ـ در« نپ » الحاقیست. ۱۲ ـ ب، نپ: اسباب. ۱۳ ـ ط: برای. (« ب » در حاشیه آورده: استعمال غریبی است « بسوی » برفرض صحت نسخه بمعنی « برای »). و حال آنکه بهیچوجه غریب نیست ود ر نظم و نثر قدما فراوانست ودرشعر ناصرخسرو نیز. ۱٤ ـ سه کلمهٔ اخیر در « ط » نیست؛ نپ: شانزده ؟؛ ۱۵ ـ متن مطبوع: و الا. ۱٦ ـ ط: مرد. ۱۷ ـ نپ: با نام (بجای عجمی) سپس با نام را زده است و در حاشیه بجای آن نوشته: به آنجا. ۱۸ ـ نپ: محمد. ۱۹ ـ ب، نپ « واو » ندارند. ۲۰ ـ نپ: این. ۲۱ ـ نپ: و در.

هر زنبیلی ششهزار درم سنگ، چون معامله کردندی زنبیل شمردندی[1] و همچنان برگرفتندی، وآن نقد کسی از آن بیرون نبردی[2]. وآنجا فوطه های نیکو بافند و ببصره برند، وبدیگر بلاد. اگر کسی نمازکند اورا باز ندارند ولیکن[3] خودنکنند. و چون سلطان[4] برنشیند هرکه با وی سخن گوید، اورا جواب خوش دهد، وتواضع کند[5]. و هرگز شراب نخورند و پیوسته اسبی تنگ بسته با[6] طوق و سرافسار بدر گورخانهٔ بوسعید[7] بنوبت بداشته باشند، روز و شب[8]، یعنی چون بوسعید[7] برخیزد برآن اسب نشیند وگویند بوسعید[7] گفته است فرزندان خویش راکه چون من بیایم و شما مرا بازنشناسید، نشان آن باشدکه مرا با شمشیر[9] من گردن[10] بزنید، اگر من باشم درحال زنده شوم[11] وآن[12] قاعده بدان سبب نهاده است تاکسی دعوی بوسعیدی نکند. و یکی از آن سلطانان[13] در ایام خلفای بغدادبا لشکر بمکه[14] شده است و[15] شهرمکه سته[16] و جمعی[17] مردم را در طواف[18] درگرد خانهٔ کعبه بکشته[19] و حجرالاسود[20] از رکن بیرون کرده[و] بلحسا برده[21] وگفته بود[22] این سنگ مقناطیس مردمست که مردم را از اطراف جهان بخویشتن میکشد و ندانسته[23] که شرف و جلالت[24] محمد مصطفی صلی‌الله علیه وآله[25] بدانجا می کشد، که حجر از بسیار سالها باز آنجا بود و هیچکس بآنجا نمی‌شد. وآخر حجر الاسود[20] از ایشان باز خریدند و بجای خود بردند. و در شهر لحسا گوشت همهٔ حیوانات فروشند چون گربه وسگ[26] وخروگاو

۱ ـ نپ: بشمردندی. ۲ ـ متن مطبوع: نبردندی ۳ ـ نپ: و اگر کسی... و لکن. ٤ ـ نپ ظ: سلطانان. ٥ ـ نپ: دهند ... کنند. ٦ ـ متن مطبوع: و با. ۷ ـ ب، ط: ابوسعید. ۸ ـ «ط» اینجا کلمهٔ بنوبت افزوده است. ۹ ـ نپ: بشمشیر. ۱۰ ـ ب، نپ: برگردن. ۱۱ ـ ط: برخیزم. ۱۲ ـ نپ: واین. ۱۳ ـ ط: سلاطین؛ متن مطبوع: سلطان. ۱٤ ـ ط: بشهر مکه. ۱۵ ـ نپ: اندر (بجای: است و). ۱٦ ـ نپ: بستد (ظ: بسته. حاشیهٔ ب) وسه کلمه اخیر در «ط» نیست. ۱۷ ـ ب، نپ: وخلقی؛ ط: جمعی از. ۱۸ ـ نپ: « در طواف » الحاقیست ۱۹ ـ ط: کشته؛ نپ: بکشمه؛ متن مطبوع: یکشتند. ۲۰ ـ « ط » « را » افزوده است. ۲۱ ـ ب نپ: برد. ۲۲ ـ ب، نپ: بودند. ۲۳ ـ ب، نپ: ندانسته‌اند. ۲٤ ـ ط: جلالت نبوت. ۲۵ ـ ب: ... علیه و سلم، است؛ نپ: .. علیه وآله و سلم. ۲٦ ـ ط: سك وگربه.

و گوسپند و غیره ، و هر چه فروشند سر و پوست آن حیوان نزدیك گوشتش[1] نهاده باشد، تا خریدارداند که چه‌میخرد. و آنجا سگ‌را فربه کنند همچون گوسپندمعلوف، تا ازفربهی چنان شود که رفتن نتواند[2] بعد از آنش بکشند وبخورند[3].

و چون ازلحسا بجانب مشرق[4] روند هفت فرسنگی دریاست . اگر[5] در دریا بروند ، بحرین باشد، و آن جزیره‌بیست پانزده فرسنگ‌طول آن ، وشهری بزرگست ونخلستان بسیار دارد ، ومروارید از آن دریا برآورند. وهرچه غوّاصان‌برآوردندی یك نیمه سلاطین لحسا را بودی . واگر از لحسا سوی جنوب بروند به‌عمّان رسند[6] و عمّان بر زمین عرب[7] است ولیکن سه جانب او بیابان و برّست که هیچکس[8] آنرا نتواند بریدن . و[9]ولایت عمّان هشتاد فرسنگ درهشتاد فرسنگست و گرمسیر باشد. وآنجا جوز هندی که نارگیل[10] میگویند روید . و اگر از عمّان بدریا روی[11] فرا مشرق روند، ببارگاه کیش[12] و مکران رسند. و اگر سوی جنوب روندبعدن رسند. و اگر جانب دیگر، بفارس رسند. و به لحسا چندان خرما باشد که ستورانرا بخرما فربه کنند، که وقت باشد که زیادت ازهزار من بیکدینار بدهند[13] . وچون‌ازلحساسوی شمال روند بهفت فرسنگی ناحیتیست که آنرا قطیف میگویند، وآن نیزشهری‌بزرگ است و نخیل[14] بسیار دارد و امیری عرب بدر[15] لحسا رفته بود و یکسال آنجانشسته و از آن چهار باره که دارد یکی بسته[16] و خیل[17] غارت کرده[18] و چیزی بدست نداشته بود با ایشان ، و چون مرا بدید از روی نجوم پرسید[19] که‌آیا من میخواهم که[20] لحسا بگیرم توانم یا نه ، که ایشان بی دینند . من هرچه مصلحت بود میگفتم. ونزدیك‌من‌هم[21] بدویان‌با اهل[22] لحسا نزدیك‌باشند[22] به‌بیدینی ، که آنجاکس‌باشد که

۱ ـ ط : گوشش . ۲ ـ ب ، نپ: نتواند رفتن . ۳ـ ط ، ب : آن میکشندومیخورند.
٤ ـ ط : بمشرق . ٥ ـ نپ « اگر » ندارد . ٦ ـ ط : رسد. ۷ـ ط : غرب .
۸ ـ ب : هیچکسی . ۹ ـ متن مطبوع « واو » ندارد . ۱۰ ـ ط : نارجیل .
۱۱ـ نپ : بازباروی . ۱۲ـ نپ : کیژ. ۱۳ـط:دهند. ۱٤ـنپ : نخل . ۱٥ـ ط : بلحسا؛نپ (اصلاح جدید) : بدز (دراصل مانندمتن) . ۱٦ـ ب: ستده . ۱۷ـ بجز«نپ» : وخیلی .
۱۸ ـ ب ، نپ: کرد. ۱۹ـ نپ: می‌پرسید . ۲۰ ـ ط « که» ندارد ۲۱ـکلمه در«ط» نیست.
۲۲ـنپ :باهل . ۲۳ ـ نپ : باشد .

بیکسال آب بردست نزند، و این‌معنی که تقریر کردم ازسر بصیرت گفتم نـه چیزی از اراجیف که من نه ماه در میان ایشان بودم[1] بیکدفعه نه بتفاریق،وشیر که[1] نمیتوانستم خورد و از هر کجا آب خواستمی که بخورم شیر برمن عرض کردندی، وچون‌نستدمی وآب خواستمی گفتندی هر کجا آب بینی آب طلب کنی[2] ☆ که آنکس را باشد کـه آب باشد[3] . و ایشان همهٔ عمر هرگز[4] گرمابه ندیده بودند وآب[5] روان .

اکنون با سر حکایت رویم[6] . از یمامه چون‌بجانب بصره روانه شدیم بهرمنزل که رسیدیم جای آب بودی و جای[7] نبودی ، تا بیستم شعبان سنهٔ ثلاث واربعین و اربعمائة بشهر بصره رسیدیم . دیواری عظیم‌داشت، الا آن جانب که باآب‌بود[8] دیوار نبود، وآن آب شطست، ودجله[9] و فرات که، بسرحد اعمال بصره‌بهم میرسند وچـون آب جوبرة[10] نیز بایشان میرسد آنرا شطّ العرب میگویند . و از این شطّ العرب دو جوی عظیم برگرفته اند که میان فم هر دو جوی یك فرسنگ باشد و سر هر دو را بر صوب قبله برانده[11]، مقدار چهار فرسنگ و بعد از آن سرهردوجوی‌باهم‌رسانیده و مقدار یکفرسنگ دیگریك جوی را هم‌بجانب جنوب برانده و ازین‌نهرها جویهای بیحد برگرفته‌اند و باطراف بدر برده و برآن نخلستان[12] وباغات ساخته[13] . واین دو جوی یکی که‌بالاترست، وآن مشرقی[14] شمال باشد، نهر معقل‌گویندوآنکه مغربی[16] و جنوبیست[16] نهر ابله . و از این دو جوی جزیره‌یی بزرگ حاصل شده‌است[17] کـه مربع طولانیست . وبصره بر کنارهٔ[18] ضلع‌اقصر[19] ازین مربع نهاده است[17] وبر[20] جانب جنوبی مغربی[15] بصره بریه است چنانکه هیچ آبادانی‌وآب واشجارنیست، ودرآنوقت

۱ ـ در«نپ» الحاقیست . ۲ ـ کلمه‌در«نپ» نیست. ۳ ـ «ب»درخصوص‌عبارت بعد از ستاره در حاشیه آورده : کذا ایضا فی «نپ»(؟) . ٤ ـ کلمه در «ط» نیست . ٥ـ ب، نپ : و نه‌آب . ٦ ـ ط،متن‌مطبوع: «که» افزوده‌اند . ۷ ـ ط : رسیدیم‌که جای‌آب‌بودی وجای مسکن نبودی ؛ ب : رسیدیم جای آب بودی جای نبودی . ۸ ـ ط : داشت .
۹ ـ نپ « و دجله » ندارد . ۱۰ ـ ط : جزیره ؛ ب،نپ:حویزه . (متن‌ازمتن‌مطبوع‌است).
۱۱ ـ ط : و هر دو بجانب قبله روند ؛ متن مطبوع : . . . قبله برده . ۱۲ ـ نپ: بساتین.
۱۳ ـ نپ : ساخته‌اند . ۱٤ـ ط : شرقی . ۱٥ ـ ط : غربی . ۱٦ ـ ط : جنوبی باشد .
۱۷ ـ ط : « است » ندارد . ۱۸ ـ نپ : کنار . ۱۹ ـ ط : ایسر. ۲۰ـ متن‌مطبوع:هر.

آنجارسیدیم شهر اغلب خراب بود و آبادانیها[1] عظیم پراکنده که ازمحله‌یی تامحله‌یی مقدار نیم فرسنگ خرابی بود، اما در و دیوار محکم ومعمور بود[2] وخلق‌انبوه بود[3] و سلطان را[4] دخل بسیار حاصل شدی . و در آنوقت امیربصره پسر با کالیجار[5] دیلمی بود، که ملك پارس بود ، وزیرش مردی پارسی بود واو را ابومنصورشهمردان‌میگفتند و هر روز در[6] بصره بسه جای بازار بودی : اول روز دریکجای[7] داد وستد کردندی که آنرا سوق‌الخزاعة گفتندی؛ ومیان[8] روز بجایی که آنرا سوق‌عثمان گفتندی؛ و آخر روز جایی که آنرا سوق‌القداحین گفتندی . و حال بازار آنجا چنان بود که آنکس را که[9] چیزی بودی بصرّاف دادی و از صرّاف خط بستدی وهرچه بایستی بخریدی وبهای آن برصرّاف حواله کردی وچندانکه در آن شهر بودی بیرون ازخط صرّاف چیزی ندادی

چون بآنجا[10] رسیدیم از برهنگی و عاجزی بدیوانگان مانند بودیم و سه ماه بود که موی سرباز نکرده بودیم . و میخواستم[11] که در گرمابه روم باشد که گرم شوم که هوا[12] سرد بود و جامه نبود[13] و من و برادرم هریك به لنگی[14] کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌یی درپشت بسته‌ازسرما . گفتم اکنون ماراکه‌درحمام گذارد .[15] خرجینکی[16] بود که کتاب در آن مینهادم، بفروختم‌واز بهای آن درمکی چند سیاه‌در کاغذی کردم[17] که بگرمابه‌بان دهم تاباشدکه مارادمکی زیادت تردر گرمابه بگذارد که‌شوخ‌ازخودباز کنیم[18] .چون آن درمکهاپیش‌اونهادم‌درمانگریست[19] پنداشت که‌مادیوانه‌ایم، گفت: بروید که‌هم اکنون‌مردم‌از گرمابه‌بیرون می آیندونگذاشت که‌ما بگرمابه‌درروییم[20] . از آنجاباخجالت‌بیرون آمدیم‌و بشتاب برفتیم، کودکان بردر گرمابه بازی

۱ ـ ط : آبادانی آنها . ۲ ـ کلمه در « نپ » نیست . ۳ ـ کلمه در « ب » و « نپ » نیست . ۴ ـ ط : آنرا . ۵ ـ ط : اباك النجار ؛ ب ، نپ : اباکالنجار. متن تصحیح‌قیاسیست. ۶ـ ط: دز. ۷ ـب ، نپ: یکجا. ۸ـب، نپ:میانه . ۹ـ ب، نپ«که» ندارد . ۱۰ ـمتن مطبوع: چون ...؛ نپ :... آنجا . ۱۱ ـ ط ، ب: وخواستم. ۱۲ ـنپ : ما را . ۱۳ ـ « ط » افزوده : که خود را بدان گرم کنیم . ۱۴ ـ نپ : نمرلنگی . (ب‌درحاشیه آورده که: « به »درمتن باید زیادی باشد(لنگ‌سابق‌درص۱۰۱ استعمال‌شده‌است). امااین اظهارنظر براساسی نیست،وپوشیده معنی دربرکرده یابتن‌کرده‌ندارد. ۱۵ـ ط : مارا درحمام‌باید شدن . ۱۶ ـ نپ : خرچنگی . ۱۷ـ نپ: کرده . ۱۸ ـ ط ، ب: کنم . ۱۹ ـ ب ، نپ (اصلی) : نگرست. ۲۰ـ ب ، نپ : بدررویم .

میکردند ، پنداشتند که‌ما دیوانگانیم[1] درپی ما افتادند وسنگ‌می‌انداختند[2] وبانگ میکردند . ما بگوشه‌یی باز شدیم و بتعجّب در کار دنیا مینگرستیم[3] و مکاری از ما سی دینار مغربی میخواست و هیچ چاره ندانستیم[4] جز آنکه وزیر ملك‌اهواز، که‌اورا ابوالفتح علی‌بن احمد میگفتند ، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب، وهم کرمی‌تمام، ببصره آمده با ابناء و حاشیه و آنجا مقام‌کرده ، واما در شغلی‌نبود،پس‌مرا درآن‌حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر صحبتی بودی و بهروقت نزد او تردّد کردی و این[5] پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال[6] را مرمتی کند ، احوال مرا نزد وزیر بازگفت . چون‌وزیر بشنید مردی‌را با اسبی نزدیک‌من فرستاد که‌چنانکه هستی‌برنشین ونزدیك[7] من آی . من از بد حالی و برهنگی شرم داشتم و[7] رفتن‌مناسب ندیدم[8] رقعه‌یی‌نوشتم و عذری خواستم[9] و گفتم که بعد ازین بخدمت رسم و غرض من دو چیز بود یکی بی نوایی ، دویم گفتم همانا او را تصوّر شودکه مرا[10] در فضل مرتبه‌ییست زیادت ، تاچون‌برقعهٔ من اطلاع یابد[11] قیاس کندکه مرا اهلیت چیست ، تا چون بخدمت او حاضر شوم خجالت نبرم . در حال سی دینار فرستادکه این را ببهای تن جامه بدهید . ازآن دو دست جامهٔ نیکو ساختیم[12] و روز سیوم بمجلس وزیر شدیم ، مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدّین و خوش سخن ، وچهار پسرداشت ، مهترین جوانی فصیح و[13] ادیب و[13] عاقل واورا رئیس ابوعبدالله‌احمدبن علی‌بن‌احمد گفتندی،مردی شاعر ودبیر بود وجوانی خردمند وپرهیزگار[14] ما را بنزدیك[15] خویش بازگرفت و از اوّل شعبان تانیمهٔ رمضان آنجا بودیم ، و آنچه آن اعرابی کرای[16] شتر

۱ ـ ط : دیوانه ایم . ۲ ـ ط : می آختند . ۳ ـ ط ، نپ : مینگریستیم . ۴ ـ ط: نتوانستیم . ۵ ـ ط : واین شخص . ۶ ـ ط: نزد ؛ نپ : بنزدیك. ۷ ـ « نپ» «واو» ندارد . ۸ ـ « نپ» دوکلمهٔ اخیررا ندارد . ۹ـ « نپ» در اصل «خواستم‌و»راندارد و فقط با مرکب سرخ بخط جدید درحاشیه افزوده است . ۱۰ ـ ط : من‌را . ۱۱ ـ ط : بیابد . ۱۲ ـ ب : ساختم . ۱۳ ـ نپ « واو » ندارد . ۱۴ ـ « نپ» افزوده : بود . ۱۵ ـ ط ، ب : نزدیك . ۱۶ ـ ط : کرایهٔ .

بر ما داشت به سی[1] دینار ، هم این وزیر بفرمود تا بدو[2] دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند . خدای تبارك و تعالی همهٔ بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهاد ، بحق الحق و اهله . وچون بخواستم رفت ما را بانعام و اکرام براه دریا گسیل کرد چنانکه در کرامت و فراغ بپارس رسیدیم ، از برکات آن آزاد مرد، که خدای عزّ وجل از آزادمردان خوشنود باد .

در بصره بنام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام[3] سیزده مشهد ست، یکی از آن[را] مشهد بنی مازن[4] گویند و آن آنست[5] که در ربیع‌الاول سنهٔ خمس وثلاثین از هجرت نبی ص[6] امیرالمؤمنین علی[7] علیه‌السلام[3] ببصره آمده است وعایشه رضی‌الله‌عنها[8] بحرب آمده بود و امیرالمومنین[4] دختر مسعود نهشلی[9] ،لیلی ،رابزنی کرده[10] بود و[11] این مشهد سرای آن زنست و امیرالمؤمنین علیه‌السلام هفتاد ودو روزدر آن‌خانه مقام کرد و بعد از آن بجانب کوفه بازگشت . و دیگر مشهدیست در پهلوی مسجد جامع که آنرا مشهد باب‌الطّیب گویند ، و در جامع بصره چوبی دیدم که درازی آن سی ارش بود و غلیظی[12] آن پنج شبر و چهار انگشت بود و یکسر آن غلیظ تر بود و از چوبهای هندوستان بود ،گفتند که امیرالمؤمنین[4] آن چوب را برگرفته‌است[7] و آنجا آورده است[13] . و باقی این یازده مشهد دیگر هریك بموضع دیگر بود وهمه‌را زیارت کردم.و[14] بعداز آن که‌حال دنیاوی‌مانیك‌شده‌بود[15] و[16] هریك لباسی پوشیدیم ، روزی‌بدر آن گرمابه‌شدیم که مارا در آنجانگذاشتند، چون‌ازدردرفتیم گرمابه بان و هرکه آنجا بودند[17] همه برپای خاستند[18] و بایستادند[19] چندانکه ما درحمام شدیم،و دلاك و قیّم[20] درآمدند و خدمت کردند ،و بوقتیکه بیرون آمدیم هرکه در مسلخ[21]

۱ ـ نپ : سی . ۲ ـ نپ : ازو . ۳ ـ ب ، نپ : صلوات الله علیه . ٤ ـ نپ : مارن . ٥ ـ متن مطبوع ، ط : همان آنست . ٦ ـ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ۷ ـ کلمه در «ط» نیست . ۸ ـ رضی‌الله عنها در « ط » نیست . ۹ ـ نپ : نهشل . ۱۰ ـ ط : خواسته . ۱۱ ـ ط : متن مطبوع :که . ۱۲ ـ نپ : غلظ . ۱۳ـ « نپ » «است» ندارد . ۱٤ ـ « نپ» «واو» ندارد . ۱٥ـ ط :شد. ۱٦ـ «واو» از «ط» است ؛ متن مطبوع :که . ۱۷ـ ط : بود . ۱۸ ـ ط : خواستند . ۱۹ـ کلمه در «ط» نیست. ۲۰ ـ «ط» افزوده: همه . ۲۱ ـ ط : هر در مشلح ؛ متن‌مطبوع : . . . مشلح .

گرمابه بود همه برپای خاسته[1] بودند و نمی نشستند تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم ، و در آن میانه حمامی بیاری‌از آن‌خود می‌گوید[2] این جوانان آنانند[3] که‌فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم و گمان بردند که ما زبان[4] ایشان ندانیم ، من بزبان[5] تازی گفتم که راست میگویی ما آنیم که پلاس پاره‌بر[6] پشت بسته بودیم . آن[7] مرد خجل شد و عذرها خواست ، و این هر دوحال درمدت بیست روز بود ، و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که بشدّتی که از روزگار پیش آید نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار جلّ جلاله و عمّ نواله نا امید نباید شد که او تعالی رحیمست .

صفت مدّ وجزر بصره وجویهای آن ـ دریای عمان را عادتست که‌درشبانروزی[8] دوباره مد برآورد چنانکه مقدار ده گز آب ارتفاع گیرد و چون تمام ارتفاع گیرد بتدریج جزر کند و فرو نشستن گیرد تا ده دوازده گز و آن ده‌گز[9] که ذکر می رود ببصره برعمودی‌بادید آید که آن‌راقایم کرده باشندپای‌دیواری[10] ، و الااگرزمین‌هامون بوَد ، ونه بلندی‌بوَد ، عظیم دور برود. و[11] چنانست که دجله وفرات که نرم‌میروند، چنانکه بعضی مواضع محسوس نیست که بکدام‌طرف میروند، چون‌دریا مدّ کندقرب چهل‌فرسنگ آب‌ایشان مد[12] کند و چنان شوند[13] که پندارند بازگشته است‌و ببالا[14] بر میرود ، اما بمواضع دیگر ازکناره‌های دریا بنسبت بلندی و هامونی زمین باشد ، هرکجا هامون باشد آب بسیار[15] بگیرد و هرجا بلند باشد کمتر بگیرد . و این مد و جزر گویند[16] تعلق بقمر دارد که بهروقت قمر برسمت[17] رأس‌ورجل[18] باشد،و آن عاشر و رابع[19] است[20] ،آب‌در غایت‌مد باشد. وچون قمر بر دوافق یعنی‌افق مشرق و

۱ ـ ط : خواسته . ۲ ـ کذا و ظاهراً گفتی . یا عبارت چنین بوده است : درآن‌میانه شنیدم که حمامی . ۳ ـ ط ، ب : جوانانند . ٤ ـ ط : بزبان . ٥ ـ ط : بر زبان . ٦ ـ ب، نپ : پارهادرپشت . ۷ ـ ط ، متن مطبوع : وآن . ۸ ـ ط : شبانه روزی . ۹ ـ نپ «وآن ده‌گز» ندارد . ۱۰ ـ ط ، ب ، نپ : یابدیواری . ۱۱ ـ واو از «نپ» است . ۱۲ ـ نپ : سدام . ۱۳ ـ ط : شود . ۱٤ـط: بیالای. ۱٥ـ ب ، نپ : بسیارآب . ۱٦ ـ ط : و این را . . . و تعلق . ۱۷ـ ط : بسمت . ۱۸ ـ ط ، متن مطبوع : زحل. ۱۹ ـ نپ : رابعه . ۲۰ـ «است» در«ب» الحاقیست. «نپ» نیز ندارد.

و مغرب باشد غایت جزر باشد . دیگر آنکه چون قمردراجتماع واستقبال شمس باشد آب در زیادت باشد ، یعنی مدّ در ین اوقات بیشترباشد ، و ارتفاع بیش گیرد، وچون در تربیعات باشد آب در نقصان باشد، یعنی بوقت مدّ علوّش چندان نباشد و ارتفاع نگیرد که بوقت اجتماع و استقبال بود، وجزرش از آن[1] فروتر نشیند که بوقت اجتماع واستقبال می‌نشست . پس بدین دلایل میگویند که تعلّق این مدّ و جزر از قمرست ، والله تعالی اعلم .

و شهر ابله[را] که بر کنار نهرست و نهر بدان موسوم است، شهری آبادان دیدم، با قصرها و بازارها ومساجد و اربطه که آنرا حد و وصف نتوان کرد، واصل شهر بر جانب شمال نهر بود و از جانب جنوب نیز محلّتها و مساجد واربطه و بازارها[2] بود و بناهای عظیم بود چنانکه از آن نزه[3]تر در عالم نباشد و آن را شاطی[4] عثمان میگفتند. وشط[5] بزرگ ، که آن فرات و دجله است و آن را شطّ‌العرب گویند ، برمشرقی ابله است و نهر[6] برجنوبی ، و نهر ابله و نهر معقل ببصره بهم رسیده‌اند و شرح آن در مقدّمه[7] گفته آمده است . و بصره را بیست ناحیت[8] است که درهر ناحیت مبالغی دیها[9] و مزارع بود .

صفت اعمال بصره ـ حشان[10] . ثربه[11] (؟) . بلاس . عقرمسیان[12] . المقیم[13] ، نهرالحرب[13] . شط‌العرب. معد[14] سام[13] .جعفریة المشان[15] .الصمدالجونه[13] ، جزیرة ـ العظمی،مروت‌الشریر[13] .جزیرةالعرش‌الحمیدة[13] .جوبره‌المفردات[16] .و گویند که آنجا

۱ ـ « ازآن » در « ط » نیست . ۲ ـ نپ : بازار . ۳ ـ ط : نزیه .
٤ ـ ب : شق ؛ نپ : نسق ؛ ط : دمشق . (متن از معجم البلدان است) . ٥ ـ ط : شطی .
٦ ـ ط ، متن مطبوع : شهر . ۷ ـ (مقدمه، یعنی سابق و پیش از این. حاشیهٔ ب).
۸ ـ متن مطبوع : ناحیتی . ۹ ـ ط ، متن‌مطبوع : مبالغی‌از دیها . ۱۰ـ کذا: (خشخشان ؟)
۱۱ ـ ب ،نپ: شربه (؟) . ۱۲ ـ ط : عقرمیان. ۱۳ ـ درمعجم‌البلدان‌دیده نشد . ۱٤ ـ ب : سعد . ۱٥ ـ ط : جعفریة المثال . ۱٦ ـ ط : جزیرة المنفردات. در « نپ» اعمال بصره چنین آمده است : حسان بشر عقر صبیان المفتح و نهران حدیث شط العرب سعید سلم جزیره السر بلمل المسان الضمیر الحوت حزیرةالعظمی مسرفال جزیرة ابن‌الغنیمةالسریرك جزیرةالفرس‌الابله عبداللناف المحرری موعید و المفردات (؟؟) که ازین میان فقط مسرقانان (بجای مسرفال) صحیح است .

که فهم نهر ابله است وقتی چنان بودی که کشتیها از آنجا نتوانستی گذشتن،غرقابی عظیم بود ، زنی از مالداران بصره بفرمود تا چهار صد کشتی بساختند و همه را[1] پر استخوان خرما کردند و سر کشتیها[2] محکم کردند و بدانجایگه[3] غرق کردند تا آنچنان شد که کشتیها میگذرند .

فی‌الجمله منتصف شهرشوال سنهٔ ثلاث واربعین و اربعمائة ازبصره بیرون آمدیم و در زورق نشستیم . از نهر[4] ابله تا چهار فرسنگ که میآمدیم از هر دو طرف نهر باغ و بستان و کوشك و منظر بود که هیچ بریده نشد . و شاخها ازین نهر بهر جانب باز میشد که هریك مقدار رودی بود ، چون بشاطی[5] عثمان رسیدیم فرود آمدیم ، برابر شهر ابله و آنجا مقام کردیم . هفدهم درکشتی بزرگ که آنرا بوصی میگفتند نشستیم و خلق بسیار از جوانب که آن کشتی را می‌دیدند دعا میکردند که:«یا بوصی سلّكك[6] الله‌تعالی ». و[7] بعبادان رسیدیم، ومردم‌ازکشتی بیرون‌شدند[8]. و عبادان[9] بر کنار دریا نهاده است[10] چون جزیره‌یی که شط آنجا دوشاخ‌شده است چنانکه ازهیچ‌جانب بعبّادان نتوان شدالا بآب گذر کنند. وجانب‌جنوبی عبّادان خوددریای‌محیطست که‌چون‌مدّ باشدتادیوارعبّادان آب بگیرد وچون‌جزرشود کمتر ازدوفرسنگ‌دورشود و گروهی[11] از عبادان حصیر خریدندو گروهی چیزی‌خوردنی خریدند،دیگر روزصبحگاه کشتی دردریا راندندو برجانب شمال‌روانه شدیم[12] و تاده فرسنگ‌بشدند هنوزآب‌دریا میخوردندو خوش‌بود و آن آب‌شط‌بود که‌چون زبانه‌یی درمیان‌دریادرمیرفت،وچون آفتاب‌برآمد[13] چیزی[14] چون گنجشك در میان دریا پدید[15] آمد چندانکه نزدیکتر شدیم[16] بزرگتر

۱ ـ ب ، نپ: همه . ۲ ـ نپ: کشتیها را . ۳ ـ ب ، ط : بدانجا . ٤ ـ اصل : شهرمتن(احتمال حاشیهٔ « ب » است .) ٥ ـ ط : بدمشق ؛ نپ : بنسق ؛ ب : بشق . (متن از معجم‌البلدانست) . ٦ ـ نپ: سلك (سلمك ؟) ۷ـ نپ «واو» ندارد . ۸ ـ ط آمدند .
۹ ـ نپ: برعبادان . ۱۰ ـ ط ، متن مطبوع : شده است . ۱۱ ـ کلمه در « ط » نیست .
۱۲ ـ نپ : شد . ۱۳ ـ « نپ » بر آمد ندارد. ۱٤ـ نپ : چیزیرا . ۱٥ ـ ب : بدید ؛ نپ: بادید . ۱٦ ـ « نپ » باصلاح جدید : میشدیم .

مینمود وچون بمقابل او رسیدیم چنانکه بر دست چپ بیکفر سنگ[۱] بماند. باد مخالف شد و[۲] لنگر کشتی فروگذاشتند و بادبان فروگرفتند[۳] پرسیدم که آن چه چیزست؟ گفتند خشاب[۴]. صفت او: چهار چوبست عظیم از ساج چون هیئت منجنیق نهاده‌اند مربع، که قاعدهٔ آن فراخ باشد و سر آن تنگ، وعلوّ آن از روی آب چهل گز باشد و بر سر آن سفالها[۵] و سنگها نهاده، بعد از آنکه آنرا باچوب بهم بسته و برمثال سقفی کرده، و بر سر آن چهارطاقی ساخته که دیده‌بان[۶] بر آنجا شود. واین خشابرا[۷] بعضی می‌گویند که بازرگانی بزرگ ساخته‌است و[۸] بعضی گفتند که پادشاهی[۹] ساخته است، و غرض از آن دوچیز بوده است: یکی آنکه درآن حدود که آنست[۱۰] خاکی گیرنده[۱۱] است و دریا تنگ، چنانکه اگر کشتی بزرگ بآنجا رسد بر زمین نشیند* وکس نتواند خلاص کردن؛ دوم آنکه جهت عالم بدانند و[۲] اگر دزدی باشد ببینند واحتیاط کنند[۱۲] وبشب[۱۳] آنجا چراغ سوزند در آبگینه، چنانکه بادبر[۱۴] آن نتواند وزد[۱۵] و مردم از دور ببینند و احتیاط کنند وکشتی از آنجا بگردانند.[۱۶] و چون از خشاب[۱۷] بگذشتیم چنانکه ناپدید[۱۸] شد دیگری برشکل آن پدید[۱۸] آمد، اما برسر این خانه گنبدی[۱۹] نبود، همانا تمام نتوانسته اند کردن و[۲۰] از آنجا بشهر مهروبان[۲۱] رسیدیم. شهری بزرگست[۲۲] برلب دریا نهاده، برجانب شرقی و بازاری بزرگ دارد

۱ ـ نپ: تایك فرسنگ. ۲ ـ نپ «واو» ندارد. ۳ ـ نپ (دراصل): گرفت (اصلاح جدید مانند متن). ۴ ـ نپ (متن اصلی): حساب (باصلاح جدید مانند متن). ۵ ـ نپ: ثعالها (باصلاح جدید): ثقالها. ۶ ـ ب، نپ: دیدبان. ۷ ـ نپ: خشباب؛ ب: خشاب. ۸ ـ ط: ساخته و؛ ب «واو» ندارد. ۹ ـ نپ: پادشاه؛ ط: «که» ندارد. ۱۰ ـ ط، متن مطبوع: آبست. ۱۱ ـ ط: کرد شده است؛ ب: کردنده است. ۱۲ ـ جملهٔ ازستاره * تا اینجا در «ط» و«ب» قدری پایین‌ترست که اشاره‌خواهیم کرد. متن برحسب «نپ» است. ۱۳ ـ ب، ط: وشب. ۱۴ ـ ب، ط: در. ۱۵ ـ ب، نپ: نتوان زد؛ ط: نتوان... ۱۶ ـ ب، ط: جملهٔ مذکور درشمارهٔ ۱۲ را اینجا آورده اندچنین: ط: وکس تواند خلاص گردید و یم آنکه جهت عالم بدانند واگردزدی باشد ببینند و احتیاط کنند وکشتی از آنجا بگردانند؛ ب: که کس نتواند خلاص کردن، دوم آنکه جهت عالم بدانند و اگردزدی باشد ببینند و احتیاط کنند وکشتی از آنجا بگردانند. ۱۷ ـ نپ: خشباب. ۱۸ ـ ب، نپ: بدید. ۱۹ ـ نپ: کنند. ۲۰ ـ ط: کرد. ۲۱ ـ ط، نپ: مهرویان. ۲۲ ـ نپ: بزرگ.

و جامعی نیکو اما آب ایشان از باران بود و غیراز آب باران چاه و کاریزی[۱] نبود که آب شیرین دهد، ایشانرا حوضها و آبگیر ها باشد که هرگز تنگی آب نبود، و در آنجا سه کاروانسرای بزرگ ساخته‌اند، هریك از آن چون حصاریست محکم وعالی. و در مسجد آدینهٔ آنجا بر منبر نام یعقوب لیث دیدم نوشته. پرسیدم از یکی که حال چگونه بوده است؟[۲] گفت که یعقوب لیث تا این شهر گرفته بود[۳] ولیکن دیگر هیچ امیر خراسان راآن قوت نبوده است[۴]. ودر این تاریخ که من آنجا رسیدم این شهر بدست پسران باکالیجار[۵] بود، که ملك پارس بود. و خواربار یعنی مأکول[۶] این شهر از شهرها و ولایتها برند که آنجا بجز ماهی چیزی نباشد. و این شهر باجگاهیست وکشتی بندان[۷] وچون از آنجا بجانب جنوب برکناردریا بروند ناحیت توّه و کازرون[۸] باشد. و من در این شهر مهروبان بماندم بسبب آنکه گفتند راهها ناایمن است از آنکه پسران باکالیجار[۵] را با هم جنگ و خصومت بود و هر یك سری میکشیدند و ملك مشوّش گشته بود[۱۰]. گفتند به ارجان[۱۱] مردی بزرگست وفاضل او راشیخ سدید محمد بن عبدالملك گویند. چون این سخن شنیدم از بسکه از مقام در آن شهر ملول شده بودم رقعه‌یی نوشتم بدو و احوال خود اعلام نمودم و التماس کردم که مرا ازین شهر بموضعی رساند که ایمن باشد. چون رقعه بفرستادم روز سیوم سی مرد پیاده دیدم همه[۱۲] با سلاح، بنزدیك من آمدند و گفتند ما را شیخ فرستاده است تا در خدمت تو بارجان[۱۱] رویم و ما را[۱۳] بدلداری بارجان[۱۲] بردند.

ارجان شهری بزرگست و درو بیست هزار مرد بود و برجانب شرقی آن

۱ ـ بجز «ط»: کاریز. ۲ ـ ط: بوده. ۳ ـ نپ: بوده. ۴ ـ نپ: نبوده. ۵ ـ ط: اباك النجار؛ ب، نپ: اباکالنجار. متن تصحیح قیاسیست. ۶ ـ («ب» در حاشیه آورده: گویا این دوکلمه حاشیه بوده است که سهواً داخل متن شده است). ۷ ـ (درحاشیهٔ «ب» راجع بکلمهٔ کشتی بندان توضیحی است که درفهرست لغات خواهیم آورد). ۸ ـ نپ: کاروان. معجم البلدان: اوج...). ۹ ـ ط: خصومتست. ۱۰ ـ کلمه در «ط» نیست. ۱۱ ـ ب، نپ: ار اغان. ۱۲ ـ ط: که همه. ۱۳ ـ نپ: مرا.

رودی آبست[1] که ازکوه درآید وبجانب شمال آن رود[2] وچهارجوی عظیم بریده‌اند و آب[2] از میان شهر بدر برده، که خرج بسیار کرده‌اند و ازشهر بگذرانیده، بآخر[4] شهر بر آن باغها و بستانها ساخته. و نخل[5] و نارنج وترنج وزیتون بسیارباشد. وشهر چنانست که چندانکه برروی زمین خانه ساخته‌اند در[6] زیر زمین همچندان دیگر باشد و در همه جا در[7] زیرزمینها و سرایها[8] آب میگذرد و تابستان مردم شهر را بواسطهٔ آن آب در[9] زیرزمینها آسایش باشد. و در آنجا از اغلب مذاهب‌مردم بودند و معتزله را امامی بودکه او را بوسعید[10] بصری میگفتند، مردی فصیح بود و اندر هندسه و حساب دعوی میکرد و مرا با او بحث افتاد و از یکدیگر سؤالها کردیم و جوابها گفتیم و شنیدیم، درکلام و حساب و غیره. و اول محرّم از آنجا برفتیم[11] و براه کوهستان روی[12] باصفهان نهادیم، در راه بکوهی رسیدیم درهٔ تنگ بود. عام گفتندی این کوه را بهرام گوربشمشیر[13] بریده است[14] وآنرا شمشیر برید[15] میگفتند و آنجا آبی عظیم دیدیدیم که از دست راست ما از سوراخ بیرون می آمد و از جایی بلند فرو میدوید و عوام میگفتند این آب بتابستان مدام میآید و چون زمستان شود باز ایستد و یخ بندد. وبه لوردغان[16] رسیدیم که از ارجان تاآنجا چهل‌فرسنگ بود و این لوردغان[16] سرحد پارس است، و ازآنجا بخان لنجان رسیدیم و بردروازهٔشهر نام سلطان طغرل بیك‌نوشته دیدیم[17] و ازآنجا بشهر اصفهان هفت فرسنگ‌بود مردم خان لنجان عظیم ایمن‌وآسوده بودند، هریك بکار وکدخدایی[18] خود مشغول.

ازآنجا برفتیم هشتم صفر سنهٔ اربع و اربعین و اربعمائة بود که بشهر اصفهان رسیدیم. از بصره تا اصفهان صد و هشتاد فرسنگ باشد، شهریست بر هامون[19] نهاده

۱ ـ نپ: رودیست (باصلاح جدید مانند متن). ۲ ـ نپ: شمال رود و.
۳ ـ ط: وآب‌را. ٤ ـ بجز «نپ»: بآخر. ٥ ـ نپ: ونخل بسیار. ٦ ـ نپ: و در.
۷ ـ نپ «جادر» ندارد. ۸ ـ نپ ب، ط، نپ‌اصلاحی: سردابها. متن‌از«نپ»اصلی است.
۹ ـ ب، ط: در. ۱۰ ـ بجز«نپ»: ابوسعید. ۱۱ ـ نپ: برفتم. ۱۲ ـ ط: رو.
۱۳ ـ ط: با شمشیر. ۱٤ ـ ط: بریده. ۱٥ ـ نپ (دراصل): برند (اصلاح‌مانندمتن).
۱٦ ـ نپ: لوردعان؛ ط: یورغان. ۱۷ ـ ب، نپ: دیدم. ۱۸ ـ کلمه‌در«ط» نیست.
۱۹ ـ (هامون = زمین‌هموار. حاشیهٔ «ب»).

آب و هوایی[1] خوش دارد و هرجاکه ده‌گز چاه فرو برند آبی سرد و[2] خوش بیرون آید وشهر[3] دیواری‌حصین و[3] بلند دارد ودروازه‌ها وجنگ‌گاهها ساخته وبرهمه‌بارو وکنگره ساخته. و در شهر جویهای آب روان وبناهای نیکو ومرتفع. و درمیان شهر مسجد[4] آدینهٔ بزرگ نیکو. و باروی شهر راگفتند سه فرسنگ ونیمست. و اندرون شهر همه آبادان که هیچ از وی خراب ندیدم و بازارهای[5] بسیار، و بازاری دیدم از آن صرافان که اندراودویست مرد صرّاف بود و[6] هربازاری را دربندی ودروازه‌یی و همهٔ محلتها[7] و کوچه‌ها را همچنین دربندها و دروازه‌های محکم وکاروانسرا های پاکیزه بود و کوچه‌یی‌بودکه آنرا کوطراز میگفتند ودرآن کوچه‌پنجاه‌کاروانسرای[8] نیکو و در هریك بیّاعان و حجره داران بسیار نشسته و این[9] کاروان که ما با ایشان همراه بودیم‌یکهزار و سیصد خروار برداشتندکه درآن‌شهررفتیم هیچ‌بازدید[10] نیامد که چگونه فرو آمدند که هیچ جا تنگی موضع[11] نبود و نه تعذر مقام و علوفه. و چون سلطان طغرل‌بیك ابوطالب محمدبن میکال[12] بن سلجوق رحمة الله علیه[13] آن شهرگرفته[14] بود مردی جوان آنجاگماشته بودنیشابوری[15] دبیری نیك با[16] خطّ‌نیکو، مردی آهسته، نیکولقا، واو را خواجه‌عمیدی گفتند. فضل دوست بودوخوش‌سخن و کریم. و سلطان فرموده بودکه سه‌سال از مردم‌هیچ چیز نخواهند[17] و او برآن‌میرفت

۱ ـ ط: هوای. ۲ ـ «واو» از«ط» است. ۳ ـ «و شهر» در «ط» نیست.
٤ ـ نپ. مسجدی. ٥ ـ ط: بازارها. ٦ ـ ط «واو» ندارد. ۷ ـ ط: محلها.
۸ ـ نپ: سراهای. ۹ ـ نپ: آن. ۱۰ ـ کذا وظاهراً: بادید (پدید). ۱۱ ـ ط: موضعی.
۱۲ ـ اصل: میکائیل. رجوع به ص ۱ کتاب‌شود. ۱۳ ـ جملهٔ دعائیهٔ‌رحمة‌الله علیه شکفت‌است مگراینکه مربوط بتاریخ‌اقامت ناصرخسرو دراصفهان یابازگشت ببلخ (سال٤٤٤)نباشد و تاریخ تحریر وتنظیم یادداشت های سفر اوو یا بقول قدماتاریخ تعلیق روزنامه‌و تقویم وی باشدوآن ناچار پس از سال ٤٥٥ میشودکه‌سال درگذشت طغرل سلجوقیست. منظور اینکه بفرض صحت‌و اصالت‌جملهٔ دعائیهٔ فوق تاریخ تنظیم یادداشت های سفرناصرخسرو وبصورت کتاب‌درآمدن آن بسال های پس از ٤٥٥ یعنی دست‌کم به یازده سال پس‌از بازگشت ازسفر میکشد واین درخور تأملست. ۱٤ ـ نپ: بگرفته. ۱٥ ـ نپ: نشابوری. ۱٦ ـ نپ: و. ۱۷ ـ ط: نخواهد.

و پراکندگان همه‌روی بوطن‌نهاده بودند واین‌مرد از دبیران سوری[1] بوده‌بود[2] وپیش از رسیدن ما قحطی عظیم[3] افتاده بود ، اما چون ما آنجا رسیدیم جو میدرویدند و[4] یکمن و نیم نان گندم بیکدرم عدل و[5] سه من نان جوین هم[4] . و مردم آنجا میگفتند هرگز بدین شهر هشت من نان کمتر بیك درم کس[6] ندیده است . و من درهمهٔ‌زمین پارسی گویان شهری نیکوتر و جامعتر و آبادان‌تر از اصفهان ندیدم . و گفتند اگر[3] گندم و جو و دیگر حبوب بیست سال بنهند[7] تباه نشود ، و بعضی گفتند پیش از ین که[8] بارو نبود هوای شهر خوشتر ازین بود ، و چون بارو ساختند متغیر شد چنانکه بعضی‌چیزها بزیان میآید اما هوای[9] روستا همچنانست که بود، و[10] بسبب آنکه کاروان دیرتر براه می‌افتاد بیست[11] روز در اصفهان بماندم، و بیست وهشتم صفر بیرون آمدیم بدیهی‌رسیدیم که آنرا هیثماباد[12] گویند وازآنجابراه صحرا[13] و کوه مسکیان[14] بقصبهٔ نایین[15] آمدیم و از سپاهان تا آنجا سی فرسنگ بود ، و از نایین چهل‌وسه‌فرسنگ برفتیم بدیه‌گرمه[16] ازناحیهٔ بیابان[17] که این ناحیه ده‌دوازده پاره‌دیه باشد رسیدیم[18] وآن موضعی گرمست و درختهای خرما بود ، و این ناحیه کوفجان[19] داشته بودنددر قدیم و در این تاریخ که ما رسیدیم امیر گیلکی[20] این ناحیه از ایشان بسته[21] بود ، و نایبی[22] ازآن خود بدیهی[23] که حصارکی داردوآنرا پیاده[24] می‌گویند بنشانده و آن‌ولایت را ضبط میکند ، و راهها ایمن میدارد و اگر کوفجان[25] براه زدن روند[26] سرهنگان امیر گیلکی[20] براه ایشان میفرستد وایشانرا بگیرند ومال بستانندوبکشند

۱ـط ، ب : شوری(ظاهراًمنظور سوری‌ابن المعتزست عمید خراسان بعهد مسعودغزنوی) .
۲ ـ ط : بوده ۳ ـ کلمه در « نپ » نیست . ٤ ـ نپ « واو » ندارد .
٥ ـ «واو» در «نپ» با مرکب سرخ زده‌شده است . ٦ـ ط : کسی . ۷ـ ط ، ب : نهند .
۸ ـ نپ « که » ندارد . ۹ ـ « ب » « ط »کلمه را ندارد . ۱۰ ـ ط «واو» ندارد.
۱۱ ـ کلمه در « ط» نیست . ۱۲ ـ ط : هشیتماد (؟) . ۱۳ ـ نپ : سحری ؟
۱٤ـ نپ : مسکنان،ط: مکیان. ۱٥ـنپ؛ ناس (بخط جدیددرحاشیه): نایین. ۱٦ اصل : کرمه. متن‌تصحیح قیاسیست . ۱۷ـ ط :بیابانك . ۱۸ـ کلمه از«ط » است . ۱۹ ـ ط : ناحیه را ...؛ نپ : . . . کومخان (توضیح‌حاشیهٔ «ب» راراجع به‌کوفج در فهرست خواهیم آورد) .
۲۰ ـ ط :کیلکر . ۲۱ ـ ه ، ب : سته . ۲۲ ـ ط : باسبانی . ۲۳ـ نپ : بدیهه.
۲٤ـ (بیاضیه؛فرهنگ جغرافیایی‌ایران‌ج۱۰). ۲٥ـ نپ:کوفحان. ۲٦ـب ،نپ: دوند .

و از محافظت آن بزرگ این راه ایمن بود و خلق آسوده ، خدای تبارك وتعالی همه پادشاهان عادل را حافظ و ناصر و معین باد و برروانهای گذشتگان رحمت کناد . و در ین راه بیابان بهر دو فرسنگ گنبدکها[1] ساخته‌اند و مصانع که‌آب باران‌در آنجا جمع شود[2] بمواضعی[3] که[4] شورستان نباشد ساخته‌اند ، و این گنبدکها بسبب آنست‌تا مردم راه گم نکنند ونیز بگرما وسرما لحظه‌یی در آنجا آسایشی کنند . ودرراه‌ریگ روان دیدیم‌عظیم، هرکه[5] از نشان بگردد از میان آن ریگ بیرون نتواند آمدن و هلاك‌شود ، وازآن بگذشتیم، زمینی[6] شوره[7] پدیدآمد برجوشیده‌که شش فرسنگ چنین بود ،که اگر از راه‌کسی یکسو شدی فرو رفتی ، و ازآنجا براه رباط زبیده[8] که‌آنرا رباط‌مرا[9] میگویند برفتیم وآن رباط را پنج چاه‌آبست که اگرآن[10] رباط و آب نبودی‌کس ازآن بیابان‌گذر نکردی . وازآنجا بچهار دیه[11] طبس‌آمدیم بدیهی که‌آنرا رستاباد میگفتند. نهم[12] ربیع‌الاول بطبس رسیدیم وازسپاهان تا طبس‌صدوده فرسنگ میگفتند .

طبس شهری انبوه است اگرچه بروستا نماید[13] وآب اندك باشد وزراعت کمتر کنند خرماستانها[14] باشد و بساتین[15] وچون ازآنجا سوی شمال روند . نیشابور بچهل فرسنگ باشد و چون سوی جنوب بخبیص روند[16] براه بیابان چهل فرسنگ‌باشد و سوی مشرق کوهی‌محکمست ودرآن‌وقت امیرآن شهر گیلکی‌بن‌محمد بودوبشمشیر گرفته بود[17] و عظیم ایمن وآسوده بودند مردم آنجا چنانکه‌بشب درسرایهانبستندی و ستور درکویها باشد ، با آنکه شهر را دیوار نباشد و هیچ زنرا زهره نباشدکه با مرد بیگانه سخن گوید ، و اگر گفتی هر دو را بکشتندی وهمچنین دزد وخونی‌نبود

۱ ـ ط :گنبدکهای . ۲ ـ ط : میشود . ۳ ـ ط : و بمواضع ، متن مطبوع: بمواضع
٤ ـ « ط » کلمهٔ زمین افزوده است . ٥ ـ ب ، نپ :که هرکه ، متن مطبوع : وکه .
٦ ـ ب : زمنینی ؟ ۷ ـ ب ، نپ : شور . ۸ـنپ (در اصل) سده (باصلاح‌جدیدما نندمتن).
۹-(یافته نشد) . ۱۰ـکلمه از«نپ»است. ۱۱ـبجز«ط» :بچهارده. ۱۲ ـ ب، ه :ونهم.
۱۳ ـ نپ : میماند . ۱٤ ـ ط : خرمایستانها . ۱٥ ـ نپ : بساطین . ۱٦ ـ نپ : رود ؛ ط : روند و . ۱۷ ـ کلمه در« نپ » نیست .

از پاس و عدل او . و از آنچه من در عرب و عجم دیدم از عدل و امن بچهار موضع دیدم : یکی بناحیت[۱] دشت[۲] در ایام لشکر خان[۳] ؛ دویم بدیلمستان در[۴] زمان امیر امیران جستان[۵] بن ابراهیم ؛ سیوم در ایام المستنصر بالله امیرالمؤمنین[۶] [بمصر] ؛ چهارم بطبس در ایام امیر ابوالحسن گیلکی بن محمد . و چندانکه بگشتم بایمنی این چهار موضع ندیدم و نشنیدم . و ما را هفده روز بطبس نگاهداشت و ضیافتها کرد و بوقت رفتن صلت فرمود و عذرها خواست، ایزد سبحانه وتعالی ازو خوشنود باد، [و]رکابداری از آن خود با من بفرستاد[۷] تا زوزن[۸] که هفتاد و دو فرسنگ باشد . چون از طبس دوازده فرسنگ بیامدیم قصبه‌یی بود که آنرا رُقه می گویند ، آبهای روان داشت ، و زرع[۹] وباغ و درخت و بارو[۱۰] و مسجد آدینه ودیهها[۱۱] ومزارع تمام دارد .

نهم ربیع الاخر از رقه[۱۲] برفتیم و دوازدهم ماه بشهر تون رسیدیم . میان رقه و تون بیست فرسنگست . شهر تون شهری[۱۳] بزرگ بوده است ، اما در آنوقت که من دیدم اغلب خراب بود و[۱۴] برصحرایی نهاده است و آب روان و کاریز دارد و بر جانب شرقی باغهای بسیار بود و حصاری محکم داشت . گفتند در ین شهر چهارصد کارگاه بوده است ،که زیلو بافتندی . و در شهر درخت پسته بسیار بود[۱۵] در سرایها و مردم بلخ و تخارستان پندارند که پسته جز بر کوه نروید ونباشد.

و چون از شهر تون برفتیم آن مرد گیلکی[۱۶] مرا حکایت کرد که وقتی ما از تون به گناباد میرفتیم ، دزدان بیرون آمدند و بر ما غلبه کردند ، چند نفر[۱۷] از بیم خود رادر چاه کاریز افکندند . بعداز آن از آن جماعت یکی را[۱۸] پدری مشفق بود بیامد

۱ ـ ط : سیاحت . ۲ ـ نپ (دراصل): راست (باصلاح جدید) : رشت؛ ط :دست(؟).
۳ ـ کذا ایضاً فی نپ؛(حاشیهٔ ب). ۴ ـ ط : از. ۵ ـ نپ : خسنان . ۶ ـ کلمه در «ط» نیست. ۷ ـ ب : فرستاد؛ ط: فرستاد و . ۸ ـ ط : ذوزن : ۹ ـ نپ (در اصل) : رز (باصلاح جدید) : زرع . ۱۰ ـ نپ : بار . ۱۱ ـ ط : دیههای ؛ب: دیها. ۱۲ ـ نپ: دقه.
۱۳ ـ ب، نپ : شهر . ۱۴ ـ نپ « واو» ندارد . ۱۵ ـ ط «واو» افزوده‌است.
۱۶ ـ («ب» در حاشیه آورده : گویا مقصود رکابدار امیر گیلکی است که همراه ناصرخسرو کرده بوده‌است تا زوزن). ۱۷ ـ در« نپ» بخط سرخ الحاقیست. ۱۸ ـ بجز« نپ»: یکی را از آن جماعت .

و یکی را بمزد گرفت و در آن چاه گذاشت تا پسر اورا بیرون آورد ، چندان ریسمان و رسن که آن جماعت داشتند حاضر کردند و مردم بسیار بیامدند ، هفتصد گز رسن فرو رفت تا آن مرد بین چاه رسید ، رسن در آن پسر بست و اورا مرده برکشیدند، و آن مرد چون بیرون آمد گفت که[۱] آبی عظیم درین کاریز روانست و آن کاریز چهار فرسنگ میرود. و آنرا[۲] گفتند کیخسرو فرموده‌است کردن و بیست وسیوم شهر ربیع الاخر بشهر قاین رسیدیم، از تون تا آنجا هجده فرسنگ میدارند، اما کاروان بچهارروز تواند شدن که فرسنگهای گرانست.

صفت شهر قاین[۳] ـ قاین شهری بزرگ و حصین است ، و گرد شهرستان خندقی دارد ، ومسجدی[۴] آدینه بشهرستان[۵] اندرست ، و آنجا که مقصوره است طاقی عظیم بزرگست چنانکه درخراسان از آن بزرگتر ندیدم و آن طاق نه در خور آن مسجدست. و عمارت همهٔ شهر بگنبدست . و از قاین چون بجانب مشرق شمال[۶] روند[۷] بهجده[۸] فرسنگی زوزن است ، و[۹] جنوبی تاهرات سی فرسنگست[۱۰] . بقاین مردی دیدم که او را ابو منصور محمد بن دوست می گفتند، از هرعلمی با خبر بود از طب و نجوم و[۱۱] منطق چیزی ، از من پرسید که چه گویی[۱۲] بیرون این افلاک وانجم چیست ؟ گفتم : نام چیز بر آن افتد که داخل این افلاکست و بر دیگر نه . گفت : چگویی بیرون ازین گنبد ها معنی است[۱۳] یا نه ؟ گفتم : چاره نیست که عالم محدودست و حدّ او فلک الافلاک ، و حدّ آنرا گویند که از جزاوجدا باشد وچون این حال دانسته شد واجب کند که بیرون افلاک نه‌چون اندرون باشد. گفت: پس آن معنی را که عقل اثبات میکند نهایت هست[۱۴] از آن جانب اگر نه[۱۵] ؟ اگر نهایتش هست تا کجاست واگر نهایتش

۱ ـ نپ «که» ندارد . ۲ ـ ب ، نپ : وآن . ۳ ـ سه کلمهٔ اخیر یعنی عنوان از «ط» است . ۴ ـ بجز« نپ» : مسجد . ۵ ـ ط : آدینه دارد که بشهر. ۶ ـ ط : شرق و شمال . ۷ ـ نپ : بروند . ۸ ـ ط : بهیجده . ۹ ـ نپ «واو» ندارد .
۱۰ ـ ب ، ط : فرسنگ . ۱۱ ـ «ط» و متن مطبوع : از . ۱۲ ـ ط : میگوئی .
۱۳ ـ نپ : هست . ۱۴ ـ ط ، متن مطبوع: نیست . ۱۵ ـ «اگر نه» در « ط » و متن مطبوع نیست . (واگر اینجا بمعنی یاست و فردوسی بسیار بکار برده‌است. حاشیهٔ «ب»).

نیست نامتناهی[1] چگونه فنا پذیرد؟ و از این شیوه سخنی چند میرفت و گفت که بسیار تحیر در این خورده‌ام. گفتم که نخورده است؟ فی الجمله بسبب تشویشی که در زوزن بود از جهة عبید نیشابوری[2] و تمرّد رئیس زوزن، یك ماه بقاین بماندم و رکابدار امیر گیلکی را از آنجا بازگردانیدم. و از قاین بعزم سرخس بیرون آمدیم دویم جمادی‌الاخرة[3] بشهر سرخس رسیدیم، و از بصره تا سرخس سیصد و نود فرسنگ حساب کردیم، از سرخس براه رباط جعفری و رباط عمروی و رباط نعمتی[4] که آن[5] هرسه رباط نزدیك هم براهست بیامدیم. دوازدهم جمادی الاخرة[3] بشهر مروالرّود رسیدیم، و بعد از دو روز بیرون شدیم، براه آب گرم. نوزدهم ماه به باریاب[6] رسیدیم سی و شش فرسنگ بود و امیر خراسان جغری[7] بیك ابو سلیمان داود بن میکال[8] بن سلجوق بود و وی بشبورغان بود و سوی مرو خواست رفتن که دارالملك وی بود و ما بسبب ناایمنی راه سوی[9] سمنگان[10] رفتیم از آنجا براه سه دره سوی بلخ آمدیم وچون برباط سه دره رسیدیم شنیدیم[11] که برادرم خواجه ابوالفتح عبدالجلیل، در طایفهٔ[12] وزیر امیر خراسان است که او را ابو نصر میگفتند و هفت سال بود که من از خراسان رفته بودم، چون بدستگرد رسیدیم[13] ثقل[14] وبنه دیدم که سوی شبورغان[15] میرفت. برادرم که[16] با من بود پرسید که این از آن[17] کیست؟ گفتند از آن وزیر. گفت شما[18] ابوالفتح عبدالجلیل را شناسید؟ گفتند: کس[19] او با ماست[20]. درحال شخصی

۱ ـ ط، متن مطبوع: تا منتاهی. ۲ ـ نپ: نشابوری. ۳ ـ اصل: الاخر. (متن از حاشیهٔ «ب» است). ٤ ـ نپ: نعیمی. ٥ ـ نپ: این. ٦ ـ ط: ماه باریاب؛ نپ: باریاب. ۷ ـ نپ: جعفر. ۸ ـ ب، نپ، ط، ه: میکائیل، متن مطبوع: مکائیل. رجوع به ص ۱۳۵ کتاب شود. ۹ ـ نپ (دراصل): وی (باصلاح جدید): سوی. ۱۰ ـ ط، ه، ب: سنگلان؛ نپ: کلان. متن تصحیح قیاسیست. ۱۱ ـ بجز «ط»: شنیدیم. ۱۲ ـ نپ: طالقه. ۱۳ ـ نپ: رسیدم. ۱٤ ـ اصل: نقل (متن از حاشیهٔ «ب» است). ۱۵ ـ ط: شبودغان؛ نپ: شورقان؛ ب، ه: شبورقان. (متن اصلا حیست از روی ص۱ کتاب و همین صفحه برای یکنواخت شدن ضبط کلمه). ۱٦ ـ متن مطبوع، ط: «که» ندارد. ۱۷ ـ ب، ط، ه: از. ۱۸ ـ ط: شماها. ۱۹ ـ متن مطبوع: کسی. ۲۰ ـ نپ: بماماست.

نزدیك ما آمد و گفت: از کجا میآیید؟ گفتیم: از حج. گفت: خواجهٔ من ابوالفتح عبدالجلیل را دو[1] برادر بودند[2] از چندین سال بحج رفته[3] و او پیوسته در اشتیاق ایشانست و از هر که خبر ایشان میپرسد نشان نمیدهند. برادرم گفت: ما[4] نامهٔ ناصر آورده‌ایم چون خواجهٔ تو برسد بدو دهیم: چون لحظه‌یی بر آمد کاروان براه[5] ایستاد و ما هم براه ایستادیم، و آن کهتر گفت: اکنون خواجهٔ من برسد و اگر[6] شمارا نیابد دلتنگ شود اگر[7] آن نامه مرا دهید تا بدو دهم دلخوش شود. برادرم[8] گفت: تو نامهٔ ناصر میخواهی یا خود ناصر را[9]؟ اینك ناصر. آن کهتر از شادی چنان شد که ندانست چه کند، و ما سوی شهر[10] بلخ برفتیم براه[11] میان روستا، و برادرم خواجه ابوالفتح براه دشت[12] بدستگرد آمد و در خدمت وزیر بسوی امیر خراسان میرفت، چون احوال ما بشنید از دستگرد[13] بازگشت و بر سر پل جُموکیان[14] بنشست تا آنکه ما برسیدیم و آن روز شنبهٔ بیست و ششم ماه جمادی الاخرة[15] سنهٔ اربع و اربعین و اربعمائة[16] بود، و[17] بعد از آنکه هیچ امید نداشتیم و بدفعات دروقایع مهلکه افتاده بودیم و ازجان ناامید گشته، بهمدیگر رسیدیم و بدیدار یکدیگر شاد شدیم و خدای سبحانه وتعالی را بدان شکرها گزاردیم[18] وبدین تاریخ بشهر بلخ رسیدیم و حسب حال این سه بیت گفتم[19]:

رنج و عنای جهان اگر چه درازست — با بد و با نیك بیگمان بسر آید
چرخ مسافر ز بهر ماست شب و روز — هر چه یکی رفت بر اثر دگر آید
ما سفر برگذشتنی گذرانیم[20] — تا سفر ناگذشتنی بدر آید.

۱ ـ نپ: و (باصلاح جدید): دو. ۲ ـ «بودند» در «نپ» بخط الحاقی است. ۳ ـ ط: رفته‌اند. ٤ ـ ط: تا. ٥ ـ ط، متن مطبوع: برراه. ٦ ـ نپ «اگر» ندارد. ۷ ـ ط، متن مطبوع: واگر. ۸ ـ متن مطبوع: وبرادرم. ۹ ـ ب، نپ، ه: افزوده‌اند: میخواهی. ۱۰ ـ نپ (دراصل): شهر (بیرون سوی) (باصلاح جدید): سوی (بدون شهر). ۱۱ ـ ط: وبراه. ۱۲ ـ ط، متن مطبوع: براه دستگرد (بدون دشت) (دشت مجهولست). ۱۳ ـ نپ: دستکبرد. ۱٤ ـ نپ: جوحمان. ۱۵ ـ اصل: الآخر (متن از حاشیهٔ «ب» است). ۱٦ ـ ط: اربعماه. ۱۷ ـ نپ «واو» ندارد. ۱۸ ـ اصل: گذاردیم. تصحیح متن قیاسیست. ۱۹ ـ نپ: گفتیم. ۲۰ ـ («ب» درحاشیه آورده. ظ: گذراندیم؟)

و مسافت راه که از بلخ بمصر شدیم و از آنجا بمکه و براه بصره بپارس رسیدیم و ببلخ آمدیم غیر آنکه باطراف بزیارتها و غیره[1] رفته بودیم[2] دو هزار ودویست وبیست فرسنگ بود. واین سرگذشت آنچه دیده بودم براستی شرح دادم و بعضی که بروایتها شنیدم اگر در آنجا خلافی باشد خوانندگان از ین ضعیف ندانند و مؤاخذت و نکوهش نکنند و اگر ایزد سبحانه و تعالی توفیق دهد چون سفر طرف مشرق کرده شود آنچه مشاهده افتد با این[3] ضم کرده شود انشاءالله تعالی[4] وحده‌العزیز والحمدلله رب‌العالمین والصلوة علی محمد و آله واصحابه اجمعین.

۱ ـ نپ : غیرها . ۲ ـ نپ : بودم . ۳ ـ ب ، ط : باین .
۴ ـ جملهٔ بعد در « ط » نیست . وعبارت اخیر باجملهٔ مذکور درسطر ٤ صفحهٔ ۸۰ ازنظر عدم سازگاری درخورمقایسه وتأملست مگر آنکه دیداروی ازملتان ولهاوور مربوط بسفرمشرق نباشد.

فهرست نامهای کسان وجایها ونسبتها وکتابها و قبیله ها و فرقه ها[1]

آ
آبخوری (یا اخری ۴ ح)-۳
آبسکون(دریا)- ۵
آدم- ۱۸
آذربایجان ـ ۱۹،٦
آمد ـ ۹،۱۰،٦۳
آمل-۳
ا
اباکالنجار-۱۱٤ح، ۱٤۱ح-رجوع به باکالیجار شود.
ابراهیم-رجوع به جستان ورجوع به ابوصالح شود.
ابراهیم خلیل‌الرحمن-۳۷، ٤۰، ٤۲، ٤۲ح، ٤۵، ۸٦، ۸۷، ۹٤، ۹۸، ۱۰۲.
ابراهیم(مقام)-۸۷،۹۸
ابله(شهر)-۱۱۸-۱۱۹
ابله(نهر)-۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹
ابن‌المعتز-.رجوع به‌سوری‌شود.
ابوالحسن-رجوع به امیر گیلکی شود.
ابوالعلاء معری -۱۲
ابوالفتح عبدالجلیل(خواجه)-۱۲۸، ۱۲۹
ابوالفتح علی بن احمد-۱۱۵
ابوالفضل خلیفة بن علی الفیلسوف-۵
ابوالفضل بیهقی- ۵٦ح
ابوبکر همدانی-٤۳
ابوجهل-۹٤ح
ابوسعید بصری ۱۲۲ح، رجوع به بوسعید شود.
ابوسعید(جهود)-۷۲
ابوسعید لحساوی ۱۰۹ح، ۱۱۱ح. ورجوع به بوسعید شود.
ابوسلیمان-رجوع به جغری بیك شود.
ابوصالح-رجوع به جستان ابراهیم شود.
ابوعبدالله احمد بن علی بن احمد(رئیس)-۱۱۵
ابوعبدالله محمد بن فلیح-۸۱، ۸٤، ۸۵
ابوعلی سینا(استاد)-۳
ابوعقیل-۱۷ ورجوع به پسر ابوعقیل شود.
ابوغانم عبس بن البعیر-۱۰۵
ابوقبیس(کوه)-۸٦، ۸٦ح، ۸۷
ابومعین-رجوع به ناصرخسرو شود.
ابومقیل-۱۷ح.
ابومنصور شهمردان-۱۱٤
ابومنصور محمد بن دوست-۱۲۷
ابومنصور وهسودان بن محمد(امیرالاجل سیف‌الدوله وشرف‌الملة ولی امیرالمؤمنین)-٦
ابونصر احمد (امیرالاعظم عزة‌الاسلام سعدالدین نصرالدولة وشرف‌الملة) - ۸ و رجوع به نصرالدولة شود
ابونصر(وزیر امیرخراسان، جغری بیك)-۱۲۸
ابی‌هریره-۲۲
اخلاط-۷، ۷ح، ۸
اخمیم-۸۰
اربل (اربل)-۲۰ح-رجوع به داربل شود
ارجان-۱۲۱-۱۲۲
ارزن-۸
ارمانوش (رز)-۸
ارمنی(زبان)-۷
ارمنیان-۷
ازهر(جامع)-۵۷
استادان(گروهی از لشکریان سلطان مصر)-۵۹
استنبول-۵۰
اسحاق بن ابراهیم-۳۷، ٤۲، ٤۵
اسری(سوره)۲-۳۱ح
اسکندریه-۵۰، ۵۱
اسماعیل-٤۵
اسوان-٤۸، ۸۰، ۸۱، ۸۱ح، ۸۲، ۸۳، ۸٤، ۸٤ح، ۸۵
اسیوط-۷۹، ۸۰

۱ ـ درترتیب الفبائی ، الف ولام کلمات، جزء کلمه بحساب آورده شده‌است .

اصحاب الرس-۱۰۶
اصحاب الرقیم- ۱۰۶ح
اصفهان -۳، ۳ح، ۱۲۲، ۱۲۳ح، ۱۲۴ ورجوع به سپاهان شود
اعبلین-۱۹
اعز القری-۴۴ح
اقلیدس-۳
الابله-۱۱۸ح
الامراء (حاره = محله)-۶۳
الباطلیه (حاره)-۶۳
الجودریه (حاره) -۶۳
الجونه (الحدیث ۱۱۸ح)-۱۱۸
الحاکم بامرالله -۴۴ ، ۴۴ ح -ورجوع به حاکم...شود.
الحمیدة-۱۱۸
الدیالمة (حاره)-۶۳
الروم (حاره)-۶۳
السریرک-۱۱۸ح
الصمد (الضمیر-۱۱۸ح)-۱۱۸
العزیز بالله-۹۷ح
العزیز لدین الله-۹۷
الفصول و الغایات (کتاب)-۱۳
المحرری-۱۱۸ح
المستنصر بالله -۱۲۶
المشان (المثال ۱۱۸ح)-۱۱۸
المصامده (حاره)-۶۳
المعز لدین الله-۵۳، ۵۴، ۵۹، ۹۷ح ورجوع به معز شود .
المفردات (المنفردات ۱۱۸ح)-۱۱۸، ۱۱۸ح
المفتح-۱۱۸ح
المقیم-۱۱۸
النبی، (مقام)-۳۹
امیر الجیوش-۴۲
امیر المؤمنین (حمزه)-۷۵ح
امیر المؤمنین (خلیفهٔ فاطمی)-۷۰، ۷۳، ۱۲۶
امیر المومنین (علی بن ابیطالب)-۸۵، ۹۳، ۱۱۶
امیر امیران-۱۲۶، ۵ -رجوع به جستان ابراهیم شود.
امیر گیلکی (ابوالحسن بن محمد)-۱۲۴، ۱۲۶ح، ۱۲۸
انجیل-۴۵
اندلس-۱۵، ۵۱، ۵۲، ۵۳
انطاکیه-۱۲، ۱۲ح
اویس قرنی-۷
اهواز-۱۱۵

ب

باب ابراهیم-۸۷، ۹۱
باب الابواب (به بیت المقدس)-۲۸
باب الارمن-۹
باب الاسباط-۲۸
باب الانطاکیه-۱۲
باب البحر-۵۵
باب التل-۹
باب التمارین-۹۴، ۹۴ح
باب التوبة-۲۹
باب الجنان-۱۲
باب الجوامع (مسجد)-۶۴
باب الحطة-۳۴
باب الخلیج-۵۶
باب الدجله-۹
باب الدقاقین-۹۳
باب الذهب-۵۵
باب الرحمة (به بیت المقدس)-۲۹
باب الرحمة (به مکه)-۹۷
باب الروم--۹
باب الزبرجد-۵۵
باب الزلاقة-۵۵
باب الزویلة-۵۶
باب الزهومة (الزهو، الرهو به ۵۵ح)-۵۵
باب السریج-۵۵
باب السریة-۵۵
باب السقر-۲۸
باب السکینة-۳۴
باب السلام-۵۵
باب الصفا (باب صفا)-۷۵، ۸۸، ۹۱ح، ۹۳، ۹۴
باب الطوی (باب السطوی ۹۴ح)-۹۴
باب الطیب (مشهد)-۱۱۶
باب العجله-۹۴
باب العید-۵۵
باب العین-۳۴
باب الفتوح ۵۵، ۵۶
باب الفسانین-۹۳
باب الطیب (مشهد) ۱۱۶

باب القنطره-۵۶
باب الله-۱۲
باب المشاورة-۹۴
باب المعامل-۹۴
باب النبی (به بیت المقدس)-۳۴
باب النبی (به مکه)-۴۴، ۹۲، ۹۲ح
باب النبی (به مکه)-۹۲
باب الندوة-۹۱، ۹۲، ۹۴
باب النصر (یا باب النصیر ۵۶ح) ۵۶
باب الوسیط (یا باب الوسیطة ۹۴ح)-۹۴
باب الیهود-۱۲
باب بنی شیبه-۹۴
باب بنی هاشم-۹۱، ۹۳، ۹۳ح، ۹۴ح
باب عروة-۹۴
باب علی علیه السلام-۹۳
باریاب-۲، ۱۲۸، ۱۲۸ح
باطلیان (گروهی از لشکریان مصر)-۵۹
باکالیجار دیلمی-۱۱۴، ۱۲۱
بایزید بسطامی (شیخ)-۳
بایسنقری (دیباچهٔ شاهنامه)-۲ح
بئر الحسین بن سلامة-۱۰۳
بئر الرسول-۱۰۱
بئر الزاهد-۸۹
بئر زمزم-۹۸
بئر علی بن ابیطالب-۱۰۱
بجاویان (بجاهیان ۸۳ح) ۸۳
بحر النعام-۸۳
بحرین-۱۱۲
بدوی (عرب)-۱۱
بدویان (گروهی از لشکریان سلطان مصر)-۵۹
بدویان-۱۱۲
براق-۳۸
برجوان (حاره)-۶۳
برده (ده)-۱۹
برز الخیر (یا برز الخیر ۵ح)-۵
برقه-۸۹، ۹۹
برکری (یا برکری ۶ح)-۶، ۷
بشر-۱۱۸ح
بصره-۶۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۸ح، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۰
بصره (دریا)-۹۰
بطلیس-۷
بغداد-۳۲، ۵۴، ۶۸، ۸۹، ۹۲، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱
بقره (سوره)-۳۴ح
بلاس-۱۱۸
بلال حبشی-۱۰۱
بلخ-۳، ۸، ۱۱، ۲۴، ۱۲۳ح، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
بنی اسرائیل-۲۱-۳۴
بنی سواد-۱۰۵
بنی شیبه-۱۰۰
بنی عباس-۹۷
بنی مازن (مشهد)-۱۱۶
بنی نسیر (حصن)-۱۰۴
بوجهل (سرا)-۹۴
بوقبیس (کوه)-۸۶، ۸۷ح ؛ رجوع به ابوقبیس شود .
بوسعید بصری-۱۲۲
بوسعید لحساوی-۱۰۹، ۱۰۹ح؛ ۱۱۱
بوعقیل-۱۷ح، رجوع به ابوعقیل شود.
بهرام گور-۱۲۲
بیابان-۱۲۴، ۱۲۵
بیابانك-۱۲۴ح
بیاضیه-۱۲۴ح
بیت اللحم-۴۱
بیت المقدس-۲۴ ۲۵، ۲۶، ۲۶ح، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵
بیروت-۱۶
بیشه (یا بیسه ۹۱ح)-۹۱
بیعة القمامة-۴۴
بیل-۴

پ

پارس (فارس)-۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۲
پارسیان-۲، ۸
پارسی (زبان)-۷ (پارسی گو)-۱۲۴
پارسی (مرد)-۱۱۴، ۱۱۵
پاریس (کتابخانه)-۲ح
پسر ابوعقیل-۱۷
پسر شاددل-۸۹، ۹۰، ۱۰۲
پنج دیه-۱
پیاده (حصار)-۱۲۴

ت

تابوت سکینه-۳۵
تاج المعالی بن ابوالفتوح-۸۶
تاریخ یمین-۱۰۱ح
تازی(خط)-۱۲
تازی(زبان)-۷، ۹۰
تبت(سوده)-۱۱
تبریز-۶
تخارستان-۱۲۶
ترسا-۶۹، ۸۰
ترسایان-۱۰، ۲۵، ۴۰، ۴۱
ترسایی-۴۹
ترك(بلاد)-۱۰
ترکستان-۶۰
ترمذ-۴۸
تماسیح(وادی)-۲۲
تنیس-۴۶، ۴۶ح، ۴۷، ۴۸
توج-۱۲۱ح
تون-۱۲۶، ۱۲۷
توه-۱۲۱
تهامه-۹۰

ث

ثربا(یاسربا ۱۰۵ یاهرما ۱۰۵ح)-۱۰۵ح
ثربه(یاشربه ۱۱۸ح)-۱۱۸

ج

جار-۵۲، ۷۳، ۷۶، ۸۵، ۹۰
جبرئیل(قبه)-۳۸
جبل الرحمة-۱۰۲
جبل القمر-۴۹
جبیل(یاجبل یاجلیل ۱۵ح)-۱۵
جحفه-۷۵
جده-۸۴، ۸۵، ۸۶
جزع(حصار)-۱۰۴، ۱۰۵
جزیرة ابن الغنیمة-۱۱۸ح
جزیرة العرش-۱۱۸
جزیرة الفرس-۱۱۸ح
جزیرة المفردات-۱۱۸ح. رجوع به المفردات شود.
جزیرة العظمی-۱۱۸، ۱۱۸ح
جستان ابراهیم(یا جستان بن ابراهیم)، (مرزبان-الدیلم، جبل جیلان ابوصالح مولی امیرالمومنین)-۵، ۱۲۶
جعرانه-۱۰۱
جعفری(رباط)-۱۲۸
جعفریه-۱۱۸، ۱۱۸ح
جغری بیك، داود بن میکال بن سلجوق(ابوسلیمان)-۱، ۳، ۱۲۸، رجوع به داود ..شود
جموکیان. (یاحوحمان ۱۲۹ح)(پل)-۱۲۹
جندقنسرین-۱۲
جوبرة-۱۱۳، ۱۱۸
جوزجان-۱ح
جوزجانان-۱
جرهره(کوشك)-۵۷
جوین(= کوان)-۳ح
جهنم(وادی)-۲۶، ۲۷
جهودان-۲۵
جیحون-۴۸
جیزه-۶۸

چ

چاشت خواران-۳
چهاردیه(چارده ۱۲۵ح)-۱۲۵
چین-۵۳
چینی(سفال)-۲۳

ح

حاکم بامرالله-۵۱ ۵۱ح، ۵۶، ۶۳، ۶۵ورجوع به الحاکم...شود.
حاکم(جامع)-۵۷
حبرون-۴۱ح
حبشه-۵۳، ۶۰، ۶۶، ۸۲، ۸۳
حبشی-۱۰۱، ۱۱۰(بندهٔ...)-۸۹
حجاز-۳۹، ۴۳، ۵۲، ۵۹، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۰ح
حجر-۹۸
حجرالاسود-۸۷، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۱۱
حجرالاسود(رکن) ۹۵
حدیث ۱۱۸ح
حران-۱۰، ۱۱
حسن بن علی بن ابیطالب-۵۱، ۵۳، ۶۱، ۷۷
حسان-۱۱۸ح
حشان(؟)-۱۱۸
حظیره(ده)-۱۹
حلب-۱۱، ۱۲، ۷۷، ۷۸
حما-۱۲ح، ۱۳ح

حماة-۱۲، ۱۳
حمزه بن عبدالمطلب-۳۴، ۷۵، ۷۵ح
حمص-۱۲
حمیر-۹۰
حوض-۸۲
حویزه-۱۱۳ح
حیفا-(حیف ۲۲ح)-۲۲

خ

خاتون(ده) ۲۴
خاقان-۶۰
خان لنجان-۱۲۲
خانهٔ زمزم-۹۸، ۹۹
خانهٔ صخره-۳۵، ۳۷
خبیص-۱۲۵
خراسان-۱، ۱۱، ۲۷، ۶۸، ۷۶، ۸۴، ۸۹، ۹۹، ۱۲۴ح، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
خرزویل-۴
خزانة الزیت-۹۹
خسرودهلی-۶۰
خشخشان-۱۱۸ح
خلیج(جوی)-۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۲ح
خلیل الرحمن-۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳. رجوع با براهیم خلیل ..شود
خلیل(مشهد)-۴۱
خندان-۵
خوی-۶
خیف-۱۰۳

د

دارالوزیر-۶۹
داریل(یااربل ۲۰ح یااریل ۲۰ح)-۲۰
دامغان-۳
دامون(مغارك؟، وامع)-۱۹، ۱۹ح
داود بن میکال بن سلجوق(ابوسلیمان جغری بیك)-۱
داود پیغمبر-۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۸، ۴۰، ۴۰ح
دربند-۵
دجله-۱۱۳، ۱۱۳ح، ۱۱۷، ۱۱۸
دست-۱۲۶ح، رجوع به دشت شود.
دستگرد-۱۲۸، ۱۲۹، ۱۲۹ح
دشت-۱۲۶، ۱۲۹، ۱۲۹ح
دقیقی-۶
دماوند(کوه)-۳
دمشق-۱۲، ۱۳، ۱۷
دمشق عثمان-۱۱۸ح، ۱۱۹ح
دمشقی(برنج)-۲۸، ۲۹، ۶۷
دمیاط-۴۶
دهلی-۶۰
دیاربکر-۱۲
دیلم-۳، ۵، ۶۱
دیلمان-۵ح
دیلمستان-۵ح، ۱۲۶
دیلمیان-۵ح، ۶۱

ذ

ذوالکفل نبی-۱۹

ر

رستاباد-۱۲۵
رسول الله(مسجد)-۸۵
رسول(قبه)-۳۸
رشت-۱۲۶ح. رجوع به دشت شود
رقه-۱۲۶
رمله-۱۸، ۲۳، ۲۴، ۴۵
روضه-۷۴
روم-۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۵، ۴۴، ۴۴ح، ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۶۰، ۹۹
روم(دریا)-۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲ح
رومش(یاهرمس ۴۸ح)-۴۸
رومیان-۵۰، ۵۱، ۵۱ح، ۵۶، ۵۶ح
رومی(برده)-۴۹
رومی(جامهٔ زربفت)-۶۱
رومی(دیبا)-۴۲، ۴۵، ۵۸، ۷۱
ری-۳

ز

زبید-۹۰
زبیده(رباط) (= رباط مرا)-۱۲۵
زکریاالنبی-۲۹، ۳۰
زمزم-۸۸، ۹۸، ۹۹
زنگبار-۵۳، ۶۶، ۸۲
زنگی-۱۱۰
زنوج(گروهی از لشکریان سلطان مصر)-۵۹
زوزن-۱۲۶، ۱۲۶ح، ۱۲۷، ۱۲۸
زویله (حاره)-۶۳
زهرا علیهما السلام-۷۴ح

س

سادات-۱۱۰
ساره-۴۲
سام-۱۱۸
ساوه-۳
ساهره(یاسامره ۲۵۵ج، ۲۶ج)-۲۵، ۲۶
سپاهان(اصفهان)-۳، ۱۲۴، ۱۲۵
سپیدرود-۵، ۵ج
سجلماسه-۵۱
سراب-۶
سراجان(بازار)-۳
سراپیان (گروهی از لشکریان سلطان مصر)-۵۹
سربا (یاثربا ۱۰۵ج یاهرما ۱۰۵ج)-۱۰۵
سرخس-۳، ۱۲۸
سرمین(یاسرمیس ۱۲ج)-۱۲
سروج-۱۱
سعید-۱۱۸ج
سعیدآباد-۶
سفرنامهٔ ناصرخسرو-۲ج، ۸ج
سقایة الحاج-۹۹
سقلیه (یاسقابه)-۱۵ج؛ ۵۲
سکة العطارین-۴۴
سلم-۱۱۸ج
سلسله (قبهٔ)-۳۸ ورجوع به قبهٔ سلسله شود.
سلوان(چشمه)-۳۴- رجوع به عین سلوان شود.
سلیمان بن داود-۲۱، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۴۰
سمرقندی(کاغذ)-۱۵
سمنان-۳
سمنگان-۲؛ ۱۲۸
سمیران-۵ج، ۶ج
سنکلان-۲ج؛ ۱۲۷ج
سنی-۱۷
سوری(ابن المعتزعمیدخراسان)-۱۲۴، ۱۲۴ج
سوق الخزاعة-۱۱۴
سوق العطارین-۸۸
سوق القداحین-۱۱۴
سوق القناديل-۶۶
سوق عثمان-۱۱۴
سه دره(رباط)-۱۲۸

ش

شاثره-(یاشانزده ۱۱۰ج)-۱۱۰
شاددل-رجوع به پسر شاددل شود
شاطی عثمان-۱۱۸، ۱۱۹
شام-۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۴، ۲۵، ۳۲، ۴۱، ۴۴، ۵۳، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۹۲، ۹۹
شامی(رکن)-۴۰، ۹۵، ۹۶
شاهرود(رود)-۵، ۵ج
شاهنامه-۲ج
شبورغان-۲، ۱۲۸
شبورقان ۱۲۸ج. رجوع به شبورغان شود.
شرقی(رکن)-۴۰
شریفیه-۱۰۸
شط-۱۱۳، ۱۱۸ رجوع به شط العرب شود.
شط العرب-۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۸ج
شعیب-۲۰، ۲۰ج
شق عثمان یا نسق عثمان یادمشق عثمان-۱۱۰ج، رجوع به شاطی عثمان شود
شمعون ۱۹
شمشیر برید-۱۲۲
شمیران-۵، ۶
شیعه-۱۵، ۱۷، ۱۷ج، ۲۲، ۷۴

ص

صالح-۱۸
صالحیه-۴۸
صخره(قبهٔ)-۳۸
صعده-۸۵، ۹۰
صعیدالاعلی-۴۷، ۷۹، ۸۰
صفا-۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۳
صقلاب-۶۰
صقلابیان-۵۱
صقالیه-۱۵
صنعا-۹۰، ۹۱
صور-۱۷
صوفیان-۲۹
صیدا-۱۶

ض

ضیقه-۸۱

ط

طائف-۱۰۳، ۱۰۳ج، ۱۰۴
طارم-۱۱۴

طالقان-۲
طبریه-۲۰، ۲۱
طبریه(دریا)-۲۱
طبریه(شهر)-۲۱
طبس-۱۲۵، ۱۲۶
طرابزن(یاطرابوزن ۱۵ج)-۱۵
طرابلس-۱۲، ۱۴، ۱۵؛ ۲۴
طغرل بیك (ابوطالب محمد بن میکال بن سلجوق)-۳، ۱۲۲؛ ۱۲۳، ۱۲۳ج
طوس-۲ج
طولون-۶۳
طولون(مسجد)-۶۳
طینه (یاطابیه ۴۶ج)-۴۶

ع

عاصی(آب)-۱۳
عایشه-۱۱۶
عبادان-۱۱۹، ۱۱۹ج
عباسیان-۶۳
عبداللناف(؟)-۱۱۸ج
عبدالله بن عباس-۱۰۴
عبدالله(قاضی)-۷۶
عبری(خط)-۲۱
عبیدالشراء (گروهی از لشکریان سلطان مصر)-۵۹
عبیدالشری(حاره)-۶۳
عبیدنیشابوری-۱۲۸
عشر-۹۱
عجم (بلاد)-۱۰، ۱۴، ۱۵، ۲۲، ۶۱ج، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۸۰
عجمی-۱۹، ۱۱۰، ۱۱۰ج
عجمیان-۵۹
عدن-۵۲، ۵۳، ۸۳، ۸۹، ۹۰، ۱۰۲، ۱۱۲
عراق-۱۲، ۱۳، ۱۳ج، ۳۲، ۸۹
عراقی(رکن)-۹۵، ۹۶
عراقین-۹۹
عرب(بلاد)-۱۰، ۶۱ (زمین)-۹۰، ۱۱۲
عرعر-۴۴
عرفات-۴۴، ۷۵، ۷۷، ۸۹، ۸۹ج (شب...)-۱۰۲ (دشت...)-۱۰۲
عرقه-۱۴
عزیر-۱۹
عزیز-۶۸
عسقلان-۴۵
عقرمسیان(یاعقرمیان یاعقرصبیان ۱۱۸ج)-۱۱۸
عك-۱۹
عکا (عکه، مدینة عکا)-۱۷
عکه-۱۸، ۲۹، ۱۹ج، ۲۲، ۲۲ج
علویان-۱۰۸
علی بن ابیطالب(امیرالمؤمنین)-۸۵، ۸۵ج، ۹۳، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۰۸
علی بن احمد (یاعلی بن محمد ۱۱۰ج)-۱۱۰
علی نسایی (استاد)-۳
عمان-۹۰، ۱۱۲، ۱۱۷
عمدة الدوله-۷۷
عمرخطاب-۲۶، ۳۲
عمروعاص-۶۴، ۶۵
عمرونه (رباط)-۱۲۸
عمید(خواجه)-۱۲۳
عیذاب-۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵
عیسی-۳۰، ۳۱، ۴۵
عیش بیغمبر(؟)-۱۹
عین البقر-۱۸
عین الشمس-۶۲
عین سلوان-۲۶

غ

غزنین-۹۵
غمدان(قصر)-۹۱
غوری (الامیر لیث الدوله نوشتکین)- رجوع به نوشتکین شود.
غوری(مقام)-۳۹

ف

فارس-۴۶، ۱۱۲
فاطمهٔ زهراء-۷۴
فاطمیین(خلفا)-۹۷ج
فرات-۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸
فرادیس-۴۱
فردوسی-۲ج، ۱۲۷۰ج
فرس(تاریخ)-۴
فرعون-۲۶، ۷۸
فرعون(باغ)-۱۶، ۶۲
فرنگ-۱۵، ۴۷
فرهنگ جغرافیائی ایران-۱۲۴ج

فسطاط–۵۳
فصول الغایات–۱۳ح. رجوع به الفصول و الغایات شود.
فلج (یا فلیج ۱۰۶ ح ، ۱۰۷ح)–۱۰۶، ۱۰۷
فلسطین–۲۴ح
فلسطین نسبت(؟)–۲۴

ق

قاهره (قاهرهٔ معزیه)–۴۸، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۶۳ح، ۶۴، ۷۹
قاین–۱۲۷، ۱۲۸
قبادیانی–۱
قبورالشهداء–۷۵
قبهٔ رسول–۳۸
قبهٔ سلسله–۳۸
قبهٔ صخره–۳۵ ۳۸، ۳۹
قپان(قپان ۴ح)–۴
قدس (= بیت المقدس)–۲۴، ۴۴
قرآن–۱۱، ۱۳، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۶۵، ۱۰۶
قرول (یا فرول ۱۱ح)–۱۱
قریة العنب–۲۴
قزل اوزن–۵ح
قزوین–۴، ۹۵ح
قسطنطنیه–۱۲، ۱۲ح، ۴۸، ۵۲
قصرالشوك (حاره)–۶۳
قطران–۶
قطیف–۱۱۲
قطیفی (کتاره)–۱۰۱
قف انظر (قلعه)–۷
قلزم(دریا) –۵۲، ۷۶، ۸۳، ۸۳ح، ۹۰(شهر)– ۵۲، ۶۶، ۷۳ ۷۷
قلمون(حصار)–۱۵
قوص–۸۰
قومس–۳
قوهه–۴
قیروان–۵۱ ۵۹ ۷۲
قیساریه–۲۲، ۲۳
قیصر–۴۴

ك

کازرون–۱۲۱
کبش–۵۰
کتامیان (گروهی ز الشکریان سلطان مصر) –۵۹
کرمه–رجوع به کرمه شود
کعبه–۲۷، ۷۳، ۷۶، ۷۶ح، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۱
کفرسابا (یا کفرسابا د۲۳ح)(= کفرسلام)–۲۳
کفرسلام (= کفرسابا د)–۲۳
کفرکنا–۲۲ح
کفرکنه–۲۲ (رجوع به کفرکناشود).
کنیسه(ده)–۲۲
کوان(= جوین) ۳، ۳ح
کوطراز(محله)–۱۲۳
کومیج–۱۲۴، ۱۲۴ح
کوفه–۹۰، ۱۱۶
کویمات(یا کوماب ۱۳ح)–۱۳
کیخسرو–۱۲۷
کیش–۵۰، ۱۱۲

گ

گرجی–۶۰
گرمه–۱۲۴
گنابد–۱۳۶
گیلکی–۱۲۶ رجوع به گیلکی بن محمد شود.
گیلکی بن محمد(امیر ابوالحسن)–۱۲۵
گیلان–۵ (کوه...)–۵

ل

لحسا–۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۲ح
لحصا–(۱۰۳ح، ۱۰۸ح)
لشکرخان(؟)–۱۲۶
لواسان–۳
لوط(دریا)–۲۱، ۲۱ح
لوط (شهرستان)–۲۱
لؤلؤ(کوشك)–۵۷
لوردغان–۱۲۲
لهاور–۸۰
لیث الدوله نوشتکین غوری–۴۰
لیلی–۱۰۴
لیلی دختر مسعود نهشلی زوجهٔ امیر المؤمنین علی بن ابیطالب–۱۱۶

م

ماوراءالنهر–۸۹، ۹۹
مامون–۳۲
متصوفه–۲۹

محدثه–۸
محمد بن عبدالملك (شیخ سدید)–۱۲۱
محمد فلیج–رجوع به ابوعبدالله محمد بن فلیج شود.
محمد مصطفی ص– ۲۷، ۲۷ح، ۳۰، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۳۰
محمود غزنوی(سلطان)–۲ح، ۷۰
محیط–۵۲، ۸۳، ۹۰
مدینهٔ رسول الله –۳۷، ۵۳، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۶
مدینهٔ عکا–رجوع به عکه شود
مرطلون–(= مطلون = حبرون)–۴۱ح
مرند–۶
مرو–۱، ۳، ۳۰، ۱۲۸
مروالرود–۱، ۲، ۱۲۸
مروه–۸۷، ۸۸
مریم–۳۰
مزدلفه–۱۰۳
مسجدالاقصی–۳۱
مسجدالحرام (مسجد حرام) –۳۱، ۳۲، ۳۲ح، ۷۴، ۷۴ح، ۸۶، ۸۶ح، ۸۷، ۸۷ح، ۸۸، ۸۸ح، ۹۱، ۹۱ح، ۹۲، ۹۴ح، ۹۹
مسجدرسول الله–رجوع به رسول الله (...) شود.
مسجدطولون–رجوع به طولون شود.
مسجدیاسمن – رجوع به یاسمن شود.
مسرفال–۱۱۸ح
مسرقانان ۱۱۸ح
مسعودغزنوی–۷۰، ۱۲۴ح
مسعود نهشلی–۱۱۶
مسکیان (یا مسکنان یا مکیان ۱۲۴ح)(کوه)–۱۲۴
مشارقه (گروهی از لشکریان سلطان مصر مرکب از ترکان و عجمیان)–۵۹
مشعرالحرام–۱۰۳
مصامده (گروهی از لشکریان سلطان مصر) – ۵۳، ۵۹
مشهد باب الطیب–رجوع به باب الطیب شود.
مشهد بنی مازن–رجوع به بنی مازن . شود.
مصر–۱۲، ۱۵، ۲۸، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۸ح، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۱ح، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۱ح، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۸ح، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۳ح، ۸۴، ۹۱، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۱ح، ۱۰۲ح، ۱۲۶، ۱۳۰
مصری–۱۲ح
مصطفی ص–۳۱، ۳۱ح، ۱۰۱، ۱۰۳
مصمودیان–۵۹
مضر–۶۸
مطار(حصار)–۱۰۴
مطالبی (مطالبیان، مطالبان)–۷۷، ۷۷ح
مطلون(یامرطلون = حبرون) (ده)–۴۱، ۴۱ح
معاویه–۳۲، ۶۴، ۶۴ح.
معتزله–۱۲۲
معجم البلدان (کتاب)–۵ح، ۶، ۲۲، ۲۲ح، ۴۱، ۴۱ح، ۱۰۴ح، ۱۱۸ح، ۱۱۹ح، ۱۲۱ح
معد–۱۱۸
معرة النعمان–۱۲
معز–رجوع به المعز لدین الله شود.
معز(جامع)–۵۷
معزیه–رجوع به قاهره شود
معقل(نهر)–۱۱۳، ۱۱۸
مغارك؟ (= دامون، وامع)–۱۹
مغرب–۱۳، ۱۵، ۲۴، ۵۱، ۵۳، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۶، ۷۵، ۷۷، ۹۹
مغربی(حصیر)–۳۱، ۴۲
مغربی(دینار)–۲۱، ۴۷، ۵۲، ۵۴ ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۳ح، ۶۷، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۸۸، ۹۲ ۱۱۵
مغربی(زر)–۴۲، ۴۶، ۵۰
مغربیان–۷۶
مقام ابراهیم–رجوع به ابراهیم(...) شود
مقام النبی–رجوع به النبی(...) شود
مقام شامی–رجوع به شرقی(...) شود
مقام غوری–رجوع به غوری(...) شود
مکائیل (یا میکائیل) –۱ح، ۱۲۳، ۱۲۸ح رجوع به میکال شود
مکران–۱۱۲
مکه–۱۸ح، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۳۷ح، ۴۴، ۴۵، ۵۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶ ۷۹ ۷۹ح، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۳ح، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۱ح، ۱۳۰
مکی(دبگ)–۲۲، ۲۳، ۲۴

pdfmarkhema.com

ملتان–۸۰
ملتزم–۹۵
منبج–۱۱
منجیك–۶
منی–۱۰۳
موسی–۲۰،۲۷ ج
موعید–۱۱۸ ج
موفق (خواجه)–۳
مهدی (فاطمی)–۴۳،۵۱
مهدیه–۵۱
مهروبان–۱۲۰،۱۲۱
میانارقین–۸،۹، ۱۰،۱۱، ۵۵،۶۳
میان‌روستا. ۱۲۹
میکال–رجوع به ابوسلیمان ... شود.

ن

ناصر–ورجوع به ناصربن‌خسرو شود.
ناصربن‌خسرو القبادیانی المروزی (حکیم ابو معین (حمیدالدین)–۱، ۱ ج، ۲ ج، ۳۰، ۸۴، ۱۲۳ ج، ۱۲۶ ج، ۱۲۹
ناصرالدوله–۷ ج
ناصرخسرو–۸ ج، ۱۰۰ ج، رجوع به ناصربن خسرو ... شود.
نایبین–۱۲۴، ۱۲۴ ج
نجد–۹۰
نجران–۹۰
نسق‌عثمان–۱۱۸ ج، ۱۱۹ ج. رجوع به شاطی عثمان شود.
نشابوری–۱۲۳ ج، ۱۲۸ ج
نصاری–۱۰
نصرالدوله (یا نصیرالدوله ۹ ج) (ابونصراحمد ...) ۷، ۸، ۹
نصریه–۹
نعمتی (رباط)–۱۲۸
نوبه–۴۸، ۴۹، ۵۳، ۶۰، ۸۰، ۸۱، ۸۳
نوبی (بر ه)–۴۹
نوح–۹۶
نور (جامع)–۵۷
نوشتکین غوری (الامیرلیث‌الدوله)–۴۰
نهران–۱۱۸ ج
نیشابور–۲، ۳، ۶۷، ۶۹، ۱۲۵
نهرالحرب–۱۱۸
نیشابوری–۱۲۳
نیشابوری (دینار)–۶۷، ۷۵ (زر)–۱۰۶
نیل–۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۶ ج، ۵۷، ۵۸، ۵۸ ج، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳

و

وادی‌القری–۴۴
وامع (مفارك؛ دامون) ۱۹ ج
وان–۶
وسطان–۶
وهسودان (امیر)–۶

ه

هرمس (یارومش)–۴۸ ج
هرما (یاسربا ۱۰۵، یاثریا ۱۰۵ ج)–۱۰۵ ج
هرات–۱۲۷
همدان–۳
هند–۱۰
هندوان–۱۰۰، ۱۰۱
هندوستان–۵۳، ۱۱۶
هندی (جوز)–۱۱۲
هیثماباد (یاهشیتماد ۱۲۴ ج)–۱۲۴

ی

یاسمن (مسجد)–۲۱
یاقوت–۴۱ ج
یزدجردی–۴ ج
یعقوب‌ع–۲۰، ۲۷، ۲۹، ۴۲، ۴۵
یعقوب‌لیث–۱۲۱
یمامه–۷، ۱۰۸، ۱۱۳
یمانی (رخام) ۹۷
یمانی (رکن)–۹۵، ۹۶
یمن–۵۳، ۶۰، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۰ ج، ۹۱، ۱۰۰؛ ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷
یوسف بن یعقوب–۲۰، ۴۲، ۴۳
یوشع بن نون–۲۱
یونانی–۴۹
یونس–۲۲

فهرست لغات و ترکیبات (۱)

آ

آبگیر–۳۲، ۳۳، ۶۲
آبگینه–۹۷، ۱۲۰
آخر (بضم‌خاء)–۹۸
آزوقه–۴۸
آسیاگرد–۱۰۹
آشکوب–۵۶، ۵۷، ۶۹

ا

ائمه–۷۸
ابلق–۶۸
ابناء–۶۰، ۱۱۵
اجتماع–۱۱۸
اجره–۵۴، ۶۹
اجری–۷۵، ۷۵ ج، ۱۰۶
اجری‌خواره–۵۵
احرام–۸۷، ۱۰۱
احرام‌گرفتن–۸۷، ۱۰۱
اخراجات–۷۲، ۷۸
اخرس–۶۲، ۶۲ ج
ادویه–۷۱
ادیم–۱۰۷
اربطه–۱۱۸
ارتفاع–۹، ۱۰، ۱۱، ۲۷، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۴۱، ۴۱ ج، ۵۵، ۵۸، ۶۳ ج
ارتفاع‌گرفتن–۱۱۷، ۱۱۸
ارزاق–۱۵، ۶۰
ارزیز–۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۳۸ ج
ارش–۹، ۱۱، ۱۲، ۱۲ ج، ۱۴، ۱۸، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۱ ج، ۳۲، ۳۲ ج، ۳۴، ۳۴ ج، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۱ ج، ۴۲، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۶۴، ۶۴ ج، ۶۵، ۷۰، ۸۱، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۱۶
ازار–۸۷
استرخانه–۶۲
استقبال–۱۱۸
استمالت–۷۲
استیدن–۸۵، ۸۵ ج
اسطوانه (۲)–۱۲، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۳۱، ۳۶، ۳۶ ج، ۳۸ ج
اشتعال–۵۰
اشجار–۸، ۹، ۱۴، ۱۷، ۲۲، ۴۴، ۵۶، ۸۱
اصبع–۴۹
اصحاب–۱
اصناف–۶۰
اعمال–۱۱۳
افواه–۲۶
افیون–۷۹
اقران–۱
اقصر–۱۱۳
اکر (= یا)–۱۲۷، ۱۲۷ ج
الفت–۵۸
الواح–۲۴
املس–۱۰۵
امواج–۱۸
انجم–۱۲۷
اند–۶۵
اندام‌داده–۲۷
اندوده–۳۲، ۳۸
انواع–۲۴
اورمزد–۴۸
اوقاف–۴۳
اهلیت–۱۱۵

ب

باب–۳۴

۱ – تذکر: توضیحات ومعانی که برای لغات درمتن آمده ازخود سفرنامه یامصحح است وتوضیحات ذیل صفحات از حاشیهٔ «ب» است. (۲) دراصطلاح مصنف آنچه تراشیده وازیکپاره سنگ ساخته‌اند مدور (حاشیه ب).

باج-۸۶
باجگاه-۱۲، ۱۵، ۱۲۱
بادرنگ-۸۹
بار-۷۰
بار بردل کسی بودن-۶۹
باردان-۶۸
بارو-۹، ۱۲، ۱۴، ۲۳، ۲۵، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۸۰
باره-۸، ۱۲، ۱۶، ۱۷ ۱۸، ۸۵، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶
باری-۱، ۲، ۱۹، ۱۹ ح
باریك-۵۲، ۵۲ ح، ۸۰
باصلاح-۸۱
باغات-۴، ۱۱۳
بالا - ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۱ ح، ۴۹، ۵۰
بالا-۴۸
باقی-۱۹
بحری-۲۲
بدرقه-۱۰۵
بدست-۹۵، ۹۵ ح
بر-۱۱۲
برجوشیده-۱۲۵
برچك(۱)-۹۱، ۹۱ ح
برسرجمع-۷۲
برشده-۸
بریه-۱۱۳
برگ-۵۴
بساتین-۸، ۹، ۱۴، ۴۱، ۵۶، ۵۷، ۸۰، ۱۱۳ ح، ۱۲۵
بسد-۴۹
بسنده-۵۱
بسوی(= برای)-۱۱۰، ۱۱۰ ح
بشر-۹۸
بلد-۶۶
بشارت-۳۰
بعد-۸۳
بقاع-۲۵
بلسان-۶۲، ۷۱
بنات النعش-۱۰۸
بوریا- ۷۲
بوصی(= کشتی)-۱۱۹
بوقلمون(= جامه یی رنگین که بهر وقتی ازروز به لونی نماید)-۴۶، ۴۸، ۵۸، ۶۷، ۷۱، ۷۱ ح
بهیمه-۶۸
بیاع-۱۲۳
بیراهی-۵
بیرون از-۶۸، ۱۱۴
بیغوله-۹۶

پ

پالیز-۸۹
پایتابه-۶۱
پرده دار(= صاحب الستر)-۷۰، ۷۰ ح
پشکل-۸۲
پلاس-۱۱۴، ۱۱۷
پلیدی-۳۲
پوشش-۳۲، ۳۴، ۳۵، ۹۲، ۹۷، ۹۹
پوشیده بودن-۱۱۴
پهلو-۶۵، ۱۱۶
پی-۳۷، ۵، ۱۱۵
پیراستن-۹۱
پیشگاه-۷۴
پیلپایه-۲۹
پیله-۷۹
پیله ور-۶۸

ت

تبرا-۳۰
تبرك-۹۴، ۱۰۱، ۱۰۱ ح
تحاشی-۷
تحت الارض-۸
تحف-۷۸
تحفه-۷۸
تحویل-۳۴
تردد-۱۱۵
تشریف-۷۸
تطویل-۸، ۷۰
تعذر-۱۲۳
تعرض-۱۸
تعهد-۱۱۰

(۱) ظاهر آهمان برچه است بمعنی نیزهٔ کوچك و اینجا مقصود تیغهٔ شمشیر ست مقابل دسته (حاشیهٔ ب).

تفاریق-۱۱۳
تفحص-۴۹
تفرج-۲۳، ۱۰۷
تفرج گاه-۵۷
تفصیل-۵۲، ۵۲ ح
تقدیر-۱۶، ۵۴
تقرب-۱۴، ۳۰
تقریب ۹۷
تکبیر-۲۹
تکلف-۱۰، ۱۰ ح، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۵ ح، ۶۱، ۶۲، ۹۶،
تکلفات-۲۸، ۹۹
تکلیف-۵۵
تلقین-۱۱
تمام قامت-۹۵
تمرد-۱۲۸
تنك-۱۲۰
تنگ بسته-۱۱۱
تو-۶۵
تیر پرتاب-۵۳، ۸۶
تیم-۶۹
تیم بان-۶۹

ث

ثخانت-۴۱، ۹۶
ثقات-۲۵، ۴۷، ۶۴
ثقل-۸، ۸ ح
ثقل و بنه-۱۲۸
ثقه-۵۲، ۶۷
ثمر-۷۸

ج

جامع-۸، ۲۵، ۲۶، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۷، ۶۴، ۶۵، ۶۵ ح، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۶
جبر-۷۸
جحفه-۷۵
جزر-۶۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
جسر-۶۷، ۶۷ ح، ۶۸
جلد-۴۳
جلیل-۵۹
جمازه-۷۷
جناح-۲۷، ۲۷
جنب-۳۹، ۵۰
جنگ گاه-۹، ۱۲۳
جنیبت-۶۰، ۶۱
جنیبتی-۶۰ ح
جودی(= نوعی کشتی)-۲۲
جوز-۵۰
جوزهندی(= نارگیل)-۱۱۲
جوهر-۷۱
جوهری-۷۱
جوین-۱۳، ۱۲۴
چك-۶۵

ح

حاجت-۹۵
حاره(= محله)-۶۳
حاشیت-۵۴، ۱۱۵
حامل-۷۲
حجاب-۴۵
حجاج-۷۳، ۷۵ ح، ۹۴
حجارت-۱۰ ح
حجام-۸۸
حجر-۸۵
حراقه-۵۰
حرامی-۹۱
حرب-۱۱۶
حرسها الله-۷۹
حرم بستان-۵۶ ح
حشر-۲۶
حصار-۱۵، ۵۶، ۸۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۶
حصارك-۱۰۴، ۱۲۴
حصر-۶۹
حصن-۱۰۴، ۱۰۶
حصین-۴، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۸۰، ۸۵، ۱۲۳، ۱۲۷
حظیره-۱۹، ۲۰، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۷۴، ۹۸، ۹۸ ح
حلیت-۴۴
حمامات-۸
حمل-۲۲، ۵۷
حیات-۱۳
حیف-۷۳

pdftarikhema.com

خ

خار(۱)-۴۰، ۴۴ ج

خاره-۵، ۹، ۲۱، ۲۱ ج، ۳۳

خاکناك-۲۴

خان-۷۰

خدام-۷۶

خرپشته-۱۰

خرتوت-۱۹

خریفی-۱۶

خسته-۶۲، ۱۰۶

خشاب-۱۲۰

خشت(خشت زوبین)-۶۱

خشخاش-۸۹

خطابت-۸۴

خطیبی-۸۴

خفارت-۷۶

خفیر (= بدرقه، قلاووز)-۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۵ ج

خمس-۷۸

خواربار-۱۲۱

خوان-۷۰، ۷۱

خود-۵۸

خوف-۱۸

خونی-۹۱، ۱۰۴

خیل-۱۱۲

د

دارافزین-۳۹، ۷۱، ۷۴، ۷۴ ج

دام-۷۴

دبیرپیشه-۱

دبیقی-۶۱

دخول-۴

دراعه-۶۱

دربند-۱۲۳

درپی افتادن-۱۱۵

درجات-۳۳، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۷۱، ۸۷

درجه(= پلکان)-۱۲، ۳۰، ۳۹، ۴۰، ۹۷

درختك، ۱۰۵

درخور-۱۲۷

درخورد-۷۵

درگاه(۲)-۸، ۱۸، ۲۷، ۲۵۰، ۲۹

درم خریده-۵۹، ۱۱۰

درم سنگ-۸، ۶۷، ۱۱۱

درمالیده-۹۱

درنقره گرفته-۹۷

درویزه-۲۹ ج

دریك-۱۰۴

دریوزه-۲۹

دز-۱۱۲ ج

دفاین-۷۸

دفینه-۹۱، ۹۱ ج

دکان-۲۱، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۵۰، ۵۵، ۷۶، ۹۶

دلاك-۱۱۶

دلیل-۴۳

دمه-۷

دنیاوی-۱۰۶، ۱۱۶

دوخته-۹۶، ۹۷

دولاب-۱۳، ۴۹، ۵۶، ۶۴، ۸۱، ۱۰۴

دهل-۵۵

دهلیز-۳۰، ۳۴، ۵۵، ۵۶ ج، ۷۸

دهن-۶۲

دهونت-۶۲

دین-۱۱۶

دیولاخ-۹۰

ذ

ذیل(۱)-۶۶، ۶۶ ج

ر

راتبه-۷۱

راوی-۵۴

راویه کش-۵۶

راهب-۴۵

راهبان-۴۵ ج

رأس-۱، ۱۱۷

رباحی(کافور)-رجوع به ریاحی شود-۳۷ ج

رباط-۷، ۱۲۵، ۱۲۸

ربض-۸، ۹ ج

(۱) خار = پرچین (حاشیهٔ ب). (۲) فرجهٔ دیوار که «در» پس از آن نصب میشود (بفرانسه گویا embrasure گویند) ومعنی ترکیبی درگاه هم صریح درهمین معنی است. ولی حالا درگاه را بمعنی آستانه استعمال میکنند (حاشیهٔ ب).

ربیعی-۶۶

رجل-۱۱۷

رجم-۱۰۳، ۱۰۳ ج

رخام-۱۶، ۲۰، ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۸ ج، ۳۹، ۴۵، ۶۴، ۶۵، ۶۵ ج، ۷۴، ۹۲، ۹۲ ج، ۹۶، ۹۷، ۹۸

رخامی(رخامین)-۲۳، ۹۲

رزارمانوش-۸

رسته-۲۵

رش-ارش-۳۷

رطل(= صدوچهل وچهار درهم-رطل ظاهری چهار صدوهشتاد درم سنگ)-۸، ۹ ج(...ظاهری)-۱۲، ۶۵

رفاآن-۶۹، ۶۹ ج

رقعه-۱۱۵، ۱۲۱

رقیق-۴۵

رکابدار-۴۴، ۱۲۶، ۱۲۶ ج، ۱۲۸

رکن-۲۹، ۸۷، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶

رکوب-۳۸، ۵۸

رواق-۲۱، ۲۱ ج، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۲ ج، ۹۲

روزن-۳۲، ۹۷

روزی خوار-۶۰

روضه-۷۴

رهبان-۴۵ ج

ریاحی(کافور)-۳۷ ج

ریاحین-۷۹

ریاض-۷۴

ز

زاد-۴، ۷۳

زایر-۴۱، ۴۲

زایل-۲۶

زجاج-۶۸

زربفت-۶۱، ۶۹

زرع-۴۱، ۵۰، ۸۱ ج، ۸۵، ۸۵ ج، ۸۹، ۱۰۶، ۱۲۶

زروع-۸۱

زمستان که-۴۹

زوبین(زوپین)-۶۱، ۶۱ ج

زهره-۵۶

زیارت-۲۵

زیت-۲۵، ۴۳، ۷۲

زیت حار(= روغن تخم ترب وشلغم)-۶۸، ۷۲

زیره-۷۹

زیلو-۴۰، ۷۲، ۱۲۶

ژ

ژرف-۲۶

س

ساج-۳۸، ۹۵، ۹۶، ۱۲۰

ساحت-۱۰، ۱۴، ۱۸، ۱۸ ج، ۲۳، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۹۲، ۹۹

ساحت گاه-۶۵ ج

ساز کردن-۵۱

سپرغم-۶۴، ۶۶، ۷۹

ستبری-۳۷

ستدن(ستیدن)-۸۶، ۸۶ ج، ۱۱۴، ۱۲۴

سترده-۶۱

ستون (= آنچه مربع است و بناکرده اند در اصطلاح مصنف)-۳۶، ۳۸ ج، ۳۹

سجل-۷۳

سداب-۲۴

سراپرده-۷۸

سراجان-۳

سرافسار-۵۸، ۱۱۱

سرداب-۳۰

سرشتن-۱۰۱

سرطان-۴۹

سرکش کردن-۵

سرکشیدن-۱۲۱

سطبر-۶۳

سطبری-۳۹

سعی-۸۸، ۹۳

سعی کردن-۸۸

سفالینه-۶۷

سفن(ماهی)-۸۴

(۱)(حاشیهٔ صفحهٔ قبل). — سنك لاك پشت، لاك، کشف. غلام گردش Galérie است ظاهراً. (حاشیهٔ ، ب).

(۱) (گویا مراد مصنف از رواق ایوان،

سقا-۵۶، ۶۷، ۸۹
سقط-۷۳
سکر-۵۰
سلاح-۹، ۴۷، ۵۸، ۵۸ح، ۸۵، ۵۸ح، ۵۹، ۱۲۱
سلخ-۲۳، ۷۰
سلسله-۳۱، ۳۷، ۱۰۶، ۱۰۶ح
سماق-۴۱
سنت-۱۰۱
سنت(=ختنه)-۲۴
سندروس-۴۵
سنگسار-۷۷
سواد-۱۵، ۲۵، ۲۵ح، ۵۰، ۹۶، ۱۰۹، ۱۰۹ح
سوخته(سیم)، ۳۲، ۹۵، ۹۶
سور-۸، ۹
سهل-۸۶
سیرت(سیره)-۷۱، ۷۱ح
سیکی-۵۶ح
سیم‌سوخته-۳۲، ۹۵، ۹۶

ش

شارستان-۸۰
شاه‌سپرغم-۶۶
شایگان(گز)-(=گزملك)-۲۷
شبر-۳۷، ۹۶، ۱۱۶
شتروار-۷۱
شتوی-۵۰، ۶۶
شدت-۱۱۷
شراع-۵۸، ۶۱
شرفه-۳۹
شرفهاالله-۸۶، ۹۹
شغل-۱۱۵
شفاف-۶۶، ۶۷
شق-۲۳، ۱۰۵
شکافتن-۵۲
شنجرف-۱۰۷
شوخ-۱۱۴

ص

صائم‌الدهر-۱۳
صاحب‌الستر(=پرده‌دار)-۷۰
صحاری-۵۷ح
صحبت-۳-۷۰، ۷۶، ۱۱۵
صخره-۲۷، ۳۵، ۳۵ح، ۳۶، ۳۶ح، ۳۷، ۳۸، ۳۹
صدقات-۴۹، ۶۲
صعب-۱۰۶
صفه-۲۳، ۷۰
صلات-۷۳، ۷۵
صلب-۱۶، ۱۰۵
صلت(صله)-۷۶، ۷۶ح، ۱۲۶
صناع-۴، ۲۵، ۴۷، ۱۰۸
صوب-۱۱۳
صوف-۸۰
صومعه-۲۲
صیفی-۵۰، ۶۶

ض

ضرورت-۸۴، ۱۰۷
ضروری-۲، ۵۰
ضلع-۳۴، ۳۵، ۳۹، ۹۴، ۹۴ح، ۱۱۳
ضیافت-۴۳، ۱۲۶
ضیافتخانه-۴۲

ط

طارم-۱۰
طاق(۱)-۸، ۱۰ح، ۱۶، ۱۶ح، ۱۷، ۳۶، ۳۹، ۴۵، ۹۳ح، ۹۴
طبل-۹۸
طرایف-۶۶، ۶۶ح
طراز(۲)-۹۷، ۹۷ح، ۹۸
طرح(فرش‌وطرح)-۷۱
طلاب-۶۵
طواف-۸۷، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۱ح
طوف-۸۷
طوق-۵۸، ۱۱۱

(۱) مرادشکل هلالی یاقوسی منکسرست که مجموع را بفرانسه arc،arcade گویند (حاشیهٔ ب).

(۲) مرادحاشیه وکناره است یعنی قسمتی از پارچهٔ کم عرض ومستطیل که برنگ دیگر بافته باشند ویاسلسله دوزی کرده باشند، یا ازپارچهٔ دیگری بر روی پارچهٔ زمینهٔ اصلی دوخته باشند (حاشیهٔ ب).

ظ

ظرائف-۶۶ح

ع

عاج-۷۵، ۷۶
عاشر-۱۱۷
عاصی-۱۳، ۷۷
عام-۱۲۲
عامل-۴۹، ۵۰، ۶۰
عتبه-۳۰، ۹۳، ۹۵
عراده-۱۴
عرصه-۸۶
عزم-۱۰۳
عشر-۱۵
عقار-۵۵
عقارات-۵۴ح
عقبه-۶۴
عقیق-۹۱
علت-۴۸
علفخوار-۸۳، ۱۰۴
علم-۲د، ۵۲ح
علو-۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۴ح، ۷۰، ۹۸، ۱۱۸، ۱۲۰
علوفه-۷۳، ۱۲۳
عمارت‌گونه-۶۲
عماری-۵۸، ۶۰
عمال-۶۰
عمره-۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۰۱
عمره‌کردن-۱۰۱
عمود-۳۱، ۳۶، ۳۶ح، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۵۱، ۶۴، ۹۲، ۱۱۷
عنف-۴۷
عوام-۱۲۲
عوانان-۶۹
عهود-۸۰

غ

غاصب-۳۸
غدیر-۱۰۸ح
غرباء-۴۷، ۸۸
غره-۴، ۲۳، ۴۰، ۷۳، ۸۹
غزو-۵۲
غلاف-۹۸
غلبه-۸۰، ۸۰ح
غلیظ-۵۳، ۱۱۶
غلیظی-۱۱۶
غمازان-۶۹
غواص-۱۱۲
غوغا وغابه-۲۲

ف

فتح‌خلیج-۶۰، ۶۲
فراخ-۷۵، ۹۲، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۲۰
فراخنای-۸۶
فراخی-۹۸
فراز-۳۳
فراز کردن-۹۲
فراغ-۱۱۶
فرتوت-۱۹ح
فرج-۲، ۱۱۶
فرش‌وطرح-۱۷
فروگرفتن-۶۵
فسان-۸۸
فصیح-۱۱۵، ۱۲۲
فصیل-۹
فقاع-۵۶
فم-۱۱۲، ۱۱۹
فم‌النهر-۶۱
فواره-۱۰، ۱۷
فوز-۱۰۸ح
فوطه-۵۱، ۸۰، ۱۱۱

ق

قاصداً-۵۸
قاضی‌القضاه-۶۱، ۶۵، ۷۲
قاعده-۱۲۰
قایم-۳۷، ۶۲، ۶۴، ۱۱۷
قایم‌اللیل-۱۳، ۱۳ح
قائمه-۹۱
قامت-۱۰، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۸
قاهر-۱۰۸
قباله-۶۵
قبه-۱۴، ۲۹، ۳۵، ۳۶ح، ۳۸
قتاله-۱۰۱، ۱۰۱ح
قدس‌الله‌روحه-۷
قدوم-۱۷
قران-۱

قرش(ماهی)-۸۴
قیس-۴۵
قصب(قصب رنگین)-۴۶،۴۷،۶۹
قضاة-۷۸
قضا-۹۷
قلاب-۹۹
قلاوز(= خفیر، بدرقه)-۱۰۵
قنادیل-۱۷،۴۱،۶۴،۹۹
قندیل-۲۹،۳۱،۳۷،۳۷ح،۴۱،۶۵،۹۷
قنطار(= صدرطل)-۶۵،۶۵ح
قهر-۱۵
قهر کردن-۵۴
قیم-۶۹،۷۲،۱۱۶

ک

کار(= جنگ)-۵۳،۵۹
کار کردن-۲
کارگزار-۱۲
کاسه-۵۵
کاهلی-۸۲
کتابه-۴۰،۵۸،۷۱ح،۹۷
کتابت-۲۸،۷۱،۹۵
کتاره-۱۰۱،۱۰۱ح
کجاوه-۵۸ح
کدخدایی-۱۲۲
کراء-۵۳،۶۸،۸۱،۱۰۷،۱۱۵
کرادادن-۶۴،۱۰۷ح
کرامت-۶،۱۱۶
کرانه-۶۳
کرت-۱۹
کرنب(= کلم)-۶۶
کژاوه-۵۸
کسوف-۳
کشتی بندان(۱)-۱۲۱،۱۲۱ح
کشکاب-۴۶
کفشگر-۴
کنده-۱۴
کنده کاری-۱۶
کنشست-۲۵
کنکاج-۱۰۹
کنگره-۴،۸،۹،۱۴
کوفجان(۲)-۳۹،۱۲۳
کوهۀ زین-۵۸
کوهی(= کوهستان)-۹۰

گ

گربه چشم-۵۱
گردونه-۹۲
گرده-۱۳،۴۳
گردیدن-۱۲۵
گز-۳۲ح
گزملك(= گز شایگان)-۲۷
گسیل-۷۳
گنده-۲۰
گو-۲۱،۷۷،۸۲،۱۰۱
گورخانه-۴۲،۱۱۱
گیرنده(خاك)-۱۲۰

ل

لاجورد-۱۷
لباده-۱۰۰
لبیك زدن-۸۷
لگام-۶۱
لنگ-۱۰۱،۱۱۴،۱۱۴ح
لنگر-۱۲۰
لوز-۶۳
لون-۲۴،۴۶

م

ماهروی(کنیز)-۷۸
مایل-۹۱
مأکول(= خوار بار، خوردنی)-۱۴،۱۲۱
مأکولات-۴
مبلغ-۱۴
متبرك-۱۸
متبرکه-۱۹
متحیر-۱۹
متصرفان-۱

(۱) بندر یامینا، جای بستن کشتیها (حاشیهٔ ب).

(۲) کوفج، معرب آن قفص قومی که درکوه های کرمان ساکنند و ایشانرا کوچ هم گویند و بابلوچ غالبا معاذکرمیشود. (حاشیهٔ ب).

متصوفه-۲۹
متعذر-۴۵،۴۵ح
متکلف-۵۸ح
متمول-۱۱۰
متوضا-۸،۸ح،۱۰،۱۰ح،۳۲
مثال-۷۳،۷۶
مثلث-۱۵
مثمر-۷۲،۷۸
مثمن-۱۶،۳۵
مجاور-۲۹،۳۲،۴۱،۷۵،۸۸،۸۹
مجرای-۳۵
مجرفه-۶۱
مجمره دار-۶۱
محراب-۲۱،۲۷،۲۹،۳۰،۳۱،۳۲،۳۴،۴۱،
۶۵،۹۶،۹۷ح،۹۸،۱۰۴،۱۰۷،۱۰۷ح،۱۱۰،
محاذی-۳۹
محرف-۹۴ح
محمل-۷۸
مخاطره-۱۰۵
مخرج-۱۰،۱۰ح،۵۵
مخمس-۷۴
مخوف-۱۰۷
مخیر-۷۸
مد-۱۰۹،۱۱۷،۱۱۸،۱۰۶
مدام-۴۷،۶۵،۷۸،۸۱،۱۰۶،۱۰۹،۱۲۲
مدرس-۶۵
مدفون-۷۸
مدور-۱۶،۳۶،۹۲،۹۵،۹۶
مدوری-۹۱
مدهن-۴۵
مدهون-۱۰،۱۰ح
مذاهب-۱۲۲
مربع-۱۶،۳۶
مرتفع-۵۶ح
مرخم-۱۰،۲۳،۲۳ح،۲۸،۹۸
مرسوم-۲۶،۶۰
مرصع-۵۸،۶۱
مرکب-۶۶
مرموز-۱۳
مزار-۱۸،۲۰
مزارات-۱۹
مزادع-۱۱۸،۱۲۶
مزمن-۲۶
مسترقه (ایام)-۶
مستعد-۷۳ح
مستغل-۶۴
مستغلات-۴۳
مستوفی-۷۱
مستوی-۳۳
مسخر-۱۶
مسدس-۱۶
مسرج-۲۹،۳۱،۴۲
مسرجه-۴۳ح
مسکر-۵۶
مسلخ-۱۱۶
مسلم-۸۶
مسمار-۴۷،۴۸،۹۶،۹۷
مشاعل-۹۹
مشاعیل-۹۹ح
مشاهد-۱۸،۶۰
مشاهره-۷۲،۷۲،۷۶ح،۱۰۰
مشاهرات-۷۲،۷۳
مشبك-۱۰،۱۱ح،۷۱،۹۱
مشتری(ستاره)-۱
مشتری-۶۸
مشرعه-۱۵
مشروب-۷۱
مشغله-۴۸
مشوش-۱۲۱
مشهد-۱۵،۱۵ح،۱۷،۱۷ح،۲۲ح،۴۱،۴۲،۴۳،
۱۰۹،۱۱۶
مشهدك-۱۵ح
مصانع-۴۷،۸۹،۱۲۵
مصر(= شهر)-۵۴
مصراع-۳۴،۳۸،۳۸ح،۹۵،۹۶،۱۰۰
مصروع-۴۸،۴۸ح
مصلی-۲۱،۲۱ح،۴۲
مصنع-۴۷
مضافات-۴
مضرت-۵۷
مطالبان(مطالبیان). رجوع به مطالبی شود-۷۷ح
مطالبی(= آنکه درگوهای مصر طلب گنج ودفینه
کند)-۷۷

مطوی-۴۶
مظله-۶۱
معارضه-۱۳
معتاد-۷۳ح
معبر-۶۸
معتمد-۵۰
معجون-۱۶،۱۶ح
معد-۷۳،۷۳ح
معرض-۱۰ح
معشرالمسلمین-۷۳
معصیت-۳۰
معلوف-۱۱۲
معمور-۱۲،۱۱۴
معیشت ۴۹
معین-۱۲۵
مقاتلات-۱۴،۱۴ح
مقادیر-۶۹
مقام-۱۲۳
مقام کردن-۱۱۶
مقبره-۲۶،۲۶ح،۴۳،۷۴
مقدم-۵۱
مقدمه(۱)-۵۱ح،۸۴،۹۰ح،۹۱،۱۱۸،۱۱۸ح
مقر-۱۰۹
مقراض-۴۷،۴۷ح
مقصوره-۲۸،۳۱،۳۱ح،۳۱ح،۳۲،۴۱،۴۳،
۱۰۳،۱۲۷
مقناطیس-۱۱۱
مقوس-۹۸
مقیم-۴۷
مکاری-۱۱۵
مکلل-۵۸،۶۱
ملازمان-۱۳
ملاقی-۵۲،۵۲ح
ملمع-۲۴
ملوث-۳۳
ملون-۲۸،۳۱،۳۲،۳۶،۹۸
ملیله-۵۹ح
ممر-۹،۳۴
منادی-۴۹-۶۸،۷۳
مناسك-۱۰۳
منبع-۶۹
منتصف-۱۱۹
منظر-۵۵،۶۷،۱۱۹
منقش-۱۷،۲۳ح،۲۸،۳۱،۸۸
منقط-۳۹
منقوش-۱۰،۱۰ح،۲۶
منکسر-۴۷
منهیات-۲
مواجبات-۷۲
مؤذنان-۷۲
مورد-۶۲
موضع-۱۲۳
موقف-۲۴
موقوفه-۲۶ح
موهبت-۱۹
مویز-۴۳،۵۶
موی سر باز کردن-۱۱۴
مهد-۳۰،۳۱،۶۰
مهلك-۱۰۷
مهندم-۱۶،۲۸،۲۹،۳۶،۳۹
میثاق-۸۰
میدون(خرما)-۱۰۶
میعادگاه-۲۶
میقات(= موضعی که از آنجا حج را احرام گیرند)
۷۵
میل-۵۳
مینا-۱۸،۱۸ح
مینا-۲۸،۲۸ح،۳۱

ن

نارگیل(= جوزهندی)-۱۱۲
ناصر-۱۲۵
نامناسب اندام-۳۶
نایژه-۱،۱۵
نجارت-۱۰،۱۰ح،۳۶
نجیب-۸۴
نخیل-۱۱۲
نذر-۲۹
نزه-۱۱۸

(۱) پیش ازین، سابق (حاشیهٔ ب).

نسق-۲۶
نسیه-۱۰۷
نشیب-۳۳،۳۳ح،۳۴،۳۷،۴۲
نغز-۳۰،۶۶
نفقه-۱۹
نقارت-۹۶،
نقیب-۳۳
نقصان-۴۹،۵۰
نمازدیگر-۸۲
نواب-۱۳
نوبت-۱۱۱،۱۱۱ح
نهنگ-۵۳
نیك منظر-۱۷
نیکولقا-۱۲۳
نیمروز-۱۰۰
نیم گرد-۹۳

د

وادی-۲۶،۲۷
واقف-۱۳
وداع-۱۰۳
وظیفه-۷۶
وقایه-۴۶
وکیل-۷۲-۸۴،۸۴ح
ولا-۸۷
ولایت گیری-۳

ه

هامش-۹۶ح
هامون(۱)-۱۱۷،۱۲۲،۱۲۲ح
هلیله-۶۶
همسنگ-۹۲
هنجار-۷
هیاکل-۵۳

ی

یارستن-۷۱
یك لخت-۹

(۱) زمین هموار. (حاشیهٔ ب)

خواهشمندست غلطهای زیرین را اصلاح فرمائید

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۲	۳	انطاکیه	الانطاکیه
۱۲	۱۹	نپ : الانطاکیه	بجز «نپ» : انطاکیه
۱۶	۸	طان	طاق
۱۸	۵	بارهٔ	باره‌یی
۲۳	۱	باروی	بارویی
۳۵	۲۳	بمجربها	بمجربها
۴۱	۲۷	بهنا	دراز
۶۰	۱۷	فتخ	فتح
۶۲	۲۲	صنعهٔ	صیغهٔ
۶۶	۴	نعز	نغز
۷۱	۱۰	رابته‌ها	راتبه‌ها
۷۵	۲۲	بی نقطه،سبك	بی نقطه
۷۶	۲۲	۷۲	۷۳
۸۳	۱۸	بجاهان	بجاویان
۸۶	۸	جج	حج
۹۱	۱۲	بتت	بیت
۹۳	۱	بدون	بدین
۹۵	۱۶	لایة	الایة
۱۱۹	۱	فهم	فم
۱۲۱	۲۳	اوج	توج
۱۳۹	آخر	ربگ	ریگ
۱۴۲	۲۵ستون۲	بیله‌ور	بیله‌ور
۱۴۴	۸ستون۲	دریك	دیهك
۱۴۴	۲۷	ذیل	ذیل(باورقی آن هم اشتباهاً درذیل صفحهٔ بعد آمده است)

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی